

# مؤانست

توضیحاتی بر کلمات مکنونه فارسی

مهری وحدت حق



## پیشگفتار

یک ضرب المثل قدیمی می گوید: دنیا محل گذر است. آری، محل گذر است اما چگونه گذرگاهی است و چگونه می توان از آن بسلامت عبور کرد؟ آیا محلی برای تلاش بیشتر جهت یک زندگی مادی پر رفاه و بدون مقاصد روحانی است یا طی مسیری که علاوه برداشتن یک زندگی خوب و برخورداری از تمام مواهب خدادادی، هدفی عالیتر را نیز دنبال نماید؟ آیا نیازی به کسب کمالات معنوی و ارتقاء روحانی هم وجود دارد؟ زندگی در این جهان چگونه باید باشد و هدف از خلق این جهان و وجود ما در آن چیست؟

کلمات مبارکه مکنونه راهنمائی حقیقی و واقعی برای گذشتن از این مسیر است. هدایت کننده ای بی نظیر برای طی این دوران زندگی در مسیر صراط مستقیم الهی است.

به ما می آموزد که برای چه مقصد و منظوری به دنیا آمده ایم و چگونه باید زندگی کنیم که با کمترین آسیب به روح و روان خود و دیگران این ایام را که اقل از آنی محسوبست طی کنیم. به ما می آموزد که چگونه باشیم و یا می توانیم باشیم. راه را نشان می دهد و انتخاب را به عهده خودمان می گذارد. می توانیم "پسر روح" باشیم یا "پسر خاک". با خطاب "ای دوستان من" به او نزدیک شویم و نصایحش را به گوش جان بشنویم یا با خطاب "ای مردگان فراش غفلت" از او دور شویم و بی ثمر و بی هدف این ایام عمر را سپری نمائیم. مسیر صحیح عبور از این راه پر خطر زندگی و گذشتن از مسیرهای غیرمستقیم را گوشزد می نماید. در حقیقت کلمات مبارکه مکنونه بزرگترین کتاب زندگی و برترین راهنمای گذشتن سالم و بی خطر از این دنیای پر زرق و برق و رسیدن به مقصد والای زندگی مادی و معنوی است. هر مطلب و عبارتی را با شیرین ترین بیان و زیباترین مثال آموزش داده اند و بقدری ساده بنظر می رسد که کمتر کسی می تواند بگوید که چیزی از آن استنباط ننموده است. اما از طرف دیگر می دانیم که کلام حق سهل و ممتنع است

یعنی علاوه بر آنکه همه می توانند آن را بخوبی بخوانند و بفهمند ولی چون برای حداقل هزار سال یعنی دور بهائی نازل گردیده، هرکس می تواند در هر زمان به اندازه نیاز خود و جامعه ای که در آن زندگی می کند از آن بهره مند شود.

کلمات مبارکه مکنونه خلاصه و چکیده تمام تعالیمی است که پیامبران قبل آورده بودند چنانکه حضرت بهاءالله بنفسه المقدس چنین می فرمایند: "...هَذَا مَا نَزَلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ وَ الْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلِ وَ اَنَا اخَذْنَا جَوَاهِرَهُ وَ اَقْمَصْنَاهُ قَمِيصَ الْاِخْتِصَارِ فَضَلًّا عَلَى الْاِحْبَارِ... یعنی این است آنچه از جبروت عزت به زبان قدرت و قوت بر انبیای قبل نازل شده و ما جوهر و چکیده آن را گرفته ایم و آن را بصورت اختصار درآورده ایم تا فضلی باشد بر دوستان...". جناب ابوالقاسم فیضی ایادی عزیز امرالله می فرمایند: از نظر من کلمات مکنونه بذر امر بهائی است. در عراق شروع شد در ادرنه رشد کرد و در عکا ثمر داد... (۱) و همچنین می فرمایند: کلمات مکنونه مرحله جنینی امر ماست. هر آنچه در امر مبارک وجود دارد بی شک جنینی در کلمات مکنونه وجود دارد. مقصود من

این است که شکل کلی همه چیز ارائه شده اما نه واضح، روشن، صریح و به تفصیل... (۲)

جزوه کوتاهی که در حال حاضر تقدیم حضورتان گردیده، ماحصل تلاش و کوششی است که در طی سالهای اخیر در کلاسهای مختلف مطالعه و زیارت کلمات مبارکه مکنونه فارسی جهت اماء الرحمن و نوجوانان بدست آمده که با استفاده از کتب مختلفه مخصوصاً دو جلد کتاب کنز اسرار نوشته استاد والامقام جناب داریوش معانی پربرتر گردیده است.

نویسنده قصد نداشت که بعد از انتشار کتاب کنز اسرار که با قلمی توانا و استدلالی قوی و فلسفی به چاپ رسیده اقدام به تهیه چنین جزوه ای بنماید اما با تشویق دوستانی که مایل به استفاده از مطالب به زبانی ساده داشتند این جرأت را یافت تا به جمع آوری این مطالب پردازد. امید است که نواقص و اشکالات آن که کم هم نیستند به دیده اغماض نگریسته شود و از راهنمایی و هدایت محروم نفرمایند.

شایان ذکر است که کلیه مطالب به استثنای الواح و آثار مبارکه و مطالب دیگری که با شماره مشخص گردیده

استنباط شخصی نویسنده است که می تواند مورد قبول خواننده قرار گرفته و یا پذیرفته نشود که در هر دو حالت خواننده مختار است که استنباط شخصی خود را دنبال کند. نویسنده بسیار سپاسگزار خواهد بود اگر اشکالات را گوشزد فرموده و از هدایت دریغ نفرمایند. در خاتمه از کلیه عزیزانی که با مطالعه و راهنمایی و تهیه این جزوه مرا یاری داده اند، صمیمانه تشکر و قدردانی نموده، اجر جزیل برایشان از جمال اقدس ابھی مسئلت می نماید.

ذره بی مقدار

مهري وحدت حق (حقيقت جو)

### کلمات مبارکه مکنونه

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "این کلمات مکنونه و لئالی مخزونه که از قلم حضرت بهاءالله صادر در بغداد در سنه ۱۲۷۴ هجری قمری نازل." (۳)

حضرت ولی عزیز امرالله می فرمایند: "... پس از کتاب ایقان که مخزن اسرار الهیه و مکمن معارف بدیعه رحمانیه است، مجموعه جواهرآسای کلمات مبارکه مکنونه را باید یاد نمود. این درر معانی و لئالی حکمت یزدانی که در صدف عصمت رحمانی مستور و مکنون بود در سال ۱۲۷۴ هجری قمری در اوقاتی که حضرت بهاءالله در کنار دجله مشی می فرمودند و در دریای توجه و تفکر غوطه ور بودند از لسان اطهر به لغت فارسی و عربی نازل. (۴) بدواً به مناسبت صحیفه مخزونه فاطمیه که به اعتقاد شیعیان باید



یوم ظهور نزد قائم موعود موجود باشد به همین نام موسوم گردید."

### **جمع آوری کلمات مبارکه مکنونه:**

جمال قدم بنفسه المقدس در لوح خطاب به زین المقربین می فرماید قوله عز بیانه: در کلمات مکنونه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مره واحده نازل ولکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرق است اگر جمع شود، احسن بوده، عندالله رب العالمین.(۵)

### **وقایع و حوادث مقارن نزول:**

"...پس از واقعه رمی شاه و فتنه عظیمی که به شهادت اکثری از نفوس مؤمنه و رجال سرشناس بابی منجر گردید، قتل و ضرب و تضییقات شدید در سراسر ایران که از طرف دولت و ملت و علماء سوء بر جامعه پیروان حضرت رب اعلی روحی لمظلومیتة الفداء وارد گردید و سرگونی جمال قدم جل اسمہ الاعظم به بلاد عراق، شعله امر تقریباً خاموش و نفوس احباب خموش و پریشان و سرگردان بودند، نفسی که بظاهر از طرف حضرت رب اعلی به رهبری و سرپرستی مؤمنین موسوم و موصوف به یحیی ازل، خود فراری و

سرگردان و سپس در ایام بغداد به فتنه و فساد مشغول بود تا حدی که مرکز امر اعظم جمال قدم محض حفظ اتحاد و وحدت جامعه به جبال کردستان حرکت و انزوا و عزلت اختیار نمود... پس از دو سال با اصرار و الحاح اهل بیت مبارک و نفوس مؤمنه بار دیگر به بغداد مراجعت و به قوتی ملکوتی اقدام به جمع یاران و تهذیب اخلاق و رفتار آنان و تزکیه نفوس و تشویق بر تحسین اطوار و گفتار مؤمنان فرمودند و قصد از این قیام آنکه نفوس پراکنده جمع گردند و اخلاق حزب بابی به شیم و ملکات ربانی مزین شود و سیف حدید بدل به سیف بیان شده نفوس بشریه آماده استماع نفحات بلبل گلزار روحانی گردد." (۶)

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به جناب قابل آباده ای می فرمایند: "...ای جناب قابل، باید کلمات مکنونه فارسی و عربی لیلاً و نهاراً قرائت نمائیم و تضرع وزاری کنیم تا به موجب این نصایح عمل نمائیم این کلمات مقدسه به جهت عمل نازل شده نه به جهت استماع." (۷)



# کلمات مکنونه فارسی

به نام گوینده توانا

ای صاحبان هوش و گوش اول سروش دوست این است:

ای بلبل معنوی

جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق  
جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف  
وفا محل میذیر. این است مکان تو اگر به لامکان به پر جان  
برپری و آهنگ مقام خود رایگان نمائی.

معانی لغات:

سروش: خطاب، ندا، فرشته، جبرئیل، هاتف غیبی، الهامات  
روحانی

لامکان: بدون جا و مکان

آهنگ: قصد

صاحبان هوش و گوش: اهل دانش و بینش، اهل علم، اهل  
معرفت

بلبل معنوی: حقیقت انسانی، نفس ناطقه، مقصود مظهر  
ظهور است

گلبن معانی: گلزار روح

هدهد سلیمان عشق: هدهد یا مرغ شانه بسر مرغی است  
که پیام ملکه سبا را برای حضرت سلیمان برده است. در

منطق الطیر عطار نیشابوری از او بعنوان رهبر مرغان بسوی  
سیمرغ که شاه پرندگان است یاد شده است. در لوح سلطان،  
حامل لوح مبارک یعنی جناب بدیع به این نام ملقب گردیده  
است.

سبای جانان: سبا، ناحیه ای است در کشور یمن که ملکه  
بلقیس حکمران آن بوده و با پادشاه یهود (حضرت سلیمان)  
ملاقات داشته است. مقصود محل و مکان ملاقات حبیب  
روحانی و محبوب معنوی است یعنی عوالم روحانی و الهی.  
فضای ملکوتی که محل راز و نیاز با خداوند است. قرب  
الهی

عنقای بقا: عنقا یا سیمرغ مرغی افسانه ای است که در آتش  
می سوزد و دوباره از خاکستر برمی خیزد و مظهر بقاء و  
ابدیت و تجدید ابدیت است. از نظر عرفانی اشاره به مظهر  
ظهور و عوالم روحانیه است چنانچه در دیانت عیسوی به  
قیام مجدد حضرت مسیح تعبیر شده است.

در آثار دیانت بهائی به تفاسیر عرفانیه و معنوییه اشاره شده  
که وجود ظاهری و عینی ندارند. حضرت بهاءالله  
می فرماید: "... و چون اراده این صنعت مکنونه نمودی  
اول تعقل و تفکر نما که این صنع اکبر وجود دارد و یا  
آنکه مثل سیمرغ و عنقای عباد است که اسم

بی مسمایند... " احتمالاً اشاره به علم اکسیر است. منظور از  
عنقاء در کلمات مکنونه، حقیقت انسانی است که هدفش  
علو و سمو و پرواز در هوای قدس روحانی و رمزی از  
حیات ابدی آن است. مثل روح انسانی که همیشه باقی و  
برقرار است. رحمانی است و ودیعه ای الهی و جوهری  
ابدی و سرمدی است.

قاف وفا: قاف نام کوهی افسانه ای است که محل عنقاء یا  
سیمرغ افسانه ای است به معنی خاص عبارت از رسیدن به  
مراتب علیا و فردوس اعلی است که رسیدن به آن مکان  
مشکل بلکه محال است. اما تلویحاً محل اقامت مظاهر  
مقدسه است.

در لوح احبای بادکوبه می فرمایند: "کوه قاف که در  
احادیث و روایات مذکور همین قفقاز است که آشیانه  
سیمرغ و لانه عنقای شرق است." (۹)

همچنین در لوح بشیر الهی نازل: "...تبدیل هوای شمیران  
در محله مرغ محله موهبت رحمان است. آن مکان محله  
مرغان نیست آشیانه عنقای شرق است و لانه سیمرغ کوه  
قاف زیرا جمال مبارک روحی لاجبائیه الفداء در آن مزرعه  
پاک و مطهر یک سال در تابستان منزل و مأوی  
نمودند..." (۱۰)

بطور کلی، در اولین فقره از کلمات مبارکه مکنونه، حضرت بهاءالله اهل علم و معرفت را مورد خطاب قرار داده و حقایق انسانی را به مرغانی تشبیه نموده اند که سرنوشت معنوی آنها مشخص گردیده است مثل بلبل معنوی، عنقاء بقا و هدهد سلیمان عشق که هر یک برای رسیدن به هدف غائی و نهائی خود باید با پر جان پرواز نمایند تا به مکان خود نائل گردند. یعنی بلبل معنوی به گلبن معانی یا گلزار معنوی واصل شود و سیمرغ به قاف وفا برسد و هدهد سلیمان به سبای جانان پرواز کند که هدف روحانی و مکان حقیقی آنان است. بهمین ترتیب انسان نیز باید بعد از ایمان و معرفت مظهر ظهور در مسیر حقیقتی که برای او معین گردیده حرکت نماید. یا به بیانی ساده تر، طبق الواح و آیات و احکام نازل از مظهر ظهور عمل نماید تا قابل دخول در ملکوت شود و موفق به زیارت حضرت معبود گردد و از نزدیک بودن با او لذت ببرد و خود را در بهشت موعود ببیند و مقصد از حیات دو روزه دنیا تلاشی است برای رسیدن به این هدف غائی که نفس انسانی، روحانی شود و تولد ثانوی یابد و قابل دخول در ملکوت الهی شود.



حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "انسان برای این زندگانی دو روزه دنیا خلق نشده بلکه برای جلوس بر سریر سلطنت ابدیه و دخول در ملکوت باقی خلق شده است." (۱۱)

بنابراین با توجه به مطالب فوق الذکر می توان دریافت که حضرت بهاء الله مؤمنین و اهل معرفت را مورد خطاب قرار داده و می فرمایند محل و مکان خود را بشناسند و جز در آن مکان که برایشان مقدر شده در محل دیگری قرار نگیرند و متوجه باشند که روح از جانب خداوند در نهایت تنزیه و تقدیس به جسمشان ملحق گردیده و همچنان که پاک و مقدس آفریده شده با تعالی و تطهیر کامل بسوی او باز گردد. یعنی با عمل به تعالیم الهی و فداکاری و از خود گذشتگی، علاوه بر کسب رفاه و آسایش جسمانی مراقب پیشرفت مقام روحانی و انسانی خود نیز بوده و وجود را از هر نوع آلودگی محفوظ بدارند تا به هدف و مقصود نهائی خود که کسب کمال و روحانیت و معنویت است، موفق شوند.

حضرت ولی عزیز امرالله می فرمایند: "... مقصد اصلی جمیع ادیان الهی از جمله امر بهائی نزدیک تر ساختن انسان به خداوند و متحول ساختن سرشت و خصیصه اوست. این هدف بغایت حائز اهمیت است." (۱۲)

## ای پسر روح

هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال  
گل مگر طیور افئده عباد که به تراب فانی قانع شده از  
آشیان باقی دور مانده اند و به گلهای بُعد توجه نموده از  
گلهای قرب محروم گشته اند. زهی حیرت و حسرت و  
افسوس و دریغ که به ابریقی از امواج بحر رفیق اعلی  
گذشته اند و از افق ابهی دور مانده اند.

معانی لغات:

طیر: پرنده، جمع آن طیور

افئده: قلبها، عقول، وجدانها، جمع فؤاد

عباد: مردمان

تراب: خاک، زمین

فانی: نیست شونده، نابود شدنی، ناپایدار

قانع: راضی

بُعد: دور

قرب: نزدیک

زهی: علامت تأسف

ابریق: ظرف کوچکی که مقدار کمی آب می گیرد، کوزه،  
ملاقه

بحر: دریا

در این فقره از کلمات مبارکه مکنونه قلم اعلی هدف و مقصود از زندگی در این عالم را مشخص فرموده اند. با مثال زیبایی از پرندگان که هر یک مقصود و مطلوبی دارند، انسان را متذکر می سازند که او اشرف مخلوقات است و باید هدف زندگی را به بهترین نحو مطلوب انتخاب نماید. یعنی در سبیل الهی سلوک نماید و هر روز با تلاوت دعا و مناجات از خدا بخواهد که او را یاری فرماید که به کمال رسد و مقصد خود را بیابد و آن معرفت الله است. حضرت بهاء الله نیز در این بیان مبارک فرزندان روحانی خود را مخاطب ساخته و می فرمایند که به گلهای بُعد یعنی تراب فانی یا عالم مادی و بدون روحانیت است توجه ننمائید و به گلهای قرب یعنی احکام و آیات جدید توجه ننمائید زیرا با تغییر در اوضاع و احوال جهان و جهانیان نیاز به احکام جدید لازم و ضروری است. جمال مبارک به حال کسانی که با قطره ای از دریای معرفت الهی که از ادیان سالفه منسوخه حفظ کرده و خود را مشغول و قانع ساخته، تأسف می خورند و می فرمایند: "روح انسان همیشه

مشتاق رسیدن به وصال الهی است اما اوهام بشری است که او را باز داشته است. براستی می گویم جان لم یزل و لایزال آهنگ گلشن مکاشفه و لقاء داشته و دارد و لکن اوهام و آمال لاتغنی او را از ملکوت قرب منع نموده. باید به نار ایقان و نور ایمان حجات را بسوزانید و قلوب و افتده را منور دارید." (۱۳)

به بیان دیگر می توان گفت که این طیور روحانی یا روح انسانها باید بر شاخسار درختان معنوی نشستند و یا در هوای جانان پرواز نمایند و الا به غفلت و بی خبری دچار شده و گرفتار نفس و هوی گردیده و به انسانهای غافل تبدیل می شوند که دنیا را محل و مأوای ابدی خود بحساب می آوردند و جز به دنیا و امور مربوط به آن فکر دیگری ندارند. از عالم حق که محل و مکان حقیقی آنان است، غافل می شوند یعنی از گلهای قرب که نزدیکی به حضرت محبوب است چشم پوشیده و به گلهای بُعد یعنی دنیا و اموال فانیه آن متمسک می گردند و همچنان که سرگرم امور مادی و دنیوی خود هستند، عالم را ترک می کنند و دیگر فرصتی برای رسیدن به کمال انسانی که هدف و مقصود نمائی از زندگی در این دنیا بوده برایشان فراهم نمی گردد. چنانچه در کلمات مکنونه می فرمایند: مَثَل شَمَا

مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان  
بسراید و بغتاً صیاد اجل او را به خاک اندازد دیگر از نغمه  
و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند...

بنابراین طیور نفوس یا حقایق انسانیه بایستی در این عالم  
برای رسیدن به مقام روحانی و معنوی خود تلاش نمایند و  
سیر و سلوک و حرکت خود را بطرف روح متمایل سازند نه  
جسم. در آن صورت به سبای جانان، گلبن معانی و امثال  
آن واصل می شوند والا بسوی تراب فانی، گلخن فانی و  
نظیر آن گام برداشته اند که جز خسران ثمری نخواهند  
داشت و به همین علت است که جمال مبارک با تأسف و  
حسرت از این نفوس نام برده و می فرمایند که به ابریقی از  
امواج بحر رفیق اعلی گذشته اند یعنی به همان مقدار کمی  
که از روحانیت و معنویت دیانت قبل بهره برده اند برای  
امروز خود کافی دانسته و حاضر به پذیرش مقدار بیشتری  
از برکات الهی نیستند و خودشان را از معرفت دیانت  
جدیدی که برای این زمان مقرر گردیده محروم ساخته اند.  
بال و پر خود را به گل ولای این جهان آلوده اند و از پرواز  
به ملکوت الهی خود را بی بهره ساخته اند. حضرت  
عبدالبهاء می فرمایند: هر یک از ما باید خود را ارتقاء  
بخشد تا به آنچه که اکمل است فائز شود. چون انسان

متوقف شود تدنی کند. طیر وقتی که در پرواز است اوج گیرد اما به محض توقف سقوط نماید. مادام که انسان بطرف بالا در حرکت است ترقی نماید به محض توقف تدنی نماید لهذا امیدوارم احبای الهی همیشه در حال صعود و ارتقاء باشند. (۱۴)

## ای دوست

در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار. مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مراقبت اشرار دست و دل هر دو بردار.

معانی لغات:

روضه: باغ، گلستان، سبزه زار

ذیل: دامن، پائین لباس، زیر،

مصاحبت: با یکدیگر دوستی و رفاقت نمودن، صحبت کردن  
با یکدیگر

ابرار: نیکان، خوبان، صالحان، راستگویان

مراقبت: رفیق شدن، دوست شدن، همراهی و رفاقت کردن

اشرار: بدکاران، بدکردارها، افراد شرور

قلب: مقصود از قلب یا دل همان حقیقت انسانی است که به کرات در کلمات مبارکه مکنونه ذکر گردیده است. قلب مانند آینه منعکس کننده اسماء و صفات الهی است.

حضرت بهاء الله می فرماید: فؤادک منزلی قدسه لنزولی یعنی قلب تو منزل و جایگاه من است آن را برای نزول و اجلاس من پاک و مقدس نما. (۱۵)

تطهیر قلب بوسیله دعا و مناجات میسر و ممکن خواهد شد  
دعا و مناجات سبب اشتعال و انجذاب روحانی می گردد و  
انعکاس آن در روح و جسم ظاهر و هویدا خواهد شد.  
در این فقره از کلمات مبارکه مکنونه حضرت بهاءالله امر  
فرموده اند که در قلب جز گل عشق و محبت نباید بذر  
دیگری کاشته شود زیرا ثمره وجود محبت و حب الهی است  
کسی که با محبت و انسانیت بنیان دوستی خود را استوار  
می سازد، مسلماً آرامش بیشتری در زندگی خواهد داشت  
او با بذر محبتی که در قلبش کاشته و با تلاوت دعا و  
مناجات آن را آبیاری نموده و روز به روز بر طراوت و  
لطافت آن افزوده مسلماً خود و دیگران را بهره مند خواهد  
ساخت. محبت و دوستی است که سبب دوام و بقای عالم  
است. محبت سبب جذب قلوب است و افراد نیک سرشت  
همیشه با محبت و خلوص خود با دیگران همدلی و  
مصاحبت می نمایند و البته دیدار با آنها غنیمت است و  
سبب سرور و نشاط می شود برعکس همصحبتی با اشرار  
همیشه بر غمها می افزاید زیرا نفوس کج رفتار در فکر و  
قلب خود بذر نفاق و کینه کاشته اند و البته ثمره آن نیز  
شادی نخواهد بود. حضرت بهاءالله می فرمایند: قلب خزینه  
من است لئالی مکنونه آن را به نفس سارقه و هوس خائن



مسیپار (۱۶) و به این علت است که جمال اقدس ابهی ما را از معاشرت با نفوسی که شرور هستند منع فرموده اند. حضرت عبدالبهاء در پاسخ به سئوالی که از چگونگی معاشرت با اشخاص بد عمل شده فرمودند: "آن نیز دو قسم است قسمی ضررش به خود صاحب عمل راجع است و متعدی نیست، البته باید به حکمت شخص بدعمل را آگاه و تربیت نمود. مریض است باید او را شفا داد. اما قسمی است که ضررش به دیگران می رسد و معاشرت با چنان شخص سبب سوء اخلاق می شود در این صورت حشر با آن نفوس جائز نه مگر برای کسانی که بر منع و تربیت قادر و غالب باشند و حتی الامکان سبب تعدیل اخلاق و تحسین اطوار گردند و الا حفظ هیئت اجتماعیه از مضرات اعمال آنگونه اشخاص راجع به مراکز عدل و داد است. این است که در الواح جمال مبارک هم حکم معاشرت با ادیان و وحدت عالم انسان است و هم حکم منع الفت با اشرار و لزوم احتراز از اهل نفس و انکار." (۱۷)

بنابراین نباید گمان نمود که هر کسی قادر است با افراد شرور دوستی نماید و از او تأثیر نگیرد. بلکه همانطور که فرموده اند این افراد بایستی بوسیله افراد روانشناس معالجه شده و علت شرارت را جستجو نموده و او را مداوا نمایند و

الا سبب خرابی و فساد اخلاق دیگران گردیده و ممکن است افراد زیادی را فاسد نمایند. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان می فرماید: "ای برادر، سراج روح را در مشکاه قلب به ذهن حکمت برافروز و به زجاج عقل حفظش نما تا نفس های انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد." (۱۸)

## ای پسر انصاف

کدام عاشق که جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام  
طالب که بی مطلوب راحت جوید. عاشق صادق را حیات  
در وصال است و موت در فراق صدرشان از صبر خالی و  
قلوبشان از اضطبار مقدس. از صدهزار جان درگذرند و به  
کوی جانان شتابند.

معانی لغات:

طالب: خواهان، جوینده، طلب کننده

مطلوب: خواسته شده، مورد میل و رغبت

صادق: راستگو، مخلص، حقیقی و راست

حیات: زندگی، زنده بودن، زنده شدن

وصال: بهم رسیدن حبیب و محبوب، مبادله محبت

موت: مرگ، هلاک

فراق: دوری، جدائی، دور شدن از یکدیگر

صدر: سینه، رئیس و مقدم و پیشوا، ابتدا و مقدم هرچیز

(جمع = صدور)

اضطبار: صبرکردن، شکیبائی کردن

عشق: مقصود عشق حقیقی و روحانی است. حالت انجذاب روح است رابطه انسان با خدا است و در این عالم نزدیک شدن قلب و روح انسان به حضرت پروردگار که همان مظاهر مقدسه الهیه هستند.

موت و حیات: مقصود مرگ و زندگی روحانی است نه جسمانی. زیرا در زمان ظهور انبیاء الهی معمولاً دیانت قبل منسوخ و از بین رفته و مردم گرفتار موهومات و تعصبات شده و لذا حیات روحانی خود را از دست داده اند. با ظهور مجدد مظاهر مقدسه الهی نفوسی که ایمان می آورند در حقیقت حیات روحانی خود را بازیافته و دوباره زنده به نفعات روحانی می شوند. مانند درختان خشک زمستانی که با وزیدن نسیم بهاری حیات تازه می یابند.

فراق و وصال: دوری و نزدیکی. مقصود دوری و نزدیکی با خداست.

در تشریح این فقره از کلمات مبارکه مکنونه سخن از عاشق و معشوق حقیقی است. که البته در مقام روحانی و معنوی آن یعنی عشق بین خالق و مخلوق. اما در مورد این عشق و چگونگی آن، حضرت بهاء الله می فرمایند: "عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات را در ملمات ببند و عزت را از ذلت جوید، بسیار هوش باید تا لایق جوش عشق شود

و بسیار سر باید تا قابل کمند دوست گردد... پس باید به نار عشق حجابهای نفس شیطانی سوخته شود تا روح برای ادراک مراتب سید لولاک لطیف و پاکیزه گردد." (۱۹)

اگر چه عشق ظاهری هم اگر صادقانه و بی غل و غش باشد دارای همین خصائص و دل بستگی هاست اما عشقی که میان عاشق و معشوق و یا حبیب و محبوب حقیقی موجود است، حکایت دیگری است. عشق ظاهری بعد از رسیدن به وصال محبوب کمرنگ و یا چه بسا که نابود می شود اما عشق حقیقی به خداوند یا نماینده جمیع صفات و کمالات او در زمین همیشگی و ازلی است. جذابیت این عشق سبب می شود که شخص عاشق بدون رضای محبوب قدمی برندارد و بدون میل او آرزویی نکند. گوئی زمام امورش را بدست او سپرده و بدون اراده او حرکتی ندارد. او امر او را بدون چون و چرا به اجرا می گذارد و ابداً سئوالی نمی کند. زندگی خود را مرهون رضای او می داند و برای جلب خاطر او از جان دریغ ندارد بلکه با تمام وجود آرزو دارد که جانش را در راه معشوق حقیقی و محبوب واقعی فدا کند. اما محبوب هم او را دوست دارد و برای رساندنش به کمال او را پرورش می دهد. عشق و علاقه دو جانبه است محبوب برای تعالی حبیب روحانی خود او را مجذوب

می نماید و زمانی که محبوب اراده خود را بکلی در اختیار او قرار داد مظهر رأفت به او امر می فرماید که رضای او در خلق او بوده و هست. پس برای اطاعت از امر محبوب باید به تمام خلق خدمت کند و تمام وجودش را وقف خدمت به اهل عالم نماید تا بتواند به رضای او فائز شود و به محبوب ازلی خود نزدیک گردد. برای همین است که مؤمنین واقعی در ایام ظهور مظاهر مقدسه از جان و مال و مقام و شهرت و عزت چشم می پوشند و با تمام وجود آرزوی فدا شدن در سبیل او دارند به امید این که اعمالشان مورد رضای او که در حقیقت رضای حق است واقع شود و به کوی جانان راه یابند. در حقیقت با این فداکاری و از خود گذشتگی برای اثبات حقانیت مظهر امر قیام می کنند و آرزویی جز اجرای احکام او که جدید و مورد نیاز اهل عالم است ندارند. این مؤمنین از جان گذشته با خون خود شهادت بر حقانیت دین جدید می دهند. از کلیه امور دنیوی چشم می پوشند و فقط به او و اوامر او که من عندالله است چشم می دوزند. چنانچه می فرمایند: "ای دوست از نفس بیگانه شو تا به یگانه پیبری و از خاکدان فانی بگذر تا در آشیان الهی جای گیری. نیستی باید تا نار هستی برافروزی و مقبول راه عشق گردی... (۲۰)" بهمین جهت است که

عاشق بی قرار است. آرام ندارد و اگر به زیارت محبوب نائل نشود مانند مرده بی روح است اما به محض دیدار او سر از پا نمی شناسد. زنده می شود قدرت می یابد و برای یک لبخند رضایت او حاضر به نثار جان است. شهدای اولیه هر دیانت مصداق واقعی این مطلب هستند. هر یک برای رضای او سخت ترین مصائب را تحمل کرده اند و بالاترین رنجها را با شادی و سرور پذیرفته اند. این است معنی عشق واقعی، این است معنی رسیدن به محبوب حقیقی. و به همین منظور است که عاشق با زیارت معشوق جان تازه می گیرد و حیات ابدی می یابد و در دوری از او سخت پریشان است و مانند شخص بی روح است یعنی انسان با روح حقیقی و روحانی و ایمانی زنده است و الا حیات دنیوی جز غم و اندوه ثمر دیگری ندارد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "در انسان دو قوه وجود دارد. یک قوه او را رفعت بخشد، این انجذاب الهی است که سبب رفعت انسان شود. در جمیع مراتب وجود به این قوه ترقی نماید. این قوه روح است. قوه دیگر سبب هبوط انسانی شود، این طبیعت حیوانی است. قوه اول انسان را منجذب ملکوت سازد قوه ثانی او را به عالم امکان هبوط دهد..." (۲۱)

بنابراین شخص روحانی و رحمانی همیشه تلاش می کند که منجذب ملکوت گردد. البته این به آن معنی نیست که از تلاش برای ترقی در این عالم محروم گردیم بلکه استفاده از علم و دانش و ثروت و رفاه نیز در این راه به ما کمک می کند تا به انجذابات روحانی و معنوی بهتر و بیشتر توفیق یابیم و همیشه بخاطر داشته باشیم که انجذابات روحانی و معنوی را فدای امور دنیا و لذات زودگذر آن نسازیم. زیرا هدف از آمدن ما به این عالم کسب کمالات و ترقی و تعالی روحانی است نه شهوات جسمانی.



## ای پسر خاک

براستی می گویم غافلترین عباد کسی است که در قول  
مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید. بگو ای برادران  
به اعمال خود را بیآرائید نه به اقوال.

معانی لغات:

غافل: سهل انگار، بی توجه، بی خبر، اشتباه کننده  
قول: گفتار، سخن، کلام، عقیده و نظر (جمع = اقوال)  
مجادله: جدال کردن، نزاع و ستیز کردن، مناقشه کردن،  
جنگ لفظی

تفوق: برتری جستن، برتری یافتن، برتر و بالاتر شدن  
خاک: مقصود از خاک وجود جسمانی یا حیات مادی انسان  
است که گفته شده خداوند انسان را از خاک آفریده و به  
خاک راجع خواهد نمود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:  
"بدان که در انسان دو طبیعت است، طبیعت جسمانی و  
طبیعت روحانی. طبیعت جسمانی موروث آدم است و  
طبیعت روحانی موروث از حقیقت کلمه الله..."(۲۲)  
بنابراین انسان در طبیعت جسمانی نیاز به مادیات دارد تا  
بتواند سالم و تندرست باقی بماند و جهت طبیعت روحانی

نیز محتاج به روحانیات و معنویات است تا شاداب و سرزنده و سبب ترقیات جسمانیه نیز باشد. و این موازنه در انسان لازم است.

در کتاب مقدس نیز می فرماید: خاک به خاک و روح به روح برمی گردد یعنی جسم انسان که مادی و جسمانی است به خاک راجع می شود ولی روح انسان که از عالم الهی است به ملکوت باز می گردد. و در قرآن کریم می فرماید: انا لله و انا الیه راجعون یعنی روح ما از جانب خداوند آمده و به جانب او هم باز خواهد گشت.

بطور کلی خاک در طبیعت اصلیه خود بسیار صبور و خاضع است و با وجود آن که دارای معادن و مخازن بزرگ و گرانبه بوده و کلیه ارزاق و نعمتهای عالم در دل همین خاک نهفته است اما در زیر اقدام نفوس قرار گرفته و هرچه ظلم و ستم بر او روا دارند آرام و بدون اعتراض است و بهره بیشتری می دهد. اما همین کره خاک تا وقتی که بصورت کره زمین به آن توجه می شود دارای این خصائص است اما اگر مشتی از خاک را جدا سازند جسمی بی ارزش است و اصلاً دارای آن خصائص نیست. به همین جهت انسان در حالی که خود را عضوی از مجموعه حیات بشری بدانند و به امر حضرت پروردگار مطیع و فرمانبردار باشد

با ارزش است و اشرف مخلوقات است چون دارای روح ایمانی و اخلاقی است و به روح انسان است نه به جسم کسی او را به چشم خاک نگاه نمی کند بلکه اوبه روح و انسانیت دیده و شناخته می شود. اما اگر این روح معنوی به روح شیطانی و خود خواهی تبدیل شود آنوقت موجودی بی ارزش خواهد بود که مغرور و سرکش است نه خاضع و صبور. وجود جسمانی او مورد توجه قرار می گیرد. او را با میزان پول و قدرتش می سنجند نه با معیار روح و روحانیتش. و از همین جاست که تفاوتها پدیدار می گردد. با توجه به مطالب فوق انسانی که از خاک پدید آمده چون مختار هم هست می تواند دو جنبه مثبت یا منفی را انتخاب کند. یا خاضع و فروتن باشد و بخشنده و مهربان و یا مغرور و خودخواه. سعدی علیه الرحمه می فرماید:

ز خاک آفریدت خداوند پاک / پس ای بنده افتادگی کن چو خاک.  
حضرت بهاءالله جل ثنائیه در کلمات مبارکه مکتونه که بیشتر جنبه پند و اندرز و راه و روش صحیح انسانیت را آموزش داده اند، گاهی انسان را از جنبه مثبت انسانی و روحانی او مورد خطاب قرار داده اند و زمانی جنبه منفی و جسمانی او را مورد توجه قرار داده اند. از جمله در همین فقره از کلمات مکتونه که انسان غافل را با عنوان "پسر

خاک" مورد خطاب قرار داده اند. انسانی که از روی خود خواهی و غرور به مجادله می پردازد و می خواهد تقوی و برتری خود را اثبات کند. این انسان توجهش به عالم مادی و حیات جسمانی است نه روحانی. در حقیقت روح خود را به فراموشی سپرده و می خواهد با سر و صدا و جار و جنجال سخنان خود را به دیگران بقبولاند. بنابراین می فرمایند این شخص از جمله غافلترین مردمان است. مثل طبل خالی است که فقط پر سر و صداست. اما وقتی سخن از جنبه مثبت خاک بمیان می آید همان نفوس روحانی و معنوی منظور است که خاضع و خاشع هستند. با وجود داشتن معلومات و منطق صحیح هرگز به برتری جوئی تمایلی نشان نمی دهند. مانند گوهری در صدف خود پنهان هستند و تا سعی نیابند لب به سخن نمی گشایند. قصدشان برتری نیست بلکه مقصودشان نشان دادن راه صحیح تحقیق و تفحص است. کم می گویند اما زیاد عمل می کنند. بنابراین برتری انسان به اعمال و رفتار و کردار است نه به های و هوی و مجادله در گفتار.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "... اگر دو نفس در مسئله ای از مسائل الهیه جدال و بحث نمایند و اختلاف و منازعه نمایند هر دو باطل هستند..." (۲۲)

## ای پسران ارض

براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته به  
جبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح  
قدس نشنود.

معنی لغات:

ارض: زمین، خاک، کره خاک

شائبه: آغشتگی، آمیختگی، آلودگی، عیب و نقص

حسد: رشک، غبطه خوردن منفی، آرزوی زوال سعادت  
دیگری داشتن

جبروت: عظمت و جلال، سلطه و قدرت، عالم عقول، عالم

اسماء و صفات الهی

ملکوت: سلطنت عظمی، عالم الهی، عالم مثال، عالم مظهر

امر الهی

تقدیس: پاکیزه ساختن، منزّه دانستن خداوند از اوصاف

متصور بشری

روائح: بوها، بوهای خوش یا بد، هوا یا نسیمی که بوی

خوش یا ناخوش دارد

قدس: پاک شدن، منزّه شدن

یکی از مذموم ترین صفات بشری حسادت است. حسادت به این معنی است که انسان نمی تواند هیچکس را در هیچ کاری بهتر از خودش بداند و تلاش می کند که جلو پیشرفت او را بگیرد. این صفت بسیار ناپسند است زیرا نه فقط به دیگران آسیب می رساند بلکه شخص حسود را نیز از پای در می آورد. حضرت بهاء الله می فرمایند: "قل الحسد يأكل الجسد و الغیظ يحرق الكبدة، ان اجتنبوا منهما كما تجتنبون من الاسد." (۲۳) یعنی حسد جسد شما را می خورد و نابود می کند و خشم و غیظ کبد شما را به آتش می کشد از اینها دوری کنید همانطور که از شیر درنده اجتناب می کنید. بنابراین قلب انسان که محل و مکان و عرش حضرت رحمان است بایستی پاک و مقدس از هر نوع کینه و نفرت و حقد و حسد باشد تا انسان هم خودش راحت زندگی کند و هم به دیگران آسیبی نرساند. البته باید توجه داشت که غبطه خوردن با حسد ورزیدن متفاوت است. حسد، یک نوع غبطه خوردن منفی است که انسان در صدد لطمه زدن به شخص مقابل است اما غبطه خوردن به این معنی است که انسان از پیشرفت دیگران خوشحال است و تلاش می کند که خودش هم بتواند به آن درجه پیشرفت و تعالی برسد بدون این که بخواهد مانع پیشرفت شخص

مقابل باشد این گونه غبطه خوردن که جنبه مثبت دارد بسیار خوب و مایه ترقی و تعالی افراد است. بهمین جهت است که حضرت بهاءالله می فرماید: کسی که قلبش به حسادت آلوده است به درگاه من جائی ندارد. زیرا قلب محل و مکانی است که خداوند برای خودش آن را اختیار نموده و باید پاک و مقدس بوده و از هر نوع رنگ و ریا منزّه باشد.

و نیز می فرماید: "فَاسْئَلُ اللَّهَ أَنْ يَحْفَظَكَ مِنَ الْحَرَارَةِ الْحَقِدِ وَ صَبَارَةِ الْبَرْدِ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ." (۲۴)  
یعنی از خدا بخواهید که شما را از حرارت حقد و حسد و سرمای سخت زمستان محفوظ بدارد. بدرستی که او نزدیک و اجابت کننده است.

## ای پسر حبّ

از تو تا رُفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی  
فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در  
سرادق خلد وارد شو پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت.

معانی لغات:

حبّ: دوست داشتن، علاقه داشتن، راغب شدن

رُفرف: طبقه، جایگاه، بساط، فرش

امتناع: بازداشتن، منع کردن، سخت و مشکل بودن

سدره: درخت

ارتفاع: بلند شدن، بالا رفتن مقام، بلند کردن شیئی، جلو

افتادن

قدم: سابقه، پیشینه، جاودانی، از صفات الهی

سرادق: سراپرده، خیمه بزرگ، چادر بزرگ

خلد: دوام، بقاء، بهشت

قلم عزّ: قلم بزرگی، قلم رفعت، الواح الهی

رُفرف امتناع قرب: بلندترین مقام یا محلی که می توان به

خدا نزدیک شد



سدره ارتفاع عشق: بلندترین و بالاترین نقطه عشق به خداوند

عالم قدم: عالم الهی، عالم جاودانی  
حضرت بهاءالله جلّ اقتداره در این فقره از کلمات مبارکه مکنونه انسان را به لقب پسر حب مخاطب ساخته اند و به او متذکر شده اند که فاصله بین این عالم و عالم دیگر به اندازه یک قدم است اگر با عشق به حضرت پروردگار بتوانی این فاصله کوتاه را طی کنی به عالم الهی و یا سراپرده عشق و وصل واصل می شوی و شرط رسیدن به این مقصد، شنیدن ندای حق و معرفت حضرت باری و اطاعت از اوامر او مقررگردیده یعنی در حقیقت بین خوبی و بدی، عدل و ظلم، قرب و بُعد فاصله زیادی نیست همان یک قدمی است که فرموده اند لذا اگر قدم اول را درست برداریم مسلماً در راه درست و صحیح قدم گذاشته و با توجه به اوامر الهی و هدایت های او موفق خواهیم بود. و این کار بوسیله عشق و حب الهی ممکن است. عشق الهی حدود ندارد ابتدا و انتهای برای آن نیست. اطاعت صرف و راضی بودن به رضای او و توکل تام به اراده و امر اوست که انسان را در کلیه ناملايمات زندگی صبور و آرام می سازد. و الا اگر یک قدم فقط همان یک قدم اول را که

معرفت او یعنی شناختن مظهر امر الهی در هر زمان است برنداریم هرگز به مقصود نخواهیم رسید. حضرت بهاء الله جل ثنائه در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند: "ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره... اذا فزتم بهذا المقام الاسنى و الافق الاعلى ينبغى لكل نفس ان يتبع ما امر به من لدى المقصود لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الاخر..." (۲۵) یعنی اول چیزی که واجب شد بر بندگان شناخت مظهر امر الهی است... وقتی که به این مقام روشن و بلند الهی واصل شد بر او واجب است که اوامر او را عمل نماید. این دو (شناخت مظهر ظهور و عمل به تعالیم او) با هم هستند و یکی بدون دیگری مورد قبول نیست.

بنابراین در هر زمانی که خداوند انبیاء را برای هدایت بشر می فرستد بر بندگان واجب است که تحقیق نموده او را بشناسند تا به سراپرده قرب الهی یا بهشت موعود برسند و در این بهشت روحانی تعالیم جدید را فرا گیرند و بموجب آن عمل نمایند. در این صورت است که قدم اول را برای رسیدن به مکان حقیقی و روحانی خود برداشته و به کوی جانان راه می یابند. زیرا انبیاء الهی طیب زمان خود هستند. درد را می دانند و درمان را ارائه می دهند و علاج تمام دردهای عالم منوط به پذیرفتن آنان و عمل به دستوراتشان

است. بهمین جهت است که حضرت بهاء الله می فرمایند: قدم اول را بردار یعنی طیب حاذق را بشناس و قدم دیگر بر عالم قدم گذار یعنی مطمئن باش که عمل به تعالیم و دستورات این طیب دانا روح و روان و حتی جسم و جانتان را آرامش می بخشد و غم و اندوه انسان را به فرح و نشاط مبدل خواهد ساخت. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "جاذبه محبت درعالم انسان بمنزله روح است." (۲۶) پس باید قدم اول را با نهایت محبت و صلح و دوستی که از اوامر این امر اعظم است برداشت تا قدمهای بعدی نیز بهمین ترتیب برداشته شود و دنیا به آسایش و آرامش حقیقی برسد و انسان هم به مکان اصلی و واقعی خود یعنی ملکوت الهی واصل گردد.

ای پسر عزّ

در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک اُنس قدم گذار قلب  
را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما.

معنی لغات:

سبیل: راه، طریق، جهت

قدس: پاکی، منزّه شدن، حرم، مکان مقدس، بهشت

افلاک: سپرها، مدار ستارگان، گردون، فضای محیط بر جوّ  
زمین، آسمانها

اُنس: بهجت، فرح، الفت، همدمی، آرامش، انس گرفتن، قرار  
صیقل: جلا دهنده،

ساحت لولاک: اشاره به درگاه الهی، مقام قرب، آنجا که این  
ندا به رسول اکرم رسید.

روح: "روح که به اصطلاح حکماء نفس ناطقه است... مانند  
آینه است. هرچند صاف و لطیف و شفاف است ولی محتاج  
به انوار است. تا پرتوی از آفتاب بر او نتابد اکتشاف اسرار  
الهی ننماید." (۲۷)

عقل: "... عقل قوه روح انسانی است... عقل کمال روح است و صفت متلازمه آن است مثل شعاع آفتاب که لزوم ذاتی شمس است." (۲۸)

قلب: حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند: "جمع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محل نزول تجلی جمال و جلال خود معین فرمودم..." (۲۹)

لولاک: ساحت لولاک پیشگاه الهی است مکانی است که به حضرت رسول اکرم این ندا رسید که فرمود: لولاک لما خلقت الافلاک یعنی اگر تو نبودی (اگر بخاطر تو نبود) چگونه آسمانها را خلق می کردم. در کتاب مستطاب ایقان مقصود از آسمانها را ادیان الهی ذکر فرموده اند که بحث آن خارج از این مقاله است در صورت تمایل مراجعه فرمایند.

قبل از آنکه به تشریح این فقره از کلمات مبارکه مکنونه بپردازیم بهتر است قدری در باره قلب و روح و ارتباط این دو با یکدیگر را مورد بررسی قرار دهیم با استناد به آیه مبارکه قرآن کریم در باره روح که می فرماید: "قل انه من امر ربی" (۳۰) عده ای از اهل تصوف و عرفان روح را لطیفه ای ربانی و صادر از حق می دانند و معتقدند که روح

مانند اشعه ای عمودی است که از عالم امر بر عالم خلق می تابد. در مقابل نفس را که مظهر عوالم شخصی انسانی یعنی تغییر و تکامل است به صفحه ای افقی تشبیه نموده اند آنگاه محل تقاطع این دو (یعنی روح و نفس) را محل قلب محسوب داشته اند.

با این حساب اگر روح بر نفس غلبه نماید قلب بطرف روحانیات حرکت در می آید و اگر نفس بر روح فائق شود قلب بطرف نفسانیات کشیده می شود و معتقدند که در این عالم بشری همیشه این جدال بین روح و نفس در جهت تصاحب قلب وجود داشته است.

جهت روشن شدن بیشتر این ارتباط، حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"هو الله در عالم انسانی سه مقام است. مقام جسم و آن مقام حیوانی انسان است که با جمیع حیوانات در جمیع قوی و جمیع شئون مشترک است... نفس ناطقه واسطه است میانه روح انسانی و جسم. این نفس ناطقه کاشف اسرار کائنات است ولی اگر از روح مدد گیرد و از روح استفاضه کند و الا اگر مدد از روح به نفس نرسد آن هم مثل سائر حیوانات است. چه که مغلوب شهوت است... پس معلوم شد نفس دو جنبه دارد یک جنبه جسمانی و یک جنبه روحانی. اگر جنبه

حیوانی غالب بر نفس شود از حیوان پست تر است... اگر جنبه روحانی غلبه بر نفس کند نفس قدسیه شود، ملکوتیه شود، سماویه شود، ربانیه شود... پس واضح شد که نفس واسطه است میانه روح و جسد.."(۳۱)

بنابراین ملاحظه می گردد که حضرت عبدالبهاء با چه زیبایی اولاً سه جنبه جسم و نفس ناطقه و روح را مشخص فرموده و حالت نفس را به دو جنبه روحانی و حیوانی تقسیم نموده اند. حال اگر روح مدد کند و جنبه روحانی غالب گردد البته قلب نیز به تجلیات روحانی و معنوی منیر و روشن می گردد و الا اگر جنبه حیوانی نفس غالب شود قلب به سمت نفس و هوی تمایل پیدا می کند و به فساد و تباهی کشیده می شود. این است که حضرت بهاء الله انسان را به پسر عزّ مخاطب ساخته اند و او را بزرگوار خوانده اند و او را متذکر می شوند که در راه تنزیه و پاکی روح و قلب خود چابک و چالاک باشد یعنی هر چقدر در توان دارد کوشش کند تا به این درجه از تقوی و خلوص برسد آنگاه بر افلاک قدم بگذارد یعنی به بالاترین مکان روحانی که برای عالم بشری مقدر گردیده است وارد شود. برای تزکیه و تنزیه و رسیدن به این مقام هم هدایت فرموده و می فرمایند قلب خودت را بوسیله روح جلا بده یعنی

هرچقدر به روحانیات نزدیکتر شوی و با دعا و مناجات و راز و نیاز با حق بیشتر مأنوس گردی قلب تو نیز با الهامات الهیه همنشین گشته و انس می گیرد و ترا به بارگاه الهی نزدیکتر می سازد، همان مکان عالیقدری که خداوند آن را ساحت لولاک خوانده است یعنی نزدیکترین مکان به خدا.



ای سایه نابود

از مدارج ذلّ وهم بگذر و به معارج عزّ یقین اندر آ. چشم  
حق بگشا تا جمال مبین بینی و تبارک الله احسن الخالقین  
گوئی.

معنی لغات:

مدارج: روش ها، راه ها

ذلّ: خواری، حقارت، ذلت

معارج: نردبان ها، پلکان

عزّ: بزرگی

سایه نابود: کنایه از نفوس بی اراده و غافل است که مانند

سایه به دنبال انسان حقیقی در حرکت هستند.

همانطور که قبلاً هم ذکر گردیده، حضرت بهاء الله جل ثنائیه

در کلمات مبارکه مکنونه انسان را از دو جنبه مثبت و

منفی مورد خطاب قرار داده اند. در جنبه های مثبت مثل

پسر عز، پسران من، پسر حب، پسر روح و امثال آن که

مقام روحانی انسان مورد توجه قرار گرفته است. و

خطابهائی بصورت منفی، مانند جوهر غفلت، پسر خاک، پسر

هوی، مردگان فراش غفلت و غیره که متوجه جنبه جسمانی

و نفسانی اوست و از آنجا که کلمات مبارکه مکنونه قبل از اظهار امر علنی حضرت بهاءالله نازل گردیده، بنظر می رسد که اکثر بیانات مبارک خطاب به بابیان است. چه که آنان به دیانت حضرت باب مؤمن شده بودند و دستورات مبارکه را در مورد من یظهره الله پذیرفته بودند و شرط ایمان حقیقی آنان منوط به اقبال بدون چون و چرا و بدون سئوالات بیجا و بیهوده به آن جمال مبین بوده است. اما متأسفانه برخی از آنان هم مانند مومنین ادیان قبل به غفلت افتاده و در قبول مظهر حق مردد ماندند. از جمله این بیان مبارک علاوه بر آن که جنبه عمومی دارد اما بنظر می رسد که توجه مبارک بیشتر به بابیانی است که مانند سایه به دنبال شخص موهوم (ازل) به راه افتاده اند و خود را از آن جمال مبین محروم ساخته اند. به همین جهت می فرمایند از ذلت و خواری اوهام بیرون بیآئید و بسوی درجات عالیه ای که برایتان مقدر شده حرکت کنید. چشم حقیقت بین داشته باشید تا به چشم خود حقایق را ببینید و درک نمائید. مقصود این است که اگر بابیان دقت بیشتری می نمودند بخوبی می توانستند قائد اعظم را بیابند و به او توجه کنند. حضرت بهاءالله در بابیان قائد و راهنمای آنان بودند و اکثر مؤمنین به حضرت باب این را درک می کردند

و بهمین جهت بود که به محض اظهار امر علنی، اکثریت قریب به اتفاق به آن حضرت ایمان آوردند و از گذشته خود استغفار نمودند اما اقلیت کمی همچنان از ازل پیروی نموده و مانند ملل قبل در اوهام و خرافات باقی ماندند. این است که باید خداوند را شاکر و حامد بود که از درجات پائین وهم ما را به مقام یقین هدایت کرد، پس باید خداوند خالق را مدح و ثنا نموده و بگوئیم: تبارک الله احسن الخالقین یعنی مبارک است پروردگاری که بهترین خالق است.

## ای پسر هوی

براستی بشنو چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده جز  
به گل پژمرده مشغول نشود زیرا که هر قرینی قرین خود را  
جوید و به جنس خود انس گیرد.

معنی لغات:

قرین: همدم، یار، مصاحب

خطاب مبارک به کسانی است که می خواهند با چشم  
ظاهری حضرت معبود را بشناسند و چون نمی توانند حقایق  
روحانی و معنوی را به چشم ببینند لذا از درک آن عاجز  
مانده و آن را انکاری نمایند. زیرا کسانی که دارای چشم  
بصیرت نیستند ولی ظواهر امور را می بینند و محکم به آن  
دل بسته می شوند ولی حقایق را درک نمی کنند. حضرت  
بهاء الله در لوح ابن دثب می فرمایند: "به چشم او او را  
ببینید و اگر به چشم غیر ملاحظه می کنید، هرگز به  
شناسائی و آگاهی فائز نشوید..." (۳۳)

بنابراین هر فردی که نتواند جلال و بهاء الهی را در هیکل  
عنصری مظاهر الهیه ببیند از دیده بصیرت محروم است و  
کسی که دیده بصیرت نداشته باشد به دین تعبدی و تقلیدی

متمسک می شود که مانند گل پژمرده است یعنی دیانتی که روح و شادابی خود را از دست داده و به اوهام و خرافات آلوده شده ولی بظاهر آراسته است. نفوس روحانی به روح توجه دارند و برای ارتقاء روح خود تلاش می کنند و با روحانیان همنشین و هم صحبت می شوند و از کمال و معرفت آنان بهره مند می گردند و به همین جهت هرکس یار و همنشین خود را می یابد و به او انس می گیرد. نفوس روحانی با مؤمنین و افراد روحانی الفت می گیرند و افراد مادی و متعصب هم به نفوسی مانند خودشان که زندگی را فقط در تعصبات و خرافات و موهومات خلاصه نموده و یا به مادیات و لذائذ آن دل بسته اند و از معرفت حق دور مانده اند.

## ای پسر تراب

کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را  
 شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از  
 بحر غنای لایزال قسمت بیزوال برداری. کور شو یعنی از  
 مشاهده غیر جمال من و کر شو یعنی از استماع کلام غیر  
 من و جاهل شو یعنی از سوای علم من تا با چشم پاک و دل  
 طیب و گوش لطیف به ساحت قدسم درآئی.

معنی لغات:

ملیح: زیبا و ظریف

لایزال: پیوسته، همیشه، دائم، باقی، ابدی

استماع: شنیدن، گوش دادن

جاهل: نادان

سوای: مگر، جز، غیر

طیب: پاک، پاکیزه، خوب، خوشبو

در این فقره از کلمات مبارکه باز هم دو جنبه جسمانی و  
 روحانی مدّ نظر قرار گرفته یعنی چشم و گوش و جهل و فقر  
 جسمانی و مادی را با چشم و گوش و جهل و فقر معنوی  
 مقایسه نموده و هشدار می دهند که با این چشم ظاهری

نمی توان به معرفت حق رسید و با گوش ظاهری درک  
 تعالیم روحانی و معنوی امکان پذیر نیست. چنانچه می  
 فرمایند: "... چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی و گوش  
 هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان شنوی..."(۳۳) حضرت  
 عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات در بیان موازین  
 ادراک می فرمایند: "میزان ادراک آنچه مسلم است منحصر  
 در چهار موازین است. یعنی حقایق اشیاء به این چهار  
 چیز ادراک می شود. سپس هر یک را توضیح و تشریح  
 فرموده اند که بطور خلاصه، اول میزان حس است که ناقص  
 است... دوم میزان عقل است که تام نیست... سوم میزان نقل  
 است که محتمل الخطاء است... چهارم فیض روح القدس  
 است که میزان صحیح است و در آن ابدأ شک و شبهه  
 نیست و آن تأییدات روح القدس است که به انسان  
 می رسد و در آن مقام یقین حاصل می شود..."(۳۴)  
 بنابراین حضرت بهاء الله از ما خواسته اند که با تأییدات  
 روح القدس او را بشناسیم و الواح و آثار او را با چشم  
 بصیرت و گوش شنوا درک نمائیم تا بتوانیم دستورات او را  
 با تمام وجود و با عشق انجام دهیم. در لوح احمد فارسی  
 می فرمایند: "ای احمد دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات  
 انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از

تقلید منزه کن تا نعمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی بشنوی...'' (۳۵) و در بیانی دیگر می فرمایند: ''ای احمد چشم ودیعه من است او را به غبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را به اعراض مشتبه نفسیه از اصغای کلمه جامعه باز مدار...'' (۳۶)

بنابراین باید از غیر او بیزار شویم تا به درگاهش راه یابیم از دنیا و مافیها چشم بپوشیم تا به غنای حقیقی او پی ببریم و علوم ظاهره را ملاک شناخت حق قرار ندهیم بلکه با معرفت او به حقیقت علوم پی بریم. بنابراین چشم پاک و قلب طیب و گوش لطیف لازم است که به قرب الهی فائز گردیم. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان اول شرط معرفت را چنین بیان فرموده اند. سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه...'' (۳۷) بنابراین وقتی می فرمایند کور شو مقصود این است که چشم خود را از تعلق به اسباب ظاهره بپوشان تا بتوانی معرفت حق را بیابی و همینطور گوش را از شنیدن گفته های مردم حفظ کن تا بتوانی حقایق را بشنوی و الا



اگر به تمایلات مردم گوش دهی گرفتار خرافات و تعصبات و در نتیجه گمراهی خواهی شد. پس اگر بتوانیم چشم و گوش و قلب و روح را از آلودگی ها پاک و مقدس نمائیم مسلماً به حقایق کلام الهی پی خواهیم برد و فقط در این صورت است که به قرب الهی واصل می شویم.

شایان ذکر است که تماشای زیبایی های عالم وجود و شنیدن گفتنی ها و لطائف زمان و لذت بردن از مواهب عالم امری طبیعی و لازم است و خداوند تمام این نعمت ها را برای بندگان خود مقدر فرموده اما دل بستگی به آنها بطوری که سبب فراموشی از خدا و دستورات انبیاء او در هر زمان باشد، نهی گردیده است.

## ای صاحب دو چشم

چشمی بر بند و چشمی برگشا. بر بند یعنی از عالم و عالمیان.  
برگشا یعنی به جمال قدس جانان.

بنظر می رسد که این فقره از کلمات مبارکه مکنونه نیز مانند فقره قبل اشاره به چشم ظاهر و چشم باطن (دیده بصیرت) دارد. موضوع کلی انقطاع از عوالم مادی است اما نه بصورت عزلت و گوشه نشینی و یا مانند ادیان قبل عمر را در صومعه ها و یا اعتکاف و غارنشینی و با خواندن اوراد و اذکار و غیره سپری نمودن. بلکه در این دور مبارک مقصود از انقطاع، انزوا نیست. مقصود آنست که انسان در عین حالی که در اجتماع به کسب معارف علمی و فنی و اقتصادی و اجتماعی و امثال آن می پردازد از کسب روحانیات و معنویات و تعالیم الهی غافل نشود و همانطور که به امور جسمانی و زندگی مادی خود اهمیت می دهد برای امور معنوی و روحانی خود نیز تلاش کند. هدفش از کسب کلیه علوم و معارف خدمت به خلق باشد و همانگونه که برای رفاه خود ارزش قائل است برای بهره مند کردن دیگران از نعمای علمی و معرفتی و اقتصادی و تربیتی

کوشا باشد. پس در این بیان مبارک ما را تعلیم می دهند که از ظواهر دنیای مادی و زیبایی های فریبنده آن که انسان را گرفتار نفسانیات می سازد باید چشم پوشید در عوض تمام توجه خود را به حقایق روحانی و معنوی و کمک به هموعان و خدمت به اهل عالم معطوف داشت. برای لذت بردن از زندگی در محدوده تعالیم الهی باید تلاش و کوشش نمود تمام زیبایی های عالم برای انسان خلق شده تا ببیند و بیاندیشد و شکر و سپاس الهی را هم بجا آورد. ترقی و تعالی مادی و معنوی را مانند دو بال برای خود در نظر بگیرد و از کلیه توان خود برای ترقی و پیشرفت بکار گیرد و از حق مدد و یاری طلبد آن وقت است که این بیان مبارک را به چشم و گوش جان درک می کند زیرا تأییدات الهی را در رفتار و گفتار و کردار خود ملاحظه خواهد نمود و سایرین نیز از وجود او حظّ ظاهری روحانی و معنوی خواهند داشت.

## ای پسران من

ترسم که از نغمه ورقا فیض نبرده به دیار فنا راجع شوید و  
جمال گل ندیده به آب و گل باز گردید.

معانی لغات:

نغمه: آهنگ، ترانه موسیقی

دیار: خانه ها، محلها، مسکن ها، شهرها، قبائل

فناء: نیستی، عدم، زوال، هلاک، نیست شدن وجود فردی

و شخصی در وجود کلی الهی

ورقاء: به معنی کبوتر، اما در آثار مبارکه دیانت بهائی،

ورقاء به روح، روح قدسی و مظاهر مقدسه الهیه اطلاق

گردیده مانند ورقاء البقاء، ورقاء العزّ، ورقاء معنوی، ورقاء

الاحزان و ترکیبات دیگر که همگی در مواضع خود کنایه از

مظهر مقدس الهی است.

نغمه ورقاء: مقصود آیات مبارکه نازلّه بر مظاهر مقدسه

الهیه است.

جمال گل: مقصود جمال مظهر ظهور

آب و گل: مقصود بازگشت به خاک، مردن، نابود شدن

جسمانی

در این بیان مبارک، خداوند عموم مردم و مخصوصاً مؤمنین به حضرت باب (بایبان) را مورد خطاب قرار داده و آنان را انداز می فرمایند که مبادا قبل از آنکه به مقام مظهر امر الهی پی ببرید و از تعالیم جدید او بهره مند شوید به دیار فنا راجع گردید. یعنی از این عالم رحلت کنید و از ثمره دیانت بابی که مشرف شدن نزد من یظهره الله است خود را محروم کنید زیرا در این صورت تمام زحمات و شهادتها و رنجهایی را که در شناخت حضرت باب متحمل شده اید از دست می دهید و قبل از آنکه به ثمره این نهال بیهمال فائز شوید به دیار نیستی و فنا برمی گردید و این امر در نتیجه توجه نکردن به روحانیات و دستورات کتاب بیان و حضرت اعلی پدیدار می شود. مبادا به خود مشغول شوید و برای حفظ مقام و رتبه ظاهری خود و یا امور مادی و کسب شهرت که عاقبت آن نیستی و زوال است از زیارت محبوب حقیقی محروم شوید. حضرت بهاءالله با نهایت فضل و عنایت می فرمایند: "...چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که به آخر رسید و چه ساعتها که به انتهی آمد و جز به اشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد. سعی نمائید تا این چند نفسی که باقیمانده باطل نشود." (۳۸) این بیانات را فرمودند تا شاید تعداد نفوسی که بخود مشغول

شده بودند، بیدار شوند و از نعمات الهی (آیات جدید الهیه) یا تعالیم آن حضرت بهره مند گردند. و با شناخت من یظهره الله که منظور نظر حضرت رب اعلی بود خود را در بهشت رضای او قرار دهند. خوشبختانه اکثر قریب به اتفاق بابیان از این نعمات الهی با بهره و نصیب گردیدند ولی تعداد معدودی هم غافل شده و خود را محروم ساختند.

این خطاب مبارک شامل سایر مردم جهان نیز می شود یعنی آنان که منتظر موعود کتاب خود هستند اعم از زردشتی، کلیمی، مسیحی و مسلمان. زیرا آنان نیز موظف به معرفت مظهر ظهور در آخرالزمان می باشند و بایستی طبق وعده داده شده در کتاب مقدس خود در جستجوی موعود تلاش نمایند. مبدا قبل از آنکه به تکامل روحانی و معنوی رسیده باشند این عالم را ترک نموده و در عالم بعد نادم و پشیمان گردند که البته سودی هم نخواهد داشت.

## ای دوستان

ای دوستان به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان ترابی دل مبنیدید.

در این دور مبارک خداوند بندگان مقرب خود را به بهترین القاب مخاطب ساخته و به بزرگترین صفات او را ندا فرموده است. گاهی او را پسر عزّ و زمانی پسر روح و وقتی ای دوست و یا پسران من خطاب فرموده تا شاید انسان به عظمت روح خود و قوای روحانی و معنوی درون خود پی برد و خود را شایسته آن مقام والا نماید. حضرت بهاءالله می فرماید: "اگر جمیع ممکنات به یقین صادق در ظل این شجره مبین درآیند و بر حبش مستقیم گردند هرآینه کل به خلع مبارک یفعل مایشاء و یحکم مایرید مخلع و فائز آیند... (۳۹)

البته رسیدن به چنین مقام والائی که صرفاً از روی فضل و موهبت خداوندی شامل نوع انسان گردیده است آسان نیست. شایسته آن است که انسان سر از پا نشناسد و به فضلی که نصیبش گردیده مفتخر بوده و مباحثات نماید و تلاش خود را برای نگهداری این موهبت کبری مضاعف

سازد. به خاطر ظواهر عالم مادی مواهب بیکران او را فراموش نکند و از رضای محبوب حقیقی غافل نگردد و در اعلا‌ی امرش کوشد و در نشر نفحاتش سعی بلیغ نماید و البته تا روح را از آلائش جهان محدود پاک و مطهر ننماید به عالم بیرنگ الهی راه نیابد.

شایان ذکر است که انسان چون دارای دو بُعد جسمانی و روحانی و یا مادی و معنوی است لذا هرکدام سعی دارد که نفس انسان را بسوی خود بکشاند. اگر به سمت امور جسمانی و مادی بیش از نیاز معمول زندگی تمایل پیدا کند کم کم حقیقت و هدف خود را از آمدن به این جهان فراموش می‌کند و به لذائذ روزمره که بسیار هم فریبنده و زیبا و دلفریب هستند مشغول می‌گردد. در حقیقت خوی حیوانی خود را پرورش می‌دهد و از صفات ملکوتی خویش غافل می‌گردد و زمانی بخود می‌آید که دیگر دیر شده و باید جهان خاک را رها سازد و به عالم ملکوت پرواز نماید، آنوقت است که متوجه می‌شود که دل‌بستگی‌های دنیوی و یا خاکدان‌ترابی چگونه او را مشغول ساخته بود و اکنون دیگر وقت گذشته و متأسفانه او از جمال باقی دور بوده است. بنابراین این هشدار باید مانند زنگ اخباری در گوش هوشمان باشد که اگر چه به فضل و موهبت



خداوندی لیاقت چنین خطابه‌های مقدسی را یافته ایم در حفظ آن تلاش کنیم و فقط نیازهای مادی و جسمانی خود را مورد توجه قرار ندهیم بلکه علاوه بر رفع نیازهای مادی به احتیاجات معنوی و روحانی خود کاملاً توجه نمائیم که مهمترین آنها بعد از نیایش و ستایش الهی، خدمت به دیگران است که باید آن را سرلوحه زندگی قرار دهیم و رضای الهی را در کسب رضای خلق بدانیم تا از نزدیکان حضرت حق محسوب شویم.

## ای پسرروح

وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار معانی ممنوع شود و جمیع از نغمه رحمانی و ندای سبحانی ممنوع گردید.

معنی لغات:

اسرار: رازها

بلبل قدس معنوی: مقصود مظهر امر الهی (حضرت بهاءالله)

بیان اسرار معانی: مقصود نزول الواح و تعالیم الهی

در این بیان مبارک از مشکلات آینده که برای احباب به وقوع خواهد پیوست اخبار فرموده و مخصوصاً بایبان را هشدار می دهند که تا فرصت هست از اسرار الهی و بیانات ربانی که از لسان مبارکشان جاری است بهره مند گردند و آنچه را که مایه نگرانی ایشان از گذشته بوده و یا بواسطه عدم درک خود از کتاب آسمانی بیان مشکلاتی را برایشان فراهم ساخته سؤال نمایند و خود را از اوهام برهانند. زیرا زمانی خواهد رسید که از این زیارت حضوری و موهبت استماع بیانات مبارک محروم خواهند شد. متأسفانه جمعی از بایبان که پیرو افکار ازل و هم پیمانان او بودند قدر این موهبت را ندانستند و هر بار که به زیارت آن منجی اهل

عالم می رفتند جز ناراحتی و اذیت و آزار روحی و جسمی برای آن مظهر امر الهی و خاندان مبارک و مؤمنین ایشان ثمر دیگری نداشتند.

شایان ذکر است که فقط در زمان اقامت در بغداد احباء به راحتی می توانستند آن جمال مبین را زیارت کنند و از اسرار کتب الهی سؤال نمایند و پاسخ های لازم را دریافت نمایند اما پس از سرگونی آن حضرت به استامبول و ادرنه این موقعیت سخت و سخت تر شد و بعد از ورود به سجن عکا نه تنها از نعمت استماع بیانات مبارک بلکه از زیارت آن وجود اقدس هم مدت ها محروم گشتند. احبای جان بر کف الهی فرسنگها راه را پیاده به عشق زیارت جمال قدم می پیمودند و چون به عکا می رسیدند فقط می توانستند از دور از آن طرف دریا دست مبارک را که برایشان حرکت داده می شد زیارت کنند و عرایضی را که داشتند بوسیله افراد مشخصی که اجازه خروج از قلعه را داشتند بحضور مبارک تقدیم نمایند و با وجود این مشکلات حضرت بهاء الله با فضل و عنایت خود احباب را با نزول الواح و آثار مبارکه و پاسخ به سؤالاتشان هدایت می فرمودند. این الواح به ندرت در دسترس عموم قرار می گرفت و ماهها بلکه سالها طول می کشید که لوحی استنساخ شود و به

شهری دیگر یا مملکت دیگری ارسال گردد. بهمین جهت بود که حضرت بهاءالله احبای الهی و طالبان حقیقت را اخبار فرمودند که موقع را مغتنم بشمارند و خودشان را از استماع بیانات الهی محروم نسازند و به عنایت سبحانی اجازه فرمودند که مشکلات خود را بپرسند تا پاسخ بشنوند. درحقیقت حجت را از همان ابتدا برعموم اهل عالم بخصوص بایبان و ازلیان تمام کردند تا بهانه ای برای تمرد و خودسری نداشته باشند.

این بیان مبارک البته می تواند به صعود مبارک در آینده دورتر نیز اشاره داشته باشد. یعنی از عالم امکان صعود خواهند نمود و اهل عالم از آن نعمات رحمانی محروم خواهند شد. اما چون کلمات مبارکه مکنونه قبل از اظهار امر علنی مبارک و قبل از وقوع بلیات متتابعه و سرگونی و سجن مبارک نازل گردیده بنظر می رسد که بیشتر توجه را به این حوادث معطوف داشته اند.

## ای جوهر غفلت

دریغ که صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی ظاهر و لکن گوشی نه تا بشنود و قلبی نه تا حرفی بیابد.

خطاب مبارک به تمام اهل عالم است. آنانی که جوهر و چکیده غفلت و بی خبری هستند. بیانات مبارک الهی را که مخصوص این زمان نازل گردیده می شنوند اما نه بگوش جان، زیرا نه آن را می پذیرند و نه به آن عمل می کنند و آن تعالیم الهیه را که داروی شفابخش تمام آلام و دردهای کنونی جامعه بشری است به حساب نمی آورند. لذا خود و دیگران را از این نعمت الهی بی بهره و نصیب ساخته اند..

حضرت بهاء الله جل جلاله می فرمایند: هَذَا مَا نُزِّلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِلِسَانِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا أَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ وَأَقْمَصْنَاهُ قَمِيصَ الْاِخْتِصَارِ فَضَلًّا عَلَى الْأَحْبَارِ... (۴۰) یعنی این است آنچه نازل شد از جبروت عزت به زبان قدرت و قوت بر انبیای قبل و ما جوهر آن را گرفته و بصورت خلاصه پوشش داده ایم که فضلی است بر دوستان. که البته مقصودشان زبان و بیان کلیه انبیاء و

مرسلین از قبل است زیرا جوهر کلیه تعالیم قبل در بیانات ایشان آورده شده و آنچه که لازمه زندگی روحانی و معنوی، اجتماعی و فرهنگی و سبب حل تمام مشاغل جهانی است در این تعالیم خلاصه شده و به اهل عالم اهداء گردیده است. متأسفانه همانگونه که فرموده اند با تمام فضلی که بر اهل عالم مخصوصاً به مؤمنین حضرت باب مبذول گردید، قدر این موهبت را ندانستند و به عبارت "جوهر غفلت" مخاطب گشتند. چنان که می فرمایند: "... در جمیع احیان لئالی حکمت و بیان از خزانه قلمش ظاهر و نفحات وحی از آیاتش متضوع ولکن بصر و شامه عالم ممنوع و محروم مگر نفوسی که آنچه موجود و مشهود است ایشان را از توجه منع نمود و از اقبال باز نداشت..." (۴۱)

شایان ذکر است که مغز مرکز درک و فهم و تفکر است اما حضرت بهاءالله در این بیان مبارک قلب را جهت ادراک معانی روحانی معین فرموده اند زیرا احساسات پاک و لطیف برای درک معانی لازم است نه عقل و تدبیر. و محل ادراک احساسات روحانی قلب است. پس باید برای شنیدن معانی روحانی و فهم حقیقی آن گوش و چشمی پاک و منزّه از آلودگیها و قلبی صاف و شفاف و خالی از اغراض و کدورتها داشته باشیم تا بتوانیم عصاره بیانات و تعالیمی که

از قبل پیامبران الهی وعده داده بودند و امروز با لحن و  
نغمه جدید به عالم انسانی اهداء شده بهره مند گردیم.  
مسلماً خالق ما دوست ندارد که ما را با عبارات منفی مورد  
خطاب قرار دهد اما این اعمال و رفتار ماست که سبب  
می شود که خداوند ما را انذار فرموده و متذکر دارد.

## ای همگنان

ابواب لامکان بازگشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم مانده اند الا قلیلی و از آن قلیل هم با قلب طاهر و نفس مقدس مشهود نگشت الا اقل قلیلی.

معنی لغات:

همگنان: دوستان

ابواب: جمع باب، درها

لامکان: عالم روح، روحانیات، عالمی که بظاهر مکانی ندارد

دم: خون

قلیل: کم

الا: مگر، بجز

ابواب لامکان: درهای ملکوت، دروازه هائی که در عالم ملک جائی ندارند

دیار جانان: قرب الهی، شهری که محبوب در آنجاست

شهر روحانی: مقصود دیانت جدید و کتاب جدید است



بنظر می رسد که منظور از ابواب باز شده در ملکوت، ظهور دیانت حضرت باب است که این درهای ملکوت را آن حضرت باز نمودند و مؤمنین و عاشقان الهی با جانبازی و از خودگذشتگی وارد دروازه ایمان شدند و با خون خود آن دروازه محکم (دیانت بابی) را زینت بخشیدند و به اثبات رساندند و مقصود از تمام این جانبازی ها و شهادتها این بود که به آن شهر روحانی که حضرت باب وعده فرموده بودند واصل شوند اما حضرت بهاءالله بر ایشان دریغ و افسوس خورده و می فرمایند تعداد کمی از این نفوس به دیانت جدید که ثمره تمام دیانت حضرت باب بود پی بردند و از این نفوسی هم که مفتخر به درک مقام آن حضرت گردیدند همگی دارای قلب پاک و مقدس نبودند مگر تعداد کمی از آنان.

شایان ذکر است که کلمات مبارکه مکنونه در سال ۱۲۷۴ هجری قمری یعنی حدود هشت سال بعد از شهادت حضرت اعلی نازل گردیده و نشان دهنده رخوت و سستی تدریجی در رفتار و احوال بابیان در طی این زمان کوتاه است. شهادت جناب باب الباب، جناب قدوس، جناب طاهره و عده دیگری از حروف حی و ناتوانی جناب ازل از هدایت بابیان و اعمال نامطلوب او و آقا سید محمد اصفهانی که خود را

قائد بزرگ می خواندند سبب شد که بایبان بعد از آن همه جانفشانی خمود و پژمرده گردند. تنها قائد وفاوار و راهنما و هدایت کننده آنان نیز گرفتار سجن و نفی بلد گردید و آنان در این برهه کوتاه خود را بی یار و یاور و تنها و افسرده یافتند و کاملاً مأیوس شدند. قوای روحانی آنان تحلیل رفت و به همین جهت هدف اصلی خود را که رسیدن به حضور من یظهره الله بود فراموش کردند و همین امر سبب بروز اختلاف در بین آنان گشت و دیانت حضرت باب به دو دسته بابی و ازلی منقسم گردید. اکثر آنان در عقیده خود راسخ بودند ازل را هم نمی توانستند بعنوان قائد و جانشین آن مولای توانای خود بپذیرند و لذا سرگردان شده بودند هر کدام که به زیارت حضرت بهاء الله مشرف می شد عظمت و مقام ایشان را درک می نمود و امیدوار می گردید. اما تعداد کمی هم از این فیض محروم ماندند و به اغوای ازل و همراهانش که به ازلیها معروف شدند، از پذیرفتن دیانت جدید و قبول من یظهره الله امتناع ورزیده و راه مخالفت و دشمنی را برای خود انتخاب نمودند. بنابراین در کلمات مبارکه مکنونه که قبل از اظهار امر علنی جمال قدم نازل گردیده علاوه بر آن که عموم اهل عالم را مورد

خطاب قرار داده اند بایبان را بطور اخص مخاطب ساخته و  
انذار فرموده اند.

## ای اهل فردوس برین

اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس قرب رضوان  
 روضه جدیدی ظاهرگشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد  
 برین طائف حول آن گشته اند. پس جهدی نمائید تا به آن  
 مقام درآئید و حقایق اسرار عشق را از شقایقش جوئید و  
 جمیع حکمت های بالغه احدیه را از اثمار باقیه اش بیابید.  
 قَرَّتْ أَبْصَارَ الَّذِينَ هُمْ دَخَلُوا فِيهِ آمِنِينَ.

معنی لغات:

فردوس: باغ، بوستان، بهشت

قدس: پاک، منزه بودن، منزه شدن

روضه: باغ، گلستان؛ گلزار، سبزه زار

عالین: عالی ها، عالی رتبه ها، فرشتگان بلند مرتبه

خلد: دوام، بقا، بهشت

طائف: طواف کننده، شبگرد، پاسبان کشیک شب

حول: پیرامون، اطراف

بالغه: رسا، مدرکه، نافذه،

اثمار: ثمرها، میوه ها، نتایج، فایده ها

قوت ابصار...: روشن باد چشمان کسانی که سلامت در آن  
داخل شدند.

اهل فردوس برین: مقصود مؤمنین الهی، مؤمنین دور بیان،  
بابیان

فضای قدس: فضای روحانی

قرب رضوان: نزدیک بهشت، منظور نزدیک دیانت موجود  
یعنی دیانت بابی

روحه جدید: بهشت تازه، مقصود دیانت جدید یعنی دیانت  
بهائی

اهل عالین: انبیاء و مرسلین و ارواح مقدسه مجرده، مقصود  
ارواح

هیاکل خلدبرین: مؤمنین عالیقدر دیانت بابی

بنظر می رسد که این بیان مبارک خطاب به بابیان است زیرا  
به حضرت باب ایمان آورده و به یقین رسیده بودند بطوری  
که از تمام هستی و جان خود گذشتند و به خون خود به  
حقانیت این دین شهادت دادند. حال می فرمایند که اهل  
یقین (بابیان) را خبر دهید که در نزدیکی این باغ روحانی و  
معنوی (دیانت حضرت باب) بهشت جدیدی (دیانت جدید)  
ظاهر شده که همه انبیاء و مرسلین در اطراف آن در حال  
طواف هستند. حضرت بهاءالله در این بیان مبارک به ظهور

خود بشارت می دهند و بایبان را به پذیرفتن ظهور جدیدی که وعده داده شده بودند فرا می خوانند و به عظمت این ظهور جدید اشاره نموده و از آنان می خواهند که تلاش نمایند تا به این مقام منبع پی ببرند و به این بهشت جدید وارد شوند تا در حصن امر الهی آرامش و امنیت یابند. در حقیقت به عهد و میثاق الهی که با حضرت باب بسته بودند عمل نمایند و به وعده های داده شده در کتاب بیان پی برند. حضرت بهاءالله در ابتدای کلمات مکنونه عربی نیز می فرماید: "لِيُوفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ وَيُؤَدُّوا أَمَانَاتِهِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ لِيَكُونَنَّ بِجَوْهَرِ التُّقَى فِي أَرْضِ الرُّوحِ مِنَ الْفَائِزِينَ" (۴۲) یعنی به عهد الهی وفا کنید و امانتهای او را ادا کنید تا اینکه با گوهر تقوا در عالم روح فائز شوید. زیرا در این صورت است که می توانید به اسرار و رموز کتاب الهی پی برید و عاشقانه در این فضای قدس روحانی که در نزدیکی آن بهشت معنوی برپا گردیده وارد شوید و چشمتان به این مکان امن و سلامت که منتظرش بودید روشن گردد.

شایان ذکر است که مهمترین امانات الهیه که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده و از او می خواهند که آنها را ادا نماید. یکی حُب الهی است. حضرت عبدالبهاء

می فرمایند: فیضی در عالم وجود اعظم از حب نیست. این است آیت کبری، این است امانت عظمی... (۴۳) یکی دیگر از امانتهای الهیه عبودیت درگاه حضرت کبریاست چنانکه می فرمایند: "عبودیت عظیم است عظیم، امانت الهی و رحمت ربانی است آسمان و زمین از حملش عاجز و جبال پُر تمکین از تحملش قاصر، انسان است که حمل این امانت تواند... (۴۴)" بنابراین انسان باید با تمام قوا تلاش نماید تا بتواند محبت الهی را کسب نماید و بر عبودیت آستانش موفق شود تا بتواند به مقام انسانی که برایش مقدر شده برسد. در حقیقت ثمره هر دیانتی با ظهور بعد ظاهر می شود اگر پیروان هر دیانتی به کمال و رشد واقعی خود برسند قادر خواهند بود که مظهر ظهور بعد را که به آنان وعده داده شده بشناسند و ثمرات حقیقی دیانت خود را بدست آورند. همچنانکه جناب ملاحسین و ملاعلی بسطامی و حضرت طاهره و امثال ایشان به ثمرات دیانت اسلام پی برده و از گلهای حقایقش بهره مند شدند.

۱۹ و ۲۰

ای دوستان من

آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که در ظل  
شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن  
فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمه  
طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش  
گشتید و آن کلمات این بود:

ای دوستان، رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و  
آنچه از برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با دل‌های مرده  
که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آئید. اگر صدر را  
مقدس کنید حال آن صحرا و آن فضا را به نظر درآرید و  
بیان من بر همه شماها معلوم شود.

معنی لغات:

صبح صادق: فجر حقیقی، موقعی که روشنی روز بخوبی  
آشکار می‌گردد. فجر ظهور

ظل: سایه، ابری که خورشید را بپوشاند، حفظ و حمایت،  
عزت و نعمت

شجره انیسا: مقصود شجره حیات، شجره الهیه، سدره طوبی،  
مظهر الهی



فردوس اعظم: باغ بهشت، بوستان اعظم الهی،  
غرس: کاشتن نهال، نشاندن درخت  
فضا: زمین وسیع، جوّ زمین، محیط باز و لایتناهی خارج از  
جوّ زمین

طیبه: بوی خوش، بهترین و خوبترین از هر چیزی، حلال، با  
رضا و بدون اکراه  
آمال: آرزوها

صدر: سینه، ابتدا و مقدم، رئیس و پیشوا  
در تشریح این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء مبین آیات الله  
چنین می فرمایند:

"اما مراد از آن عبارت فقره کلمات مکنونه یعنی "صبح  
صادق روشن" فجر ظهور است که حضرت اعلی تجلی  
فرمودند. و مراد از شجره مبارکه، جمال قدم است. و مراد  
از آن فضا، فضای دل و جان است. و حضور خلق، عبارت از  
حضور روحانی است نه جسمانی. و ندای الهی در فضای دل  
و جان بلند شد و خلق هوشیار نشدند لذا مدهوش  
گشتند." (۴۵)

در حقیقت لفظ "کلمه" مخصوص مظاهر مقدسه و یا کلمات  
و الواح مبارکه نازل از جانب خدا بوده است. چنان که  
حضرت مسیح به "کلمه الله" و حضرت بهاء الله به "کلمه

علیا" و قرآن کریم به "کلام الله" مشهور هستند. در این فقره از کلمات مبارکه مکنونه، حضرت بهاءالله، معنی تازه ای به آن افزوده اند و آن تعبیر "حقیقت" است. چنانچه می فرمایند: به سه کلمه طیبه تکلم فرمودم. که مقصود از سه کلمه طیبه، سه حقیقت روحانی است و این سه حقیقت عبارتند از:

۱- رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید. مقصود از این بیان مبارک آن است که همیشه طالب رضای حق قبل از میل و خواست خود باشیم و البته رسیدن به این مقام سخت و مشکل است زیرا انسان مایل است به آرزوهای خود فکر کند و جامه عمل بپوشاند و برای رسیدن به آرزوی خود طلب تأیید از خداوند می نماید که البته لازم و ضروری است اما باید توجه داشته باشیم که وقتی آرزویی می نمائیم از خدا بخواهیم که آنچه خیر و صلاح ماست انجام شود نه این که با سماجت از او بخواهیم که این آرزوی من برآورده شود و مرتب دعا بخوانیم و طلب کنیم. چه بسا که این آرزو صلاح ما نیست و مانند سم مهلک، سبب هلاکت جسم یا روح ما می شود اما با اصرار از حق طلب می کنیم و رضایت خودمان را می خواهیم نه رضای او را. حضرت بهاءالله در این باره می فرمایند:

"بعضی عباد از حق سمّ قاتل طلب نموده و می نمایند و به گمان خود شهد فائق خواسته اند. آیا رضیع اگر سمّ طلب نماید اعطای آن از بالغ جائز؟" (۴۶)

در حقیقت رضای الهی به معنی آن است که انسان خود را در مرحله ای قرار دهد که تمام تلاش خود را برای رسیدن به آرزوهای واقعی و حقیقی خود بنماید اما در همه حال از او بخواهد که آنچه خیر و صلاح است انجام شود نه خواسته و تمایلات او. دیده بصیرت لازم است تا انسان از خواست خود به خاطر رضای حق چشم پیوشد. پس تسلیم شدن در اراده الهی و راضی بودن به رضای او قبل از هر خواست دیگری بهترین درخواست ما در دعا و راز و نیاز با پروردگار باید باشد تا بتوانیم در کلیه امور مادی و معنوی خود موفق باشیم. به همین جهت است که مقام رضا بسیار سخت و مشکل است و رسیدن به این مقام راهی صعب و دشوار. جمال قدم جلّ اقتداره می فرماید: "حیف که قاصد منتظر جواب و وقت تنگ است و الا غیر از شرح هفت وادی لسان قدم شرح دو وادی دیگر را نیز می فرمودند و آن وادی تسلیم و رضا می باشد." (۴۷) بنابراین ملاحظه می گردد که مقام تسلیم و رضا بعد از پیمودن هفت وادی

است که البته مسیری بسیار طولانی و سخت و مشکل است که به آسانی میسر نیست.

۲- آنچه از برای شما نخواهم هرگز نخواهید. رسیدن به این مقام مشکلتر از مقام قبلی است زیرا در مرحله اول انسان نباید خواست خود را بر رضای خداوند ترجیح دهد اما در این مرحله نباید از خود خواهشی داشته باشد بلکه باید بداند که آنچه را که او نخواست هرگز آرزو نکند زیرا خداوند به حال ما آگاهتر از خود ماست و آنچه را برای ما نخواست حتماً خیر و صلاح ما بوده است اما ما مانند کودکان بهانه گیری می کنیم و مرتباً دعا می خوانیم و ناله و زاری می کنیم و از او همان را طلب می کنیم که او برای ما صلاح ندانسته است. و بالاخره گاهی هم عنایت می شود و متوجه می شویم که چه خطائی کرده ایم زیرا با خود مشکلات عدیده ای را برایمان فراهم می سازد. اما دیگر دیر شده است. حضرت بهاء الله می فرماید: "... بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر و از حق جلّ شأنه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطاء ظاهر شد از ایشان آنچه سبب خسران شد..." (۴۸) پس باید همیشه متوجه باشیم که خداوند مهربان است و بهترین ها را برای بندگان خود خواسته است و نباید آنچه را اجابت نمی شود دلیل بر چیز

دیگری جز رحمت حق بدانیم. چنانچه می فرمایند: "حق جلّ ذکره خود را غفور و رحیم و رحمان و کریم خوانده. چگونه می شود به امورات جزئیّه از احبای خود بگذرد و یا نظر رحمت باز دارد..." (۴۹) پس او مراقب امور جزئیّه ما نیز هست و نیازی به درخواست ما نیست. کافی است که به رضای او و خواست او موفق شویم.

۳- و با دلّهای مرده که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من میآئید. در این مرحله خداوند از انسان می خواهد که قلب و روح خود را از کلیه آلودگی های زمانه خالی و مقدس و منزّه سازد و آنگاه به او نزدیک شود و این مقام بسیار سخت تر است. البته شاید بگوئیم که جز از خدا از چه کسی می توانیم یاری و مدد جوئیم؟ جز درگاه او به کجا پناه ببریم؟ مسلماً این حرفی منطقی است زیرا حق خودش به ما یاد داده که چگونه دعا کنیم. مناجات های مختلفه از مظاهر مقدسه الهیه گواه این است که همه چیز را باید از او طلب کنیم زیرا تمام امور در دست قدرت اوست اما بفرموده حق: "اشتغال عباد به مشتتهیات نفس و هوی در زخارف دنیا سبب غفلت، و غفلت چون قوت یابد بضالّت مبدل گردد" (۵۰) این است که از ما می خواهند که در هنگام دعا و نماز و مناجات که بهترین زمان نزدیک شدن به خدا و

راز و نیاز و تکلم با اوست از خواهشها و تمایلات نادرست خود صحبت نکنیم از او با التماس و التجاء آنچه را که سبب تفاخر در دنیای دون است آرزو ننمائیم. زیرا تمایلات نفسانی بر ما چیره می شوند و دلهای ما را آلوده می سازند. حضرت بهاءالله می فرماید: "وقتی که انسان به نهایت تضرع و ابتهال به مناجات پردازد قصدش بیان محبتی است که به خدا دارد... شخص روحانی از هیچ چیز مسرت نیابد مگر به ذکر الهی." (۵۱) پس انسان باید در هنگام راز و نیاز فقط به بیان محبت و عشق خود به خداوند مشغول باشد و مسرور از آن گردد که لایق درگاه او گشته و با او سخن می گوید. البته خداوند از مکنونات قلبی او آگاه است و این راز و نیاز از مقتضیات طبیعت انسانی است و سبب آرامش و تسلی خاطر و اطاعت از احکام الهی و الا خداوند بی نیاز از ما و دعای ماست.

و در خاتمه می فرمایند حالا اگر به این مقام رسیدید و قلب و روح شما مانند آن فضا و یا صحرائی شد که صاف و پاک و روشن است آنوقت مشاهده خواهید نمود که در چنین فضای پاک و روشنی همه چیز قابل درک و فهم است زیرا مانند فضای پاکی است که در آن هر موجودی ظاهر و هویدا است. یعنی در حقیقت مابه آن مرحله از پاکی روح و

قلب خواهیم رسید که مصلحت خود را در رضای او ببینیم  
تعالیم و دستورات الهی را بهتر بفهمیم و او را بیشتر  
بشناسیم و خالصانه به درگاهش عشق بورزیم. اگر به درک  
این سه حقیقت روحانی نائل گردیم آنوقت انسانی خواهیم  
بود که تمام امورش در ید قوه و قدرت الهی است و مسلماً  
او بهترین دوست و راهنماست، چنانچه می فرمایند: اگر اهل  
ارض فی الحقیقه تفکرکنند ادراک می نمایند که مصلحت  
کل ظاهراً و باطناً توجه به حق جل جلاله بوده و  
هست... (۵۲)

## ای مردگان فراش غفلت

در سطر هشتم از اسطر قدس که در لوح پنجم از فردوس است، می فرماید:

ای مردگان فراش غفلت، قرن‌ها گذشت و عمر گرانمایه را به انتها رسانده اید و نفس پاکی از شما به ساحت قدس ما نیامد. در ابحر شرک مستغرقید و کلمه توحید بر زبان می رانید. مبعوض مرا محبوب خود دانسته اید و دشمن مرا دوست خود گرفته اید و در ارض من به کمال خرمی و سرور مشی می نمائید و غافل از آنکه زمین من از تو بیزار است و اشیای ارض از تو در گریز. اگر فی الحقیقه بصر بگشائی صدهزار حزن را از این سرور خوشتر دانی و فنا را از این حیات نیکوتر شمری.

معنی لغات:

فراش: بستر، رختخواب، بساط

ابحر: بحر‌ها، دریاها

مستغرق: سخت در کار یا حالتی فرو رفته، در فارسی: فرو

رفته، غرق شده

مبعوض: دشمن، مورد بغض و نفرت قرار گرفته



مشی: راه رفتن، قدم برداشتن، قدم زدن، هدایت شدن  
مردگان فراش غفلت: مقصود مردمانی که از حق دور هستند  
و در خواب غفلت فرو رفته اند.

در ابحر شرک مستغرقید: غرق در دریای شرک و یا دوگانه  
پرستی هستید. یا دنیا را با خدا برابر کرده اید.

لوح پنجم از فردوس: حضرت عبدالبهاء درباره لوح پنجم از  
فردوس می فرماید: "این الواح ملکوت است که از قلم  
اعلی در لوح محفوظ مرقوم است. چنین الواحی از عالم  
ناسوت نازل نگشته بلکه در خزائن غیبیه محفوظ و مصون  
است. اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش به  
حق بدهد که این لوح یاقوت است یا لوح پنجم از فردوس  
است اصل ندارد" (۵۳)

حضرت بهاء الله در این فقره از کلمات مبارکه مکنونه  
کسانی را که در خواب غفلت هستند مانند مرده محسوب  
داشته اند زیرا نمی توانند یا نمی خواهند به معرفت حق  
برسند و حقیقت را بشناسند. این نفوس عمر گرانقیمت خود  
را صرف امور بیهوده مادی همراه با خرافات و تعصبات  
نموده و به همین خاطر گرفتار دنیا هستند و نمی توانند  
دارای قلب و نیت پاکی باشند و چون خداوند ناظر بر  
قلبهاست افکار ریاکارانه آنان را نمی پذیرد. به همین جهت

است که می فرماید عمر گرانمایه را به انتهی رسانده اید اما یک نفس پاک و خالی از ریب و ریا از طرف شما به درگاه الهی نرسیده است. در تمام عمر مشغول جمع اموال و یا رفتار و کردار ناپسند به این و آن بوده اید و اسم آن را هم حق گذاشته اید در حالی که خداوند از این نوع اعمال بیزار است. برای مثال: شخصی که دیگری را بخاطر همفکر نبودن یا هم عقیده نبودن با خود مورد اذیت و آزار قرار می دهد و یا حتی می کشد و به خیال خود کار خوب و ثوابی انجام می دهد آیا خداوند از اعمال و رفتار او راضی است یا بیزار است؟ او برای کمک به خلق و اطاعت از او امر الهی آفریده شده نه برای اذیت و آزار و کشتن دیگران به نام حق.

در قسمت دیگری از این بیان مبارک می فرمایند که در ابحر شرک مستغرق هستید و نام آن را خداپرستی گذاشته اید. شخصی که تمام فکر و ذکرش دنیا و مافیها است (اعم از قدرت، ثروت، شهرت، شهوت و خودپرستی و امثال آن) از رضای الهی دور شده است حتی اگر ادعای توحید کند خودش و دیگران را فریب می دهد. حضرت ولی امرالله می فرمایند: "... نفس الهی از اعراش قلوب مردم متنازل و یک دنیای بت پرست از روی بوالهوسی و با غوغای تمام

بدرود و ستایش خدایان دروغی پرداخته است که هواهای  
نفسانیش از روی بی شعوری خلق نموده و ایادی مضله وی  
با کمال بی دینی بلندگردیده است." (۵۴)

شایان ذکر است که مقصود از بت شکنی پیامبران در ازمنه  
قدیم هم می تواند نشانی از همین دوگانه پرستی باشد. یعنی  
به زبان، از توحید سخن می گویند اما به عمل، پرستش  
هواهای نفسانی می نمایند. چنانچه شاعر می فرماید:

بت خود را بشکن خوار و ذلیل / نامور شو به فتوت چو خلیل  
بت تو نفس هوی پرور توست / که به صدگونه خطا رهبر توست  
بنابراین کسی که بجای عشق الهی قلب خود را مملو از  
امیال و هوسهای دنیای مادی نموده و از روی ریب و ریا از  
عشق و محبت الهی سخن می راند در حقیقت خودش را  
فریب می دهد زیرا خداوند ناظر بر قلبهاست. به چنین  
نفوسی خداوند می فرماید که حتی زمین من از تو بیزار  
است. زیرا زمین منبع و معدن خیر و برکت است تمام نعمت  
های الهی را به انسان با کمال خضوع هدیه می کند و هرگز  
فخر و مباهاتی ندارد بلکه با کمال بردباری تحمل هر رنج و  
عذابی را می نماید و محصول بیشتری را می دهد. حال اگر  
انسانی با قلبی محروم از نور الهی و با کمال غرور و  
خودخواهی به فخرفروشی مشغول است حتی زمین هم از او

ببزار است و مسلماً محروم از تأییدات حق خواهد بود و بهمین علت است که می فرمایند انسان دانا و بصیر در عین حالی که برای هر یک از آمال و آرزوهای منطقی خود تلاش می کند باید متوجه باشد که کسب رضای الهی در خدمت به خلق است و تنها نباید بخود مشغول گردد بلکه آنچه تلاش می کند باید علاوه بر رفاه و آسایش خود به فکر دیگران نیز باشد و پیشرفت اجتماعی و عمومی را مدّ نظر قرار دهد. بنابراین انسان باید علاوه بر اینکه برای آمال و آرزوهای دنیوی خود تلاش می کند، مترصد کسب رضای الهی و قرار دادن آن در مسیر خدمت به عالم انسانی باشد در این صورت نه تنها کسب قدرت و ثروت و امثال آن نامطلوب نیست بلکه چون در مسیر رضای الهی صرف می شود مقبول حق نیز خواهد بود.

## ای خاک متحرگ

من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجره  
 امید ترا بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع  
 احوال از من دور و من عزت بیزوال برای تو اختیار نمودم  
 و تو ذلت بی منتهی برای خود پسندیدی آخر تا وقت باقی  
 مانده رجوع کن و فرصت را مگذار.

معنی لغات:

مأنوس: همنشین، انس گرفته

مأیوس: نا امید

سیف: شمشیر

عصیان: گناه، سرپیچی

رجوع: بازگشت

خاک متحرگ: مقصود انسانهایی هستند که روح ایمانی  
 ندارند.

خطاب مبارک به انسانهایی است که فقط به عالم ماده تعلق  
 دارند و از عالم روح بی خبرند و یا خیلی سطحی به آن  
 می نگرند. در چگونگی خلق انسان خداوند می فرماید که  
 از مشتئ تراب تو را خلق نموده و سپس از روح خود در آن

دمیدم. یعنی در حقیقت حیات انسان بستگی به روح او دارد و الا جسم او متعلق به ماده و یا خاک است. و مقصود از این روح، روح ایمانی است که در زمان هر یک از مظاهر مقدسه مجدداً در عالم کائنات دمیده می شود. حضرت بهاء الله می فرمایند: "... اِنَّا قَبَضْنَا قَبْضَهُ مِنَ التُّرَابِ وَعَجْنَاهُ بِمِيَاهِ الْقُدْرَةِ وَالْاطْمِينَانِ وَ نَفَخْنَا فِيهِ رُوحاً مِنْ لَدُنَّا..." (۵۵) یعنی: ما مشتی خاک را گرفتیم و آن را به آبهای قدرت و اطمینان مخلوط کردیم و از روح خود در آن دمیدیم. بنابراین خداوند خاک پاک را برای وجود انسان انتخاب فرموده و با آب قدرت و اطمینان آن را مخلوط نموده لذا از لحاظ جسمانی نیز بهترین را بکار گرفته و سپس از روح خود در او دمیده تا زندگی روحانی و جسمانی او پاک و مطهر باشد. حال این انسان که خداوند آنقدر به او نزدیک است بواسطه انجام اعمال ناشایست خود را از او که مظهر کمال است دور نموده و لذا نا امید و پریشان روزگار گشته است. در این بیان مبارک به او هشدار می دهند که من در جمیع احوال به تو نزدیک هستم و کافی است که تو اعمال نادرست خود را اصلاح کنی تا به آن عزت همیشگی که برای تو مقدر کرده ام برسی. در خاتمه با نهایت لطف و فضل می فرمایند که هنوز هم دیر نشده تا در عالم وجود

زنده هستی بخود بیا و اعمال گذشته خود را تصحیح کن  
زیرا ممکن است که این فرصت از دست برود و پیک اجل  
فرا رسد آنوقت دیگر فرصتی برای تو باقی نخواهد ماند و  
در عالم ملکوت هم از ترقی و تعالی باز خواهی ماند. با  
نگاهی دیگر می توان مقصود مبارک را نصیحت به بابیان و  
ازلیان تصور نمود که می فرمایند چشم بصیرت خود را باز  
کن و جمال حق را که در مقابل تو است ببین و بشناس.  
خودت را از من دور مکن و عزتی را که برای تو خواسته  
ام به ذلت تبدیل منما و مگذار که وقت بگذرد و فرصت از  
بین برود و تو نیز مانند سایرین از معرفت حق دور بمائی و  
خودت را محروم کنی. در آنصورت مانند یک جسم  
بی روح خواهی بود و تمام تلاشی را که در دوران حضرت  
مبشر برای زندگی و حیات روحانی خود نموده ای از دست  
خواهی داد.

## ای پسر هوی

اهل دانش و بینش سالها کوشیدند و به وصال ذی الجلال  
فائز نگشتند و عمرها دویدند و به لقای ذی الجمال نرسیدند  
و تو نادویده به منزل رسیده ای و ناطلبیده به مطلب واصل  
شدی و بعد از جمیع این مقام و رتبه به حجاب نفس خود  
چنان محتجب ماندی که چشمت به جمال دوست نیفتاد و  
دستت به دامن یار نرسید. فَتَعَجَّبُوا مِنْ ذَلِكَ يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

معنی لغات:

فائز: نائل، به مقصود رسیده، پیروز، چیره و غالب  
محتجب: پنهان و پوشیده شونده، کنایه از مردم غافل از  
معرفت

فتعجبوا...: پس تعجب در این است ای صاحبان بصیرت  
پسر هوی: مقصود نفوسی هستند که در امیال نفسانی خود  
غوطه ورنند.

اهل دانش: مقصود علماء هستند. یعنی کسانی که به علوم  
تجربی و عقلانی پی برده و تلاش در پیشرفت علوم ظاهره  
دارند. دانشمندان، مخترعین و مکتشفین از آن جمله اند.



اهل بینش: مقصود عرفاء هستند. کسانی که متوجه روح و عوالم روحانی و معنوی هستند و توجهشان به ماوراء الطبیعه است.

بنظر می رسد که حضرت بهاء الله مؤمنین و مخصوصاً اهل بیان را مخاطب ساخته و می فرمایند که هر دو گروه علماء و عرفا یعنی اهل دانش و اهل بینش سالها تلاش کرده اند که به مقصود حقیقی یعنی زیارت جمال معبود و شناخت مظهر ظهور در هر زمان برسند اما تلاش آنان بجائی نرسیده ولی شما که فضل الهی شامل حالتان شده و مؤمن شده اید بدون هیچ زحمت و رنجی به مقصود رسیده اید و به زیارت آن مظهر الهی واصل شده اید و خداوند بصرف فضل و رحمت خود شما را به این مقام و رتبه عالی رسانده است پس تلاش کنید که این عنایت خداوندی را از دست ندهید و قلوب خود را با هواهای نفسانی آلوده نسازید بلکه با قلوب پاک و مقدس، خود را آماده زیارت من یظهره الله بنمائید. و الا مانند ملل قبل گرفتار نفس اماره خواهید شد و آنچه را که به فضل نصیبتان گردیده است از دست خواهید داد. حضرت ولی عزیز امرالله درباره نفس و هوی می فرمایند: "نفس دارای دو مفهوم است و یا در دو مفهوم بکار می رود. یکی نفس بعنوان هویت شخص انسان، آن

گونه که خداوند او را آفریده است... و دیگر نفس اماره است و آن میراث مظلوم و حیوانی است که همه ما آن را داریم و همان طبیعت دون بشری است که می تواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره است که می بایست بر ضد آن پیکار کنیم." (۵۶) بهمین جهت است که از رفتار این گونه اشخاص تعجب می کنند زیرا حقایقی را که فقط نظر بفضل و موهبت الهی نصیبشان شده به آسانی از دست می دهند و روح و جان خود را فدای نفسانیات می نمایند.

## ای اهل دیار عشق

شمع باقی را اریاح فانی احاطه نموده و جمال غلام روحانی  
 در غبار تیره ظلمانی مستور مانده. سلطان سلاطین عشق در  
 دست رعایای ظلم مظلوم و حمامه قدسی در دست جغدان  
 گرفتار. جمیع اهل سرادق ابهی و ملاء اعلی نوحه و ندبه  
 می نمایند و شما در کمال راحت در ارض غفلت اقامت  
 نموده اید و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته  
 اید. فَبَاطِلٌ عَمَّا أَنْتُمْ تَظُنُّونَ.

معنی لغات:

اریاح: بادهای

احاطه: در میان گرفتن، دور چیزی را گرفتن، در امری اطلاع  
 و مهارت داشتن

مستور: پوشیده، پنهان، مخفی

حمامه: کبوتر

جغدان: جغدها، پرندگان شکاری در شب، بوف هم گفته

می شود

سرادق: پرده ها

ملاء اعلی: ارواح مقدسه در عوالم الهیه، ملائکه، عالم عقول  
 مجرد و ارواح کلیه  
 نوحه و ندبه: ناله و زاری، فریاد و شیون، گریه و زاری بر  
 مرده و خوابهای او را ستودن  
 فباطل ما...: پس ظن و گمان شما باطل است.  
 اهل دیار عشق: مقصود مؤمنین به حضرت باب است. بایان  
 شمع باقی: مقصود جمال قدم است.  
 حمامه قدسی: مقصود حضرت بهاء الله است.  
 جعدان: اشاره به کسانی که از نور معرفت گریزان هستند و  
 در ظلمت جهل و نادانی پرواز می کنند.  
 اهل ملاء اعلی: "هر نفسی الیوم به کتاب الهی عمل نمود و  
 قلبش از شبهات و ضغینه و بغضاء و مالایلیق للانسان  
 (آنچه لایق انسانیت نیست) طاهر و مقدس شد او از اهل  
 ملاء اعلی محسوب." (۵۷)  
 ارض غفلت: مقصود درک نکردن روح زمان و نشناختن  
 مظهر ظهور و فراموش کردن عهد و پیمان الهی است که  
 موجبات غفلت را فراهم می سازد. غفلت صفت ناپسندی  
 است که بزرگترین مانع اقبال نفوس می گردد زیرا آینه  
 قلب را تیره و تار ساخته مانع رسیدن نور حقیقت می گردد.

بیاد داریم که کلمات مبارکه مکنونه در دوران سرگونی حضرت بهاءالله به بغداد و قبل از اظهار امر علنی آن حضرت نازل گردیده است. ایامی که دو سلطان مستبد ایران و عثمانی تمام نیرو و امکانات خود را برای از بین بردن پیروان حضرت باب بکار گرفته بودند. با شهادت حضرت باب و نفوس مقدسه ای چون باب الباب، قدوس، طاهره و سایر برگزیدگان دیانت بابی و بی کفایتی ازل که خود را جانشین حضرت باب می پنداشت کم کم روح ایمانی بابیان پژمرده و افسرده گشت. حضرت ولی امرالله درباره آن ایام می فرمایند: "... گذشته از تقلیل عدد مؤمنین، انحطاط و تدنی شدیدی نیز در روش و سلوک بابیان رسوخ نموده و مراتب غفلت و عماء و جسارت و خطای آن حزب به درجه ای رسیده بود که اراده مبارک در ایام مسجونیت ارض طا بنحوی که هیکل اطهر در لوح ابن ذئب بیان فرموده بر آن تعلق گرفت که بعد از خروج از سجن بتمام همت بر تهذیب آن نفوس قیام نمایند..." (۵۸) در چنین حالتی بود که حضرت بهاءالله با نهایت تأسف و تأثر می فرمایند که سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم گرفتارند و شما با خیال راحت به زندگی مادی و ناپایدار جهان فانی مشغول شده اید. در حقیقت: "... اشتغال عباد به

مشتهیات نفس و هوی در زخارف دنیا سبب غفلت و غفلت چون قوت یابد به ظلالت مبدل گردد... (۵۹) و شاید به همین علت بود که عده ای از بابیان به غفلت دچار شدند و تمام عهد و پیمانی را که با خون خود امضاء نموده بودند فراموش کردند و از دستورات پیامبر عظیم الشان خود غافل گشتند و نه تنها از مقتدای خود حمایت نمودند بلکه بر زحمتش افزودند. و خودشان را هم از دوستان حق می پنداشتند! اما مؤمنین و مخلصین زیادی هم بودند که به مقام شامخ و عظیم حضرت بهاءالله پی برده بودند و از آن همه بلایا که آن حضرت را احاطه نموده بود سخت پریشان و نالان بودند. بهمین جهت حضرت بهاءالله بابیان را مخاطب ساخته و با تأسّف می فرمایند که شما در ارض غفلت هستید ولی گمان می نمائید که از مؤمنین واقعی آن حضرت بشمار می آئید در حالی که خیال شما باطل است.

## ای جهلای معروف به علم

چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده اید. مَثَل شما مَثَل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است.

معنی لغات:

شبان: چوپان

ذئب: گرگ

اغنام: گوسفندان

اضلال: گمراهی

حضرت بهاءالله جلهٔ اقتداره علمائی را که قادر به عرفان مظهر ظهور نگردیده اند به جاهل ملقب فرموده اند. زیرا هدف از علم، بکار گرفتن دانش در زمان و محل خودش است و اگر عالمی نتواند از علم خود برای درک حقیقت استفاده کند در حقیقت علمی را نیاموخته بلکه همچنان در جهل است. این گروه از علماء جاهل را به ستاره قبل از صبح تشبیه کرده اند که با وجود این که بسیار درشت و نورانی است اما یک مرتبه نورش ناپدید می شود و

کاروانیان را که آماده حرکت شده اند به غفلت می اندازد زیرا که با دیدن این ستاره حرکت می کنند ولی ناگهان این ستاره غروب می کند و همه جا را تاریکی می گیرد و کاروانیان گمراه می شوند و چه بسا که گرفتار سارقان شده و از هستی ساقط می گردند. این گونه علماء مخصوصاً قبل از ظهور مظاهر قدسیه الهیه جهالتشان بیشتر نمودار می شود زیرا نه تنها بخاطر غرور و تکبرشان قادر به شناخت مظهر امر نمی گردند بلکه سبب گمراهی آنان نیز می شوند. حضرت بهاءالله می فرماید: "در احیان ظهور مظاهر امر اکثر اهل عالم معرض و منکر و غافل و محجوب مشاهده شدند و سبب و علت این حجبات غلیظه علمای عصر بوده اند چنانچه هر صاحب بصر در این فقره گواهی داده و می دهد." (۶۰) و همچنین در کتاب مستطاب ایقان می فرماید: "... در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اگر در ظهور شمس اخری بضیای او منور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها جاری است..." (۶۲) بهمین جهت است که این علماء را جهلای معروف به علم خطاب نموده و می فرمایند که شما



گرگهائی هستید که در لباس چوپان ظاهر شده اید. اگر چه بظاهر خود را نگهبان امت و دین خدا می دانید اما در حقیقت شما مثل گرگ بجان مردم و دین و ایمان آنان افتاده اید و سبب نابودی و گمراهی آنان گشته اید. شایان ذکر است که مقصود از این علماء، علماء دین هستند نه علماء علوم و فنون مفیده.

ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته

مَثَلِ شما مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا  
از آن در ظاهر مشاهده شود، چون به دست صراف ذائقه  
احدیه افتد قطره ای از آن را قبول نفرماید. بلی، تجلی  
آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولکن از فرقدان تا  
ارض فرق دان بلکه فرق بی منتهی در میان.

معنی لغات:

صراف: کسی که سگّه حقیقی را از سگّه تقلبی تشخیص  
می دهد.

تراب: خاک

مرآت: آینه

فرق: تفاوت

فرقدان: دو ستاره نزدیک به قطب شمال است و نام هر کدام  
فرقد و جمع آن فرقدان.

صراف ذائقه: صراف الهی که نفوس مؤمن را از کاذب  
تشخیص می دهد. در حقیقت کسی که بر اسرار قلوب آگاه  
است یعنی مظاهر مقدسه الهیه

ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته، خطاب به کسانی است که بظاهر متقی و مؤمن و پرهیزکارند اما در باطن، نفوسی بی ایمان، خودخواه و نادرست هستند. در حقیقت می توان گفت که احتمالاً خطاب مبارک به علمای وقت یا روحانیون زمان ظهور است که در هر زمان که پیامبری از جانب خداوند برای هدایت بشر مبعوث گردید مانع او شدند و چون بظاهر افراد مؤمن و متقی شناخته شده بودند مردم فریب ظاهر را خورده و از اقبال محروم گردیدند. حضرت بهاء الله می فرماید: "در هیچ عهد و عصری انبیاء از شماتت اعداء و ظلم اشقیاء و اعراض علماء که در لباس زهد و تقوی ظاهر بودند آسودگی نیافتند..." (۶۲) در زمان ظهور حضرت اعلی علمای ایران در نهایت بی رحمی و بی انصافی ظاهر شدند و مؤمنین به آن حضرت را با فجیع ترین وضع به شهادت رساندند. در دوران حضرت بهاء الله نیز علماء نهایت ظلم و جور را نسبت به آن حضرت و پیروانشان روا داشتند و سبب تبعید و سجن ایشان تا آخر ایام حیات گردیدند. این امر منحصر به این دو دیانت نیست حضرت بهاء الله می فرماید: "در ابن مریم (حضرت مسیح) تفکر نما. حناس که اعلم علمای آن عصر بود فتوی بر قتل داد و در حضور آن خبیث یک لطمه بر وجه مبارک آن

حضرت وارد آمد...''(۶۳) بهمین جهت است که می فرمایند این نفوس مثل آب تلخ هستند که بظاهر صاف و پاک ظاهر می شوند اما در باطن تلخ هستند و کافی است که قدری از آن چشیده شود آنگاه بلافاصله دور ریخته می شود زیرا قابل استفاده نیست. همینطور نفوسی که بظاهر خود را خوب و خوشرفتار و پرهیزکار جلوه می دهند به محض آن که شناخته شدند مورد نفرت قرار می گیرند زیرا باطن آنان غیر از ظاهرشان است و مورد قبول هیچکس نیستند. حضرت بهاءالله در مثال دیگری می فرمایند نور و حرارت شمس بر همه جا می تابد اما در محلی این نور و حرارت کاملاً جذب شده و همان حرارت و نور را منعکس می نماید مثل آینه که عیناً همان نور و حرارت را منعکس می سازد اما همین نور و حرارت بر سنگ و خاک هم می تابد اما انعکاسی ندارد. نفوسات قدسیه الهیه هم در عالم وجود می وزد اما بعضی از مردم بلافاصله ادراک نموده و با قلب پاکشان مثل آینه آن معرفت حقیقی را جذب می نمایند اما در برخی دیگر سبب حسادت و کبر و نخوت می شود و به اعراض برمی خیزند. در حالی که آن نفحات یکی است و از یک نفس دمیده می شود اما عکس العمل آن در نفوس مختلف متفاوت است و بهمین جهت است که در بین این دو

تفاوت کلی موجود است مانند تفاوت بین زمین تا آسمان  
حتی بفرموده حق خیلی بیش از این یعنی فرق بی انتها در  
میان.

ای دوست لسانی من

قدری تأمل اختیارکن هرگز شنیده ای که یار و اغیار در  
قلبی بگنجد. پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود درآید.

معنی لغات:

تأمل: دقت کردن، اندیشه کردن،

اغیار: دیگران، سایرین، جمع غیر

مقصود از دوست لسانی کسانی هستند که فقط به زبان ذکر  
خداوند می گویند اما در عمل، قلب و روحشان متوجه امور  
دیگرت. اموری مادی و ناپایدار، کسب قدرت یا ثروت یا  
شهرت، چگونگی شغل و کار، درآمد حاصله و یا حتی  
سرنوشت فرزندان و امثال آن که همگی به زندگی روزمره  
ما عجین شده و تمام فکر و حواس ما را بخود مشغول  
داشته است در حقیقت مسیری را در زندگی دنبال می کنیم  
که هدفش ترقی در عالم مادی و زندگی اجتماعی است. اما  
آیا هدف از خلقت همین بوده است؟ حضرت بهاءالله  
می فرماید: "مقصود از آفرینش عرفان حق و تلقای آن بوده  
و خواهد بود..."(۶۴) بنابراین قلب که محل حب الهی است  
باید جایگاه خاصی برای معرفت و تجلی او باشد زیرا

مقصود از آفرینش شناخت مظهر ظهور و عشق به اوست و سایر امور وسیله ای برای رسیدن به این مقصود حقیقی بشمار می روند. اما متأسفانه گاهی ما از هدف اصلی دور می مانیم و قلب را هم محل امیال و احساسات کاذب قرار می دهیم و هر روز آن را از امیال نفسانی خود پرمی نمائیم تا جایی که ابداً روزه ای برای تابش نور الهی در آن نمی ماند. آنوقت است که از هدف اصلی دور شده و از ترقی و تعالی روحانی و معنوی که علت آفرینش بوده باز می مانیم. حضرت بهاءالله در این بیان مبارک ما را هشدار می دهند که مراقب باشیم و قلب را بصورت آینه ای پاک و بدون گرد و غبار حفظ کنیم تا لایق تجلی شمس جمال الهی گردد، آنوقت است که حیات ما معنی واقعی پیدا می کند چون او را دوست داریم همه چیز و همه کس را هم به عشق او دوست خواهیم داشت نه بخاطر مقام و رتبه شان. نه بعلت وابستگی به مال یا ثروتشان. حضرت بهاءالله می فرمایند: "چون اهل ارض از سکر هواهای نفسانیه مدهوشند از آیت کبری و غایت قصوی و فیوضات لایتناهیة الهیه محروم و ممنوع مشاهده می شوند..." (۶۵)

پس اگر هواهای نفسانیه را از قلب خارج کنیم در حقیقت تمام حقایق زندگی را دوست خواهیم داشت زیرا قلب مملو

از عشق الهی می شود این است که می فرماید قلب خود را  
از اغیار خالی کن تا نور حقیقت به منزل و جایگاه خود  
داخل شود آنوقت است که معنی و مفهوم معرفت را درک  
خواهیم نمود و به ترقی و تعالی حقیقی و روحانی خود  
خواهیم رسید. خداوند تمام وجود ما را پر می کند و با زبان  
معرفت به شکر و ستایش او ناطق خواهیم شد و دوست  
واقعی خواهیم بود نه لسانی.



## ای پسر خاک

جمیع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم  
 مگر قلوب را که محل نزول تجلی جمال و اجلال خود معین  
 فرمودم و تو منزل و محل مرا به غیر من گذاشتی. چنانچه  
 در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر  
 خود را یافت. اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت و  
 مع ذلک ستر نمودم و سِرِّ نگشودم و خجلت تو را  
 نپسندیدم.

معنی لغات:

حَرَم: جای امن، مکان مقدس، مکان ممتنع و غیر قابل

دسترس

لامکان: بدون جا و مکان، منظور عالم غیب و در مقامی

عالم الهی است

ستر: مستور، پوشیده

سِرِّ: راز، امر پنهان

در این بیان مبارک حضرت بهاءالله انسان را از جنبه منفی و  
 بُعد مادی او مورد خطاب قرار داده و می فرمایند تمام  
 موجودات روی زمین را برای خاطر تو و رفاه و استفاده تو

خلق کردم اما قلب تو را جهت استقرار خود قرار داده ام و از تو می خواهم که این قلب، این مکان کوچک را در مقابل تمام دنیا که بتو بخشیده ام پاک و مقدس نگهداری تا هرگاه که اراده نمایم به جایگاه خود وارد شوم. اما متأسفانه ما انسانها همین محل کوچک را هم از امیال خود پر می کنیم و محلی خالی برای تجلی نور الهی باقی نمی گذاریم، در حالی که بما فرموده اند "معین قلب منیر را به خاشاک حرص و هوی مسدود مکن" (۶۶) و فراموش می کنیم که می فرمایند: "قلوب چون صاف و لطیف شود به خدا نزدیک گردد و شمس حقیقت در او بتابد و نار محبت الله در او شعله زند و ابواب فتوحات معنوی بر او گشوده گردد. (۴۷) حال باید تفکر نمود که در مقابل آن همه مواهب الهی ما چطور نمی توانیم این محل کوچک را برای او و بخاطر او که در عین حال برای تکامل روحانی و معنوی ما در نظر گرفته شده آلوده نسازیم؟ آیا جز این است که می خواهد با شناخت او و پیروی از تعالیم او به حیات روحانی و معنوی برسیم؟ آیا غیر از این است که می خواهند ما به زندگی حقیقی دست یابیم و از عالم خاک به عالم افلاک قدم گذاریم؟ حضرت بهاء الله می فرمایند: "اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید، می دانید که حیات حقیقی

حیات قلب است نه حیات جسد. زیرا در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افتده منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره ایقان مرزوق...'' (۶۸) بنا بر این می توان استنباط نمود که تأسف خداوند بحال ما برای آن است که بجای ترقی، راه تدنی می پیمائیم و او می داند و از قبل هدایت می کند ولی ما به خیال ناقص خود مشغول هستیم و هر روز با اعمال و کردار خود از او دور و دورتر می شویم و خداوند می داند و می بیند اما ستر می کند و ما را رسوا نمی سازد زیرا دوست ندارد که ما شرمنده گردیم. حضرت بهاءالله می فرماید: ''قلب خزینه من است لئالی مکنونه آن را به نفس سارقه و هوس خائن مسپار...'' (۶۹) و نیز می فرماید: ''...روح قلب معرفت الله است... و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت...'' (۷۰)

## ای جوهر هوی

بسا سحرگاهان که از مشرق لامکان به مکان تو آمدم و تو را در بستر راحت به غیر خود مشغول یافتم و چون برق روحانی به غمام عز سلطانی رجوع نمودم و در مکانم قرب خود نزد جنود قدس اظهار نداشتم.

معنی لغات:

غمام: ابرها، مقصودهیکل عنصری مظهر امرالله، صفات و

شئونات بشری ایشان

مکامن: محل های پناه بردن و پنهان شدن، مکانهای دور از

چشم مردم

جنود: لشکریان

بنظر می رسد که دو نوع مفهوم ازسحر مورد توجه است.

اول، سحرگاهان به معنی صبحگاهان، زمان قبل از طلوع

صبح است که بهترین موقع برای تلاوت دعا و مناجات و

شروع روزی پر خیر و برکت و امیدست. آرامترین وقت

برای گفتن حمد و ثنای پروردگار است بخاطر تمام

نعمتهائی که عنایت فرموده است، درحقیقت نور جان و

هستی روحانی و معنوی او بسته به همین ذکر و یاد الهی

است. حضرت بهاء الله می فرماید: حیات جان به ماء ذکر رحمان بوده و اگر قلب انسانی از این ماء لطیف روحانی زنده شود باقی و پاینده خواهد بود. اما دریغا که در سحرگاه، اکثر نفوس در بستر راحت خفته اند و از انوار الهی که بسویشان دمیده می شود بی بهره و نصیب می مانند.

حضرت بهاء الله می فرماید: طوبی لِمَنْ تَوَجَّهَ اِلَى مَشْرِقِ الْأَذْكَارِ فِي الْأَسْحَارِ یعنی خوشا بحال کسی که در سحرها به مشرق الاذکار (محل و معبد برای تلاوت دعا) توجه کند و به ذکر الهی مشغول گردد.

مقصود دوم از معنی سحرگاهان، هنگام فجر ظهور ادیان است. یعنی ابتدای اظهار امر مظاهر مقدسه. در این معنی و مفهوم، خطاب مبارک به نفوسی است که جوهر و عصاره هوی و هوس و ماده پرستی هستند. کسانی که گرفتار امیال و آرزوهای دنیوی خود بوده و از مقام روحانی و معنوی خود بی خبرگشته و یا بکلی آن را فراموش نموده و در ظلمت بی ایمانی و جهل و خرافات گرفتار شده اند یا بعبارت دیگر، مقصود کسانی هستند که در شبهای سرد و تاریک زمستان لامذهبی به انتظار رسیدن صبح بهاری و وزیدن نسیم روحانی لحظه شماری می کنند اما وقتی که

این نسیم الهی وزید فقط تعداد اندکی هستند که با قلب پاک و بیدار خود و روح مترصدشان از این نسیم الهی بوجد می آیند و از او استقبال می کنند و اکثریت قریب به اتفاق مردم که شب را به انتظار بیدار بوده اند اکنون که سحرگاه دمیده در خواب غفلت و بی خبری بخواب عمیقی فرو رفته و از درک آن سحرگاه لطیف روحانی بی بهره و نصیب گشته اند. چقدر مایه تأسف است که انسان از سایر موجودات عقب بماند. دریغا که در هنگام دمیدن نسیم بهاری تمام درختان و گیاهان در طبیعت جان می گیرند و زنده می شوند و شور و نشاط تازه می یابند و شاید معدود درختانی باشند که همچنان خشک باقی بمانند و قادر به زندگی دوباره و حیات جدید نباشند. اما در نفوس بشری این قضیه معکوس اتفاق می افتد. یعنی اکثر مردمان در هنگام فجر ظهورات الهیه مرده اند و یا در حالت اغماء بسر می برند و فقط تعداد اندکی که دارای قلب و روح پاک هستند از نسیم سحرگاهی به شور و نشاط می آیند. بیدار می شوند و زندگی دوباره می یابند!! بهمین جهت است که می فرمایند: بسا سحرگاهان، که مقصود سحرگاه معنوی یا فجر ظهور است از محل روحانی و معنوی خود یعنی از عالم ملکوت بسوی تو آمدم اما تو در خواب غفلت و

جهالت و نادانی فرو رفته بودی بطوری که نتوانستی بهار روحانی را درک کنی و به معرفت حق نائل شوی و من مانند برق روحانی از کنارت عبور نمودم شاید از این نور شدید که بر تو می تابد، بیدار شوی و بخود آئی اما افسوس که در خواب عمیقی فرو رفته بودی و بیدار نشدی. لذا به محل قدس خود بازگشتم و از این راز، با کسی صحبت نکردم و سخنی نگفتم زیرا خجلت و شرمساری ترا نمی خواستم!

میزان عفو و رحمت پروردگاری و اغماض الهی به بندگان تا چه حد عظیم است که با وجود آن همه خطا و فراموشی باز هم خداوند خجلت و شرمساری او را نمی پسندد و او را مورد غضب و شماتت قرار نمی دهد. بلکه با لطف و محبت با او رفتار می کند و صبورانه تحملش می نماید تا کم کم تربیت شود و به ثمر رسد و ارتقاء روحانی یابد و زندگی معنوی خود را بازیابد. زیرا همانطور که فرموده " ... امروز فضل به مثابه غیث هاطل از سماء عنایت جاری و ساری و نازل... اگر نفسی عرف ذکر را بیابد تغییرات عالم و ظلم امم او را محزون نسازد و از اشتعال باز ندارد... " (۷۱)

## ای پسر جود

در بادیه های عدم بودی و تو را به مدد تراب امر در عالم  
 ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقایق کائنات  
 را بر تربیت تو گماشتم چنانچه قبل از خروج از بطن أم دو  
 چشمه شیر منیر برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ  
 تو گماشتم و حبّ تو را در قلوب القاء نمودم و به صرف  
 جود تو را در ظلّ رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت  
 تو را حفظ فرمودم و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که  
 به جبروت باقی ما درآئی و قابل بخششهای غیبی ما شوی  
 و تو غافل چون بثمرآمدی از تمامی نعیم غفلت نمودی و  
 به گمان باطل خود پرداختی بقسمی که بالمره فراموش  
 نمودی و از باب دوست به ایوان دشمن مقرر یافتی و مسکن  
 نمودی.

معنی لغات:

بادیه: بیابان قابل سکونت

عدم: نیستی، فقدان، نابودی، نبودن مطلق

مدد: کمک، یاری، نصرت، عون، لشکر

بطن: شکم، میانه و درون، باطن، عمق، داخل



اُمّ: مادر، اصل هر شیئی، اساس هر چیز، رئیس  
القاء: افکندن، انداختن، مطلبی را بفکر و ذهن کسی انداختن،  
ابلاغ کردن

صِرْف: خالص، بی شائبه، بی غش، بدون کدورت  
نعیم: وسعت و فراوانی معیشت، خوبی، خوشی و راحتی،  
مجازاً بهشت

بالمرّه: یکباره، یکبارگی، قطعاً، بهیچوجه  
باب: در، دروازه، فصل و بخشی از کتاب،  
بادیه های عدم: مقصود نیستی صرف نیست بلکه مقصود  
نداشتن روح ایمان است. بنابراین جسم بی روح در حقیقت  
مفقود است.

تراب امر: مقصود مشیت و اراده الهی است که نفوس را  
خلق جدید می نماید.

بطن و بطون: منظور زمان غیبت مظاهر مقدسه است. زمان  
بعد از صعودشان از این عالم.

ثمر: بمعنی میوه است اما ثمره هر دین، اقبال مؤمنین آن به  
مظهر ظهور بعد است که ثمره دین قبل محسوب می شود.

با توجه به معانی فوق الذکر می توان دو معنی را از بیان  
مبارک استنباط نمود. اولاً به معنی ظاهر که خداوند رأفت  
و محبت و مراقبت خود را به بندگان یا مخلوقات خود نشان

داده و او را هشدار می دهد که چگونه از ابتدای تولد، ترا مورد توجه و محبت اطرافیان قرار دادم تا بزرگ شدی و به شکل جوان برومندی ظاهر گشتی اما وقتی به قوت و قدرت جوانی رسیدی تمام آن زحمات و کمکها و مراقبت های مرا فراموش کردی و از خدای خود روگردان شدی و بطور کلی او را فراموش کردی و به شیطان نفس و هوی رو آوردی و در نتیجه خودت و تمام زحماتی را که برای تو کشیده شده بود به هدر دادی زیرا از روح و خصائص معنوی خود غافل و بی خبر شدی و فقط به دنیا دل بستنی و از خدا دور گشتی، لذا بی ثمر ماندی و البته درخت بی ثمر مانند چوب خشک و لایق آتش و سوزاندن است و این درحالی است که انذار فرموده بودند که: "دل به او مبنیدید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان" (۷۲)

در تعبیر دوم از این بیان مبارک، به مفهوم روحانی و معنوی آن توجه شده و ما را به نکته مهمی متوجه ساخته اند و آن این است که خداوند در زمان بطون مظاهر مقدسه (صعودشان از این عالم جسمانی و غیبتشان تا ظهور بعد) بوسیله آثار و تعالیم نازلہ ما را تربیت می نمایند. راه و رسم زندگی و بیداری روحانی و معنوی را که جهت ارتقاء

ما به کمال باید سپری نمائیم بما می آموزند تا بتوانیم خود و نسلهای بعد از خود را برای ظهور جدید او آماده سازیم. حال اگر خود را آماده نساختیم مانند همان درخت بی ثمر خواهیم بود که لایق آتش است. برای مثال: حضرت باب به ظهور مَن یظهره الله بشارت دادند و با تعالیم خود، بابیان را برای آن زمان تربیت نموده و آماده ساختند. عده زیادی از آنان به ثمر رسیدند و به ظهور حضرت بهاءالله لیبیک گفتند. ولی تعدادی هم نتوانستند این ظهور عظیم الهی را که برایش آن همه فداکاری و جانفشانی نموده بودند، درک کنند لذا خود را محروم از فضائل و کمالات معنوی و روحانی این آئین جدید نمودند و همانطور که فرموده اند چون از حق و حقیقت دور شدند ناچار راه بی ایمانی را پیشه ساختند. در حقیقت از درگاه حق دور شدند و به ایوان دشمن یعنی هوی و هوس و غرور و نافرمانی پیوستند و در نتیجه تمام زحماتی را که در دور بیان متحمل شده بودند نادیده گرفته و از دست دادند.

بنابراین هم از نظر جسمانی و هم از نظر روحانی خداوند ما را پرورش می دهد و راه و رسم رشد و بلوغ را بما می آموزد و وقتی به بلوغ رسیدیم چون ما را مختار خلق نموده، پس خودمان باید راه صحیح را تشخیص دهیم. در

عین حال از روی رأفت و محبت معلمین الهی را نیز برای یادآوری عهدی که با ما بسته ارسال می فرماید و تعالیم جدید را برای هر مرحله از رشد و بلوغمان می فرستد. حضرت بهاءالله می فرمایند: "ای بندگان من آنچه از حکم بالغه و کلم طیبه جامعه که در الواح قدسیه احدیه نازل فرمودم، مقصود ارتقای انفس مستعده است به سماوات عز احدیه..."(۷۳)

## ای بنده دنیا

در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و تو را در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت.

این بیان مبارک را از دو نظر می توان مورد توجه و بررسی قرار داد. نخست دعا و مناجات و اهمیت آن در سحرگاهان. حضرت بهاء الله می فرمایند: شخص مجاهد... باید... در اسحار به اذکار مشغول شود و به تمام همت و اقتدار در طلب آن نگار بکوشد. غفلت را به نار حب و ذکر بسوزاند... (۷۴)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: چقدر تسلی خاطر است و پر روحانیت، مناجات در نیمه شب وقتی که چشمها در خواب است چشمان این خداپرست باز است. وقتی همه گوشها بسته است گوش این متضرع به خدا، به بدایع نعمات الهیه دمساز است. وقتی که همه خوابند این مبتهل به معشوق حقیقی بیدار است... (۷۵)

و مقصود دیگر از سحرگاهان، ظهور مظاهر مقدسه است که در آن هنگام نسیم فضل و عنایت رحمان بر عالمیان می وزد و نفوس قلیلی از این نسیم جانپرور بیدار شده و لذت روحانی و معنوی کسب می نمایند. در کتاب ارمیای

نبی باب ۲۵ آیه ۴ می فرماید: خداوند صبحهای زود انبیاء  
 فرستاد که شما را دلالت کند، شما نشنیدید. (۷۶)  
 حضرت عبدالبهاء می فرمایند: ای مقبل الی الله ظلمت شب  
 هر چند شدید و غفلت انگیز است لیکن مناجات اسحار و  
 تلاوت آیات نشانه یوم رستخیز... (۷۷)  
 دعا و مناجات در سحرگاه سبب نورانیت قلب و صفای روح  
 می شود که نیاز اولیه عرفان به مظاهر مقدسه در ایام ظهور  
 مشارق وحی الهی است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "ما  
 باید به لسان ملکوتی صحبت بداریم یعنی لسان روح. زیرا  
 یک لسان روح و قلب وجود دارد که با لسان عادی ما فرق  
 بی منتهی دارد... لسانی که انسان با حق همراز و به راز و  
 نیاز دمساز می گردد، زبان روح است و هر وقت ما در حین  
 مناجات از قیود عالم ناسوت آزاد شده، توجه به حق کنیم  
 گوئی در آن حین ندای الهی را در قلب می شنویم... گفتگو  
 با خدا می کنیم و جواب می شنویم... جمیع ما چون به چنین  
 حالت روحانی واصل گردیم ندای الهی را استماع  
 کنیم." (۷۸) خوشا بحال کسانی که با تلاوت آیات الهی در  
 سحرگاهان باعث پاکی قلب و روح خودگشته و سبب  
 استمرار آن در نسلهای آینده شان می گردند.

بنابراین مقصود از سحرگاهان، زمان ظهور است ابتدای طلوع شمس حقیقت در هر زمان. زیرا می فرمایند نسیم عنایت من بر تو مرور نمود. این نسیم فضلی است که در ایام طلوع آن مظاهر مقدسه می وزد هر آنکس که قلبش پاک و روحش منقطع و با تقوی باشد از آن بهره مند می شود و به عرفان ظهور جدید توفیق حاصل می کند. اما اشخاصی که دارای روح و قلب پاک نیستند از این نسیم بهاری نصیبی نمی برند و در خواب غفلت و بی ایمانی باقی می مانند. وای و افسوس بحال نفوسی که از قرب رضوان الهی محروم گشته و موفق به عرفان مظهر ظهور در سحرگاه الهی نگردند و جمال معبود بحال آنان بگریید و به ملاء اعلی باز گردد. چنین افرادی همانطور که مخاطب قرار گرفته اند، فقط بنده این دنیا هستند و به عوالم دیگر الهی راه نخواهند یافت.

## ای پسر ارض

گر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمالم داری، چشم  
از عالمیان بردار زیرا که اراده من و غیر من چون آب و  
آتش در یک دل و قلب نگنجد.

واضح است که رضای حق و اطاعت از اوامر او نشانه حبّ  
و دوستی انسان نسبت به مظهر امر الهی است و کسانی که  
به شناخت مظهر ظهور در هر زمان موفق می شوند و اظهار  
ایمان می کنند وقتی مورد قبول حق قرار می گیرند که  
تعالیم و دستورات او را عمل نمایند. حضرت بهاءالله در  
لوحی می فرماید: "باید آن جناب بما اراده الله قیام نمایند  
و ما اراده الله مانزل فی الالواح است. بقسمی که بهیچوجه  
از خود اراده و مشییتی نداشته باشد." (۷۹)

و در لوح دیگری می فرماید: "اراده الله را مراد خود دانید  
و مشیت الله را مقصود خود شمرد این بسی واضح است که  
احوال کل لدی العرش مشهود و معلوم است و لازال طرفش  
به احبایش ناظر بوده و خواهد بود." (۸۰) بنابراین کسی که  
به خداوند ایمان می آورد و او را خالق خود می داند باید  
به آنچه فرمان می دهد، عمل نماید حتی اگر علت و حکمت



آن دستور را نداند. جناب دکتر اسلمنت در کتاب بهاءالله و عصر جدید در این باره مثالی آورده و می نویسند: "ملوان کشتی بدون تردید از فرمان ناخدا اطاعت می کند و لو علت آن را نداند... زیرا بخوبی می داند که ناخدا امتحانات و تجربیات زیادی را گذرانده و لیاقت خود را در فن دریانوردی بثبوت رسانده است و اگر غیر از این بود خدمت در زیر لوای او احمقانه بود. به همین قسم فرد بهائی باید خاضعانه از فرمانده سفینه نجات خود اطاعت نماید... تنها با اطاعت عالمانه و هوشیارانه از یک معلم و مربی دانا، می توان بثمرات علم و حکمت او دست یافت و از حکمت و دانائی او استفاده کرد." (۸۱) بنابراین نمی توان انتظار داشت که انسان مظهر امر را با تمام وجود قبول کند اما از دستورات و تعالیمی که برایش نازل شده اطاعت ننماید یعنی شرط آنکه انسان بگوید به معرفت رسیده ام کافی نیست. زمانی می تواند این ادعا را بنماید که اراده ای جز آنچه او اراده می نماید نداشته باشد. در صلوات کبیر می خوانیم ما اَرَدْتُ اِلَّا مَا اَرَدْتَهُ و لَا اُحِبُّ اِلَّا مَا تُحِبُّ. یعنی اراده ای جز اراده تو ندارم و جز آنچه که تو دوست داری دوست ندارم. "حضرت بهاءالله اشاره می فرمایند که اگر عمیقاً به ماهیت وجود خود واقف گردیم

به این امر اقرار و اعتراف می کنیم که هرچه هستیم و آنچه را دارائیم از وجود خاکی گرفته تا قوای عقلانی همه و همه عطیه ای است الهی. در حقیقت و به معنای کامل کلمه، ما فاقد همه چیز هستیم. حال که پروردگار به اراده و مشیت خود ما را هستی بخشیده ما نیز به نوبه خود در انجام وظیفه و مسئولیتی که در مقابل او بر عهده داریم باید از هیچگونه کوششی فروگذار ننمائیم." (۸۲) بهمین جهت است که می فرمایند: اراده من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب نگنجد. بنابراین شخص مؤمن و موقن، متوکل است و یقین دارد که خداوند خیر و صلاح او را بهتر از خود او می داند و لذا از خود خواهشی ندارد و بدون خواست و رضای او آرزویی ندارد و بخوبی می داند که آنچه را که بعنوان تعالیم آسمانی به عالم انسان هدیه شده بهترین است و اطاعت کردن و عمل نمودن به آنها همان مفهوم عمل به اراده الهی است و سبب خیر و برکت و موفقیت در امور مادی و معنوی او خواهد بود.

## ای بیگانه با یگانه

شمع دلت برافروخته دست قدرت من است آن را به بادهای  
مخالف نفس و هوی خاموش مکن و طیب جمیع علت‌های تو  
ذکر من است، فراموشش منما. حب مرا سرمایه خود کن و  
چون بصر و جان عزیزش دار.

بطور کلی در کلمات مبارکه مکنونه خداوند انسان و ابناء  
او را از جنبه‌های گوناگون مورد خطاب قرار داده و نسبت  
بهمان جنبه او را هدایت و نصیحت فرموده است. گاهی از  
لحاظ هویت و حقیقت ذاتی او که در فطرت چگونه آفریده  
شده به عباراتی چون: ای پسر حبّ، ای رفیق عرشی، ای  
پسر جود، ای پسر انسان، ای بنده من، ای پسر عزّ، ای  
دوستان من، ای پسر روح و امثال آن او را مخاطب ساخته  
و در زمانی دیگر انسان را بصورتی که خودش برای  
خودش کسب کرده یعنی آنچه که غیر از حقیقت ذاتی و  
فطری عمل کرده است او را ندا می‌کند مانند: ای پسر  
تراب، ای عاصیان، ای گیاه خاک، ای پسران وهم، ای ابناء  
غفلت و ای بیگانه بایگانه و امثال آن. این دوگانگی در  
افراد انسان پدیده جدیدی نیست. در فطرت اولیه او را به

بهترین و نیکوترین خصائل خلق نموده و در عین حال او را هم مختار نموده تا بتواند راه و روش خود را انتخاب نماید و پیامبران را در هر زمان بعنوان مربیان عالم انسانی برای هدایت او و معرفت بجوهر واقعیش ارسال فرموده است. اما متأسفانه گروهی به تعلیمات او توجهی نداشته و به امیال و خواسته های خود بیشتر اهمیت می دهند و برای رسیدن به این هواهای نفسانی تمام تلاش خود را می نمایند. خطاب مبارک در این بیان اشاره به همین نفوس است که به زبان از توحید سخن می گویند اما در روش و عمل بگونه ای دیگر رفتار نموده و یا در حقیقت به دنیا توجه دارند. حضرت بهاءالله می فرمایند: شمع قلب تو را بقدرت دستهای خودم روشن کرده ام حالا وظیفه تو است که آن را از بادهای نفس و هوی حفظ کنی و نگذاری که خاموش شود. یعنی همان نور الهی را که سبب بینش روحانی و معنوی تو گردیده است، مراقبت کن تا روشن بماند و با هوسهای زود گذر دنیا خاموش و تاریک نشود. زیرا این آمال و آرزوها دردهای ترا درمان نمی کند بلکه بر رنجهای تو می افزاید. آنچه که می تواند ترا از این مشکلات آسوده نماید، معرفت و محبت من است. اگر مرا شناختی و مرا دوست داشتی به تعالیم من که برای تسکین آلام و دردهای تو نازل گردیده،

عمل نما و او را طبیب جمیع مشکلات خود بدان. حضرت بهاء الله می فرمایند: ... "گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده اند، پزشک دانا را از او بازداشته اند. این است که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد می دانند و نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند..." (۷۳) و در جای دیگری می فرمایند: "بیت محبت باقی را به ظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال روحانی را به حجبات تیره نفسانی مپوش. تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را به خاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار." (۸۴) بنابراین بایستی تمام امور را به او واگذار نمائیم و مطمئن باشیم که او بندگان خود را دوست دارد و برای حفظ و آسایش آنان است که تمام سختی را برای خود پسندیده و به آنان توصیه نموده و می فرماید: "حُبِّی حِصْنِی مَنْ دَخَلَ فِیْهِ نَجَا وَ أَمَّنْ" (۸۵) یعنی محبت من مانند قلعه ای است که دارای حصار محکم و استوار است کسی که در آن داخل شد امنیت دارد و نجات می یابد. پس بهتر است که به این قلعه محکم الهی وارد شویم یعنی با تلاوت آیات و مناجات و

اذکار به خدا نزدیک شویم و عشق و علاقه خود را به او نشان دهیم و فقط از همین راه اطاعت و بندگی است که می توانیم به او نزدیک گردیم و بیگانه نباشیم. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "عواطفی که انسان را به مناجات با حق دلالت می کند از مقتضیات طبیعت است و ناشی از محبت انسان است به خداوند..." (۸۶) فراموش نکنیم که تفاوت بین فقیر و ثروتمند فقط سرمایه است و الا از نظر انسانیت و شخصیت ممکن است که فقیر والاتر هم باشد. عشق و محبت حضرت بهاء الله، سرمایه حیات ما است. این گنج بزرگ و لایزالی است که تمامی ندارد و می توان با عمل به تعالیم و تلاوت آثار او روز به روز بر رونقش افزود. چنانچه وقتی دردها و آلام زندگی به سراغمان می آید از همین سرمایه های محبت و عفو و بخشش و فضل و رحمت و... او استفاده می کنیم. او را می خوانیم و می گوئیم: "ای علیم اگر چه غافلیم و لکن به کرمات متشبه و اگر چه جاهلیم به بحر علمت متوجه... باب فضلت لازال مفتوح بوده، شبنمی از دریای رحمتت کل را به طراز تقدیس مزین فرماید و رشحی از بحر جودت عالم وجود را به غنای حقیقی فائز نماید..." (۸۷) وقتی مریض می شویم و می گوئیم: "یا الهی اسمک شفائی و ذکرک دوائی و قربک

رجائی و حبک مونسى و رحمتک طبیبى و معینى فى الدنیا و الاخره...'' (۸۸) چقدر تسلى روحى و جسمى حاصل مى کنیم. در آن لحظات او را که داناترین و قویترین و غنى ترین است با تضرع و ابتهاال صدا مى زنیم و او را در کنار خود احساس مى نمائیم که به یارى ما مى شتابد و آنچه را مى خواهیم اگر صلاحمان باشد بی دریغ عنایت مى فرماید. در حقیقت از خزانه مهر و محبت او برخورداریم و با همین سرمایه است که مشقات زندگی را تحمل نموده و امیدوار و مطمئن هستیم. او بخشنده ترین و داناترین طیب برای کلیه دردهای روحانى و جسمانى ماست که همیشه و در همه حال در کنار ماست. سرمایه لایزال زندگی و چشمه حیات بخش و امید امیدواران است و انسان عاقل و دانا هرگز خود را از این سرمایه هنگفت محبتى که به این آسانى نصیبش گردیده، محروم نخواهد ساخت.

## ای برادر من

از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نمکینم  
سلسبیل قدس معنوی بیآشام. یعنی تخمهای حکمت لدنیم را  
در ارض طاهر قلب بیفشان و به آب یقین آبش ده تا  
سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلده طیبه انبات نماید.

خداوند به لطف و محبت خود انسان را به لقب ای برادر من  
خطاب فرموده و از او خواسته است که در قلب پاک و  
سالمی که به او عنایت کرده دانه های حکمت و علم و  
دانائی بیافشاند و با آب حیاتی که از سرچشمه وحی الهی  
جاری گشته سیرابش کند، آنوقت مشاهده خواهد نمود که  
چه گلها و سبزه های زیبا و پرطراوتی حاصل خواهد شد و  
زندگی او جاویدان خواهد گشت. حضرت بهاءالله  
می فرماید: اِمْلِكْ قَلْبًا جَيِّدًا حَسَنًا مُنِيرًا لَتَمْلِكَ مُلْكًا دَائِمًا  
باقیاً اَزْلاً قَدِيمًا (۸۹) یعنی قلبی پاک و روشن و نورانی و  
نیکو داشته باش تا ملکی دائمی و قدیمی و همیشگی را  
مالک شوی. مقصود این است که اگر قلب پاک و نورانی  
داشته باشی می توانی مظهر حق را بشناسی و تعالیم  
روحانی او را که سبب تعالی جسمانی و روحانی است



بپذیری و به آن عمل نمائی، آنوقت است که خودت را مالک تمام هستی خواهی یافت و از همه چیز و همه کس بی نیاز خواهی بود. در حقیقت این روح انسان است که اگر متعالی باشد جسم را نیز به تعالی خواهد رساند. روحی که بزرگ و پاک و بی آرایش باشد همیشگی و پاینده است. نفرت و کینه و دشمنی را نمی شناسد. محبت است و وفا، عشق است و ایمان و متوکل به حضرت پروردگار و این محبت و عشق الهی سبب می شود که همه را دوست بدارد و با همه مهربان باشد. وقتی انسان قلبش از سرچشمه محبت سیراب گردد آنوقت این محبت به دیگران نیز سرایت می کند و سبب تقلیب نفوس می شود و این همان دانه های حکمت است که سرسبز شده و همه از آن بهره مند می گردند و انعکاس آن در عالم بشری جلوه گر خواهد شد.

## ای اهل رضوان من

نهال محبت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان به ید  
ملاطفت غرس نمودم و به نیسان مرحمت آبش دادم، حال  
نزدیک به ثمر رسیده جهدی نمائید تا محفوظ ماند و به نار  
امل و شهوت نسوزد.

معنی لغات:

روضه: باغ، گلستان، سبزه زار، گلزار  
ملاطفت: مراقبت کردن، خوشرفتاری کردن، نرم گرفتن و  
نرمی کردن

غرس: کاشتن نهال، درخت نشانیدن  
نیسان: باران بهاری، ماه باران بارانهای بهاری، ماه چهارم  
رومی

امل: امید، آرزو

بنظر می رسد که حضرت بهاءالله پیروان حضرت باب را  
مورد خطاب قرار داده اند زیرا آنان بوده اند که به معرفت  
حضرت باب پی برده و به اهل بهشت رضای الهی مخاطب  
گشته و می فرماید که نهال دوستی و محبت در این بهشت  
کاشته شده و با دستان لطف و مهر و عطوفت حضرت یزدان

آبیاری گردیده و اکنون نزدیک است که ثمرات کامله آن بصورت میوه های شیرین و آبدار پدیدار گردد. شما هم تلاشی بکنید تا بتوانید از این ثمرات بهره مند گردید، مبادا که به آتش نفس و هوی و امیال شیطانی این ثمرات بسوزد و نابود گردد. زیرا حضرت باب آنان را برای پذیرش ظهور کلی الهی آماده ساختند و مخصوصاً آنان را متذکر ساختند که مانند علمای ادیان گذشته خود را محروم نسازند. حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان می فرماید: "... و رب اعلی روح ماسواه و فدا بخصوص به جمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرموده اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او به تفصیل ذکر فرموده اند... و مقصود از آن ذکر آن بود که مبادا اهل بیان در ظهور مستغاث فی القیامة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علماء موقن گشته اند و چرا در این ظهور نشد و نعوذ بالله متمسک به این گونه مزخرفات شوند و از جمال الهی محروم گردند..." (۹۰) اما متأسفانه در یوم ظهور عده ای غافل ماندند و از شناخت من ینظهره الله غفلت ورزیدند و نتوانستند از آن همه زحمات و رنجها و شهادتها که در راه ایمان به حضرت اعلی روح العالمین له الفداء متحمل شده بودند، نتایج و ثمرات مودوعه را بدست

آورده و موفق به شناخت ظهور من یظهره الله گردند و این در حالی بود که حضرت بهاءالله به ندای بلند می فرمودند: "جمع شما اشجار رضوان منید که به دست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و به نیشان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیه و خطرات ملکیه به ملائکه حفظیه حفظ فرمودم. حال از مغرس و حافظ و مربی خود غفلت ننمائید و دون او را بر او مقدم و مرجح مدارید که مبادا اریاح سمیه عقیمه بر شما مرور نماید و جمع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید..." (۹۱) خوشبختانه اکثریت بایبان کوشش و تلاش نمودند و به ثمرات دیانت بابی دسترسی پیدا کرده و در ظل آئین بهائی توانستند که همچنان در رضوان قرب الهی مستقر گردند و به برکات این یوم عظیم، تعالیم حضرت بهاءالله را به نحو احسن قبول نموده و به جهانیان عرضه نمایند و در سراسر جهان قیام به خدمتش نمایند و به چنین خطاب محبت آمیزی مفتخر گشتند.

## ای پسر تراب

حکمای عبادآنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند چنانچه  
ساقی تا طلب نبیند ساغر نبخشد و عاشق تا به جمال  
معشوق فائز نشود از جان نخرودشد. پس باید حبه های  
حکمت و علم را در ارض طیبه قلب مبذول دارید و مستور  
نمائید تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید نه از گل.

معنی لغات:

حکماء: دانایان، علماء، خردمندان، دانشمندان، فلاسفه

سمع: گوش، حسّ شنوائی، شنیده شده

فائز: به مقصود رسیده، نائل، پیروز، چیره

طیبه: بوی خوش، بهترین و خوبترین از هر چیزی، حلال، با  
رضا و بدون اکراه

مبذول: بذل شده، عطا گردیده، بخشیده شده

مستور: پوشیده، پنهان، مخفی

سنبلات: خوشه ها

مقصود از پسر تراب، کسانی هستند که به مادیات و ظواهر  
امور متوجهند و از معانی و روح آن بی خبر. یعنی به عمق  
و مفاهیم توجه ندارند و همه چیز را بظاهر می بینند و

می شنوند و به روحانیات توجه نشان نمی دهند، بنابراین گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن و درک کردن امور معنوی ندارند به این نوع افراد سخن گفتن درباره دین بی فایده است چون گوشی برای شنیدن ندارند و الا بفرموده حضرت بهاءالله امروز هر صاحب بصری انوار ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصغاء نماید... (۹۲)

بنابراین کسی که می خواهد به نصرت این امر قیام نماید اول باید قلب و روح خود را از هر آلاچی پاک و مقدس نماید و با اعمال و اخلاق طیبه خود را مزین فرماید تا بتواند کلامش مؤثر واقع شود و در دیگران اثر گذارد و البته باید با کسانی از امر مبارک سخن گوید که مشتاق باشند و طالب شنیدن. و الا سخن با کسانی که اهل دین نیستند و یا تمایلی به شنیدن مطالب روحانی ندارند عبث و بیهوده است. حضرت بهاءالله می فرماید: "...بر نصرت امر قیام نمائید و به جنود بیان به تسخیر افئده و قلوب اهل عالم مشغول شوید. باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است. کمر همت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند... بگو

ای دوستان حکمت را از دست مدهید. نصائح قلم اعلی را به گوش هوش بشنوید... (۹۳)

بنابراین اگر با حکمت و اعمال شایسته از امر مبارک سخنی گفته شود، مسلماً قلوب را مجذوب خواهد نمود و چنانچه فرموده اند خوشه های علم و معرفت و حکمت الهی از قلوب نفوس رحمانی ظاهر خواهند شد.

در سطر اول لوح مذکور و مسطور است  
و در سرادق حفظ الله مستور

ای بنده من

ملک بی زوال را به انزالی از دست منه و شاهنشاهی  
فردوس را به شهوتی از دست مده. این است کوثر حیوان  
که از معین قلم رحمان ساری گشته. طوبی للشاربین.

معانی لغات:

انزال: نازل کردن، فرود آوردن، کنایه از اتباع شهوات و  
ارتکاب گناهان به هر شکل  
کوثر: آب گوارا و شیرین،  
معین: آب جاری مثل آب چشمه  
حیوان: زندگی و حیات  
فردوس: باغ، بوستان، بهشت  
ساری: جاری، سیرکننده،  
ملک بی زوال: مقصود عالم روحانی و معنوی که همیشگی  
است  
کوثر حیوان: آب زندگانی، مقصود بیان الهی و نفحات قدس  
است



طوبی للشاربین: خوشا بحال نوشندگان

همانطور که قبلاً ذکر گردیده این الواح در ملکوت الهی محفوظ و مستور است مگر قسمتی از آنها که حضرت رب البریه آن را اظهار بفرمایند که این بیان مبارک از آن جمله است. همچنین مقصود از ملک بی زوال آن دسته از موجودیهای انسان است که زوال و نیستی در آن راهی ندارد، بنابراین فقط شامل روحانیات و معنویات می شود یعنی در حقیقت اموال و اندوخته هائی است که از تعالیم الهیه کسب نموده و عمل کرده و نتیجه آن را برای خود پس انداز نموده ایم. مانند تقوی، امانت، صدق، وفای به عهد و امثال آن که به آسانی بدست نمی آید. حال حضرت بهاءالله از ما می خواهند که این دارائی بی زوال و همیشگی را به خاطر شهوات زودگذر دنیا از دست نداده و سلطنت الهی را که در نتیجه کسب کمالات روحانی بدست آمده با هواهای نفسانی مبادله ننمائیم. این بیان مبارک بقدری زیبا و شفاف بیان گردیده که مانند یک چشمه زلال همیشه ساری و جاری است و اگر ما از این آب پاک و زلالی که به ما ارزانی شده نهایت استفاده را نبریم خود را محروم کرده ایم. حضرت بهاءالله در معنی کوثر حیوان می فرمایند: "آب زندگانی، بیان الهی است و همچنین بیناتش. جهد

نمائید شاید اهل عالم از این کوثر باقی به حیات ابدی فائز شوند و به نور حکمت و بیان امکان را منور دارند." (۹۴) و حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "کوثر الهی الیوم نفحات قدس است که محیی ارواح است." (۹۵)

بنابراین ملاحظه می شود که انسان اگر با غفلت و نادانی گرفتار شهوات زودگذر زندگی گردد، دیری نخواهد پائید که حیات روحانی و معنوی خود را از دست داده و به ذلت و خواری خواهد افتاد، بنابراین باید از چشمه زندگانی که خداوند قادر متعال برای انسانها ساری و جاری نموده (تعالیم و دستورات نازل از مظاهر مقدسه در هر زمان) بیآشامیم و درک کنیم که زندگی سرمدی و ابدی در پیروی از همین تعالیم است، خوشا بحال کسانی که از این چشمه می نوشند.

## ای پسر روح

قفس بشکن و چون همای عشق به هوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربانی بیآرام.

جمال قدم جلّ ذکره اهل عالم را مخاطب ساخته و می فرمایند که این قفس جسمانی را بشکنید و به عالم روحانی پرواز کنید زیرا انسان تا از نفس و هوی نگذرد، نمی تواند منقطع شود و تا منقطع نشود قادر به پرواز نخواهد بود. در بیانی دیگر می فرمایند: "ای بندگان اگر از بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گذارده ام، مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع شده به معرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید..." (۹۶) بنابراین اگر بتوانیم خود را از گرفتاری های جهان مادی خلاص کنیم و به استماع کلام حق گوش هوش فرا دهیم آنوقت است که خود را مانند مرغی سبکبال در فضای قدس الهی در پرواز خواهیم یافت. از فخر و تکبر که زائیده فرآورده های مادی است نجات یافته و در خیمه یکرنگ وحدت عالم انسانی داخل خواهیم

شد و الا تا در فکر این دنیا و امور آن باشیم و فقط زندگی  
را منوط به آن بدانیم هرگز نمی توانیم به مقام و معرفت  
روحانی و معنوی خود پی ببریم و البته در قفس دنیا اسیر  
خواهیم بود.

## ای پسر رماد

به راحت یومی قانع مشو و از راحت بیزوال باقیه مگذر و گلشن باقی عیش جاودان را به گلخن فانی تراپی تبدیل منما از زندان به صحراهای خوش جان عروج کن و از قفس امکان به رضوان دلکش لامکان بخرام.

معنی لغات:

رماد: خاک، خاکستر

با توجه به تأکیدات پی در پی که حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه برای از بین بردن نفس و هوی و توجه دادن نفوس بشری به تقوی و پاکی و خلوص نموده اند، می توان دریافت که فساد اخلاقی در آن زمان چقدر زیاد بوده و زیادتر هم خواهد شد. زیرا اکثر بیانات مبارکه انذار و هشدار است که باید انسان از نفس و هوی منقطع شود تا بتواند به رمز حیات موفق گردد و همانطور که در این بیان مبارک ملاحظه می شود، مجدداً انسان را با جنبه منفی او مورد خطاب قرار داده و به نام پسر خاک ملقب ساخته اند زیرا که فقط به دنیا و امور مادی آن که بسیار زودگذر است چشم دوخته و از عالم باقی خود را محروم ساخته

است. به او یادآور می شوند که جز بازگشت بسوی تقوی و پاکی قلب راه دیگری برای تعالی روح و حتی خوب زیستن ندارد. تنها از این طریق است که سعادت خود و جامعه را تأمین می نماید و الا هوی و هوس در هر مورد که باشد جز نابودی و ناکامی ثمر دیگری نخواهد داشت حتی اگر برای مدت بسیار کوتاهی خود را خوشحال و راضی نگه دارد اما عاقبت جز ناکامی و درد و رنج چیز دیگری نیست. به همین جهت است که ندا می دهند که: "... از جان بخرشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید ببوستان وصال درآئید و از گل بی مثال ببوئید و از لقای بی زوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائقه قدس روحانی بی نصیب نمانید... چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که به آخر رسید و چه ساعتها که به انتها آمده و جز به اشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد. سعی نمائید تا این چند نفسی که باقیمانده باطل نشود..." (۹۷)

## ای بنده من

از بند ملک خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن. وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی.

لسان مبارک با عطوفت تمام ما را بنده خود خطاب فرموده و تعلیم می دهد که خودت را از قفس نفس رها کن. در خطابه‌های پی در پی که با بیاناتی واضح، در یک مفهوم اما با الفاظ مختلف برای بیدار شدن انسان خفته بکار گرفته اند فقط و فقط برای سعادت نفوس بشری از تنگنای عالم ظلمانی است و الا حق نیازی به ما و اعمال ندارد او می خواهد که مخلوق خود را تربیت نماید و او را رسم و راه بهتر زیستن بیاموزد تا برای خود و جامعه و کلیه ساکنان کره خاک مفید باشد و از ثمرات زندگی خوب و روحانی خود بهره مند گشته و برای همزیستی مسالمت آمیز در جهان تربیت شود. به همین جهت است که او را هدایت می کند و راهنمایی می فرماید مخصوصاً در زمان ظهور که این هدایت بوسیله مظهر امر و بدون واسطه انجام می شود و مؤمنین را تذکر می دهند که این وقت و این ایام

را غنیمت بشمارید و از نسائم یوم ظهور خود را بی بهره ننمائید. می فرمایند: "... لعمرا لله آنچه فوت شود ابداً بر تدارک آن قادر نبوده و نخواهید بود..." (۹۸) زیرا این ایام بزودی سپری می شود و مظهر ظهور از دیده ها غائب می گردد و دیگر شما مجالی برای پاسخ به سئوالات خود و یا مشکلاتی که با آن در ذهن و فکرتان گرفتار هستید پیدا نخواهید کرد و جز حسرت و اندوه ثمر دیگری برایتان نخواهد داشت. چنانچه می فرمایند: "چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که به آخر رسید و چه ساعتها که به انتهی آمد و جز اشتغال به دنیای فانی نفسی برنیآمد سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود..." (۹۹)

شایان ذکر است که مظاهر مقدسه الهیه در هر دور (حدود هزارسال) یک مرتبه طلوع می نمایند و در بین خلق ظاهر می شوند و بعد از مدتی غروب نموده یعنی صعود می نمایند و بظاهر از بین مردمان می روند و به جایگاه اصلی خود باز می گردند اما تعالیم و دستورات آنان باقی می ماند تا ظهور بعد که به نسبت زمان و استعداد مردمان تغییر می یابد. لذا کسانی که در زمان ظهور این موقعیت استثنائی را داشته اند مخصوصاً در این ظهور اعظم که همه



منتظر دو ظهور پی در پی بوده اند اگر از زیارت او خود را محروم سازند دیگر فرصتی برای جبران نخواهند داشت. این است که می فرمایند وقت را غنیمت بشمار و آن را از دست نده ولی بیش از همه، تعدادی از بایان که منتظر من یظهره الله هم بودند این فرصت را از دست دادند. حضرت بهاءالله این بیان را موقعی فرمودند که هنوز اظهار امر علنی نفرموده بودند.

ای فرزند کنیز من

اگر سلطنت باقی بینی البته به کمال جدّ از ملک فانی  
درگذری و لکن ستر آن را حکمتهاست و جلوه این را  
رمزها، جز افئده پاک ادراک ننماید.

معنی لغات:

جدّ: کوشیدن و سعی کردن، سعی و کوشش، جدّی و غیر  
مزاح

در این بیان مبارک حکمت مخفی و مستور بودن عالم بعد  
را ذکر فرموده و متذکر می دارند که اگر زیباییها و مقامات  
عالم بعد را انسان ببیند و بتواند بخوبی پی ببرد لحظه ای  
حاضر نخواهد شد که در این عالم باقی بماند. چنانکه جنین  
اگر از این عالم و شکوه و جلال آن نسبت به عالم رحم  
مطلع می شد نمی خواست که در آن محل تنگ و تاریک  
بماند. بنابراین حکمت های الهی چنین اقتضاء نموده که بی  
خبر باشد. اما برای تکامل خود در این عالم که لازمه ورود  
به عالم بعد است، بوسیله پیامبران الهی اطلاع یافته و در هر  
زمان نسبت به بلوغ زمانی و موقعیت مکانی او را با خبر  
نموده اند که برای زندگی در عالم بعد نیاز به چه وسائلی

دارد. حال اگر کوشش و تلاش ننماید ممکن است در عالم بعد ناقص متولد شود و آنوقت است که چاره ای جز تحمل سختی ها و حسرت از کاستی ها نخواهد داشت. پس رسیدن به سلطنت باقی نیاز به انقطاع از دنیای فانی است. البته منظور این نیست که برای زندگی در این عالم تلاش نکند و یا کسب معاش و تلاش برای زندگی مرفه را نقص و عیب بداند بلکه مقصود از تلاش و کوشش در این عالم همین است که بتواند به بهترین و بالاترین امکاناتی که خداوند برایش مقدر نموده دست یابد اما دل بستگی او آنقدر نباشد که او را از معرفت الله و عمل به احکام الهی که اصل و حقیقت زندگی است، محروم ساخته و یا غافل نماید.

ای بنده من

دل را از غل پاک کن و بی حسد به بساط قدس احد بخرام.

معنی لغات:

غلّ: در سینه کینه داشتن، کینه، بغض، دو روئی، حقد  
مانند فقرات قبل تأکید بر پاکی قلب است تا نور حقیقت  
بتواند در آن بتابد زیرا قلبی که در آن شائبه حسد باقی  
باشد هرگز به ملکوت الهی راه نیابد. وقتی که انسان قلبی  
مملو از کینه و نفرت داشته باشد، دیگر محلی برای حبّ  
حضرت باری تعالی که همان دوست داشتن خلق خداست  
باقی نمی ماند زیرا فرموده است: "قلب را منور دارید و از  
خار و خاشاک ضغینه و بغضاء مطهر نمائید... نیکوست حال  
نفسی که به محبت تمام با عموم انام معاشرت  
نماید." (۱۰۰)

بنابراین تنها با قلب پاک و خالی از حسد و نفرت و کینه  
می توان به بارگاه قدس الهی باریافت.

## ای دوستان من

در سبیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود. یعنی دوست بی رضای دوست خود در بیت او وارد نشود و در اموال او تصرف ننماید و رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدم نشمارد. ففکروا فی ذلک یا اولی الافکار.

## معانی لغات:

مشی: راه رفتن، قدم برداشتن، قدم زدن، هدایت شدن

بیت: خانه، مسکن، منزل

فتفکروا...: پس فکر کنید در آن ای صاحبان افکار

خطاب "دوستان من" نشان از رأفت و محبت حق است نسبت به بندگان خود که چگونه مورد لطف و عنایت قرار گرفته اند و چون آنان را دوست دارد از آنان می خواهد که در رضای او حرکت کنند و تلاش نمایند و این رضایت را در رضای خلق قلمداد فرموده اند. نکته زیبا و جالب این بیان مبارک در آن است که رضای خلق را مدّ نظر قرار داده اند نه رضایت انسانها را. وقتی کلمه خلق ذکر می شود کلیه مخلوقات اعم از حیوان، نبات و جماد را در بر

می گیرد. بنابراین حفظ محیط زیست و رحم و شفقت به حیوانات نیز لازم و ضروری است. در بیانی دیگر می فرمایند: "ای طالب رضای الهی در این جهان فانی کسی را بقائی نه و نفسی را ثبات حیاتی نیست... خوشا به حال کسی که رضای الهی جوید و راه هدایت پوید و اسرار حقیقت گوید.." (۱۰۱)

علاوه بر آنکه در ابتدا سخن از کل مخلوقات آمده و آسایش و آرامش کل مخلوقات در نظر گرفته شده اما نصیحت می فرمایند که حتی دوست بدون میل و رضای دوست خودش به خانه او وارد نشود و در اموال او دخالت ننماید. دستور می دهند که هرگز رضا و میل خود را بر علاقه و میل دوستان خود ترجیح نداده و سعی نکنیم که خود را مقدم بر دیگران بدانیم. باید توجه داشت که وقتی این دستورات را برای دوستان ذکر می نمایند برای دیگران تا چه حد باید مورد توجه قرار گیرد. اگر هر کس بتواند که خود را قانع نماید که باید مصالح و منافع خود را حتی در امور جزئی (مثل وارد نشدن به خانه دوست خود بدون اجازه) بر دیگران مقدم نداند مسلماً در امور مهم و کلی نیز حد خود را می داند. رعایت و درک این بیان مبارک به ما می آموزد که:

- ۱- بدون اجازه وارد حریم زندگی دیگران نشویم حتی اگر دوست صمیمی ما باشد.
- ۲- بدون اجازه و رضایت کسی در اموال او تصرف ننمائیم. حتی اگر خیلی صمیمی باشیم
- ۳- خواست و میل دیگران را برخواسته های خود مقدم نداریم.
- ۴- از تفاخر و برتری جوئی پرهیز نمائیم.
- ۵- تفکر در کلیه امور داشته باشیم مخصوصاً در رضایت خلق خدا که عین رضایت خود دانسته است. بنابراین اگر مایل هستیم که خداوند از ما راضی باشد باید در رضای خلق او کوشش نمائیم و از خود خواهشی نداشته باشیم.

## ای رفیق عرشی

بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن و عویل بر میآر  
یعنی بد مگو تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب  
تو بزرگ ننماید و ذلت نفسی مپسند تا ذلت تو چهره  
نگشاید. پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدس و خاطر  
منزه در ایام عمر خود که اقل از آنی محسوب است فارغ  
باش تا به فراغت از این جسد فانی به فردوس معانی راجع  
شوی و در ملکوت باقی مقر یابی.

## معنی لغات:

عویل: فریاد و فغان، شیون، گریه وزاری

صدر: سینه، ابتدا و مقدم هرچیز، رئیس، مقدم و پیشوا  
در این بیان مبارک بندگان الهی با خطاب عظیم "رفیق  
عرشی" مفتخر گردیده اند و او را نصیحت می فرمایند که  
جهت داشتن زندگی خوب و آرامش در ایام کوتاه زندگی  
خود در این عالم باید که احترام دیگران را حفظ نمائی،  
بدگوئی نکنی، عیب مردم را بزرگ ننمائی و ذلت دیگران  
را نپسندی تا عیوب تو هم جلوه نکند. زیرا وقتی به دیگران  
حرف ناروایی گفته شود انسان نباید منتظر باشد که مورد



تحسین قرار گیرد و زمانی که عمر خود را به بدگوئی و عیب جوئی از دیگران می گذراند قلبش تاریک می شود و صفای خود را از دست می دهد حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "...چون انسان در جمیع مراتب پاک و طاهر گردد، مظهر تجلی نور باهر شود... در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و لطافت سبب علویت عالم انسانی و ترقی حقایق امکانی است..." (۱۰۲) پس اگر انسان با قلب پاک و خالی از ریب و ریا و زبانی ملایم و با محبت با دیگران رفتار نماید علاوه بر راحتی خود در این زندگانی دو روزه دنیا با خیال راحت به ملکوت الهی راه می یابد و در عالم بعد نیز می تواند با مقربین در گاه کبریا همنشین و هم صحبت گردد.

## وای وای ای عاشقان هوای نفسانی

از معشوق روحانی چون برق گذشته اید و به خیال شیطانی  
 دل محکم بسته اید. ساجد خیالید و اسم آن را حق گذاشته  
 اید و ناظر خرید و نام آن را گل گذارده اید. نه نَفَس  
 فارغی از شما برآمد و نه نسیم انقطاعی از ریاض قلوبتان  
 وزید، نصایح مشفقانه محبوب را به باد داده اید و از صفحه  
 دل محو نموده اید و چون بهائم در سبزه زار شهوت و امل  
 تعیش می نمائید.

## معنی لغات:

ساجد: سجده کننده، کسی که پیشانی بر زمین نهد و سجده  
 کند  
 فارغ: به مقصد رسیده، به پایان رسانده، خالی، آسوده،  
 بی خبر (در فارسی)  
 انقطاع: گسستن از خلق و توجه به خدا در جمیع احوال،  
 بریدن از ممکنات  
 ریاض: باغ، گلستان، گلزار، سبزه زار  
 بهائم: چهارپایان، حیوانات  
 اَمَل: امید، آرزو

تعیش: زندگی، معیشت، تغذیه و زندگی جسمانی کردن،  
عیش نمودن

عاشقان هوای نفسانی را به حیواناتی که در سبزه زار  
مشغول چرا هستند تشبیه نموده اند. یعنی کسانی که  
بی اراده و بی هدف به خوردن مشغولند و در عالم وهم و  
خیال در حرکت هستند و متوجه مقام والای انسانی خود  
نبوده و به مقصود اصلی از زندگی خود در این عالم  
پی نبرده اند. نصایح الهی که بوسیله پیامبران به آنان داده  
شده، فراموش گشته و هدف از زندگی برایشان رسیدن به  
آمال و آرزوهای زودگذر زندگی گشته است. بنابراین  
برای رسیدن به مقام و شهرت زودگذر این ایام به هرکسی  
تعظیم و تکریم و چاپلوسی می نمایند. از خدا بی خبر گشته  
و او را فراموش نموده و به ظواهر دنیای دون دل بسته اند. به  
همین جهت مظهر امر الهی با نهایت تأسف بحال این گونه  
افراد فریاد شان بلند گشته و می فرمایند چرا به جای  
خداوند یکتا و عرفان مظهر امر او، به نفوسی که در او هام  
و خیالات شیطانی خود آنان را بزرگ پنداشته و نام آن را  
هم حق گذاشته اید، سجده می کنید؟. چرا از مقام انسانی  
خود تنزل کرده اید؟ "... شجری که در موسم بهار از فیض  
ابر آذار و اریاح لواقع پروردگار و تابش و درخشش

آفتاب اسرار به حرکت نیاید و برگ و شکوفه ننماید و میوه خوشگوار ببار نیآورد و طراوت و لطافت نجوید، یقین است که خطب است و سزاوار سوختن است...'' (۱۰۳)

این خطاب مبارک بنظر می رسد که در وحله اول به پیروان ازل و تعدادی از بابیانی است که بجای تأسی از حضرت باب و تعالیم و فرامین ایشان درباره ظهور من یظهره الله، بدنبال شهوت و شهرت و مقام و قدرت بوده و برای کسب آن از کلیه فرامین الهی چشم پوشیده و درصدد رسیدن به امیال و آرزوهای خود بودند و برای پیشبرد مقاصد شیطانی و مفاسد اخلاقیشان بهرحیله و تزویری متوسل می شدند و در مرحله ثانی خطاب مبارک به عموم اهل عالم است که به توصیه های پیامبران خود توجه ننموده و از مظهر حق روی گردانده و در عالم اوهام و خیالات خود سرگشته و سرگردانند در حالی که اگر تعصبات خود را کنار گذاشته و تحری حقیقت می نمودند می توانستند مظهر حق را بیابند و از سرگشتگی نجات یافته به حقیقت زندگی و کمال انسانی دست یابند و این بیان مبارک را به گوش جان بشنوند که می فرماید: ''... عزت و علویت انسان مجرد به لذائذ جسمانیه و نعم دنیویه نه بلکه این سعادت جسمانیه فرع است...'' (۱۰۴) اما افسوس و هزار افسوس که به عالم

حیوانی متوسل شده از عالم انسانی و هدف والای زندگانی  
محروم گشته اند.

## ای برادران طریق

چرا از ذکر نگار غافل گشته اید و از قرب حضرت یار دور مانده اید صرف جمال در سرادق بيمثال بر عرش جلال مستوی و شما به هوای خود به جدال مشغول گشته اید. روائح قدس می ورزد و نسائم جود در هبوب و کل به زکام مبتلا شده اید و از جمیع محروم مانده اید. زهی حسرت بر شما و عَلَي الَّذِينَ هُمْ يَمْشُونَ عَلَي اَعْقَابِكُمْ وَ عَلَي اَثَرِ اَقْدَامِكُمْ هُمْ يَمْشُونَ.

معنی لغات:

عرش: تخت شاهی، سریر سلطنت، رکن و پایه، خیمه،

اورنگ پادشاهی

مستوی: مستقر و جالس، مستقیم، معتدل، برقرار، جالس

روائح: بوها، نسیمی که بوئی خوش یا ناخوش به مشام رساند.

هبوب: وزیدن، پراکنده و منتشر شدن، بیدار شدن، طالع شدن، درخشیدن

و عَلَي الَّذِينَ... و بر کسانی که پیروی می کنند شما را و بر اثر قدمهای شما حرکت می کنند

تلمیحات:

عرش: در معارف اسلامی و در قرآن مقصود جایگاه خداوند و مقام الهی است و شرح و تفصیل مفسرین درباره تخت و عرش خدا حیرت انگیز است. اما در معارف بهائی، در مقامی منظور "هیكل مقدس مظاهر الهیه" است و جسم الطف اقدس ایشان. و در مقامی دیگر "امرالله" و "کلمة الله" و "نفس ظهور" و "ذات و نفس مظهر الهی". در مقامی دیگر "اول من آمن" است. در مقامی "قلب انسان" (۱۰۵)

خطاب مبارک بر عموم اهل عالم و بالاخص به عرفاء است که آنان را با اصطلاح "برادران طریق" مخاطب ساخته اند. و به آنان متذکر گردیده اند که با وجود اینکه مراتب جمال و کمال را در مظهر امر الهی با چشم خود می بینید اما باز غفلت نموده، خود و دیگران را از این نعمت الهی محروم می سازید و از نزدیک شدن به مظهر امرالله غفلت می ورزید و بر سر کلمات و حروفات به جنگ و جدال مشغول هستید و هر یک برای اثبات عقاید خود در تلاشید و حال آنکه مظهر امرالله بر عرش الهی خود مستقر گردیده و نسیم محبت الهی در حال وزیدن است و هوا را کاملاً عطرآگین نموده و شما می توانید به راحتی مشکلات خود را سؤال نموده و پاسخ های الهی را بشنوید. اما گوئی شما به زکام

مبتلا شده اید که نمی توانید این همه روائح قدسی را ادراک کنید و سپس بر حال این گروه از مردم که خود را عارف می نامند و هم بر حال کسانی که از ایشان پیروی می نمایند تأسف می خورند.

شایان ذکر است که عرفاء، تجلی صفات الهی را در این عالم از دو طریق می دانند. یکی تجلی جمالی است که ظهور آن مثل فضل، کرم، بخشش، لطف، عطوفت و زیبایی ظاهر می شود و دیگری تجلی جلالی که مظهر صفات و اسماء الله از قبیل قدرت، سطوت، عدالت، قهر، عظمت و جبروت حق است. حضرت بهاء الله در این بیان مبارک می فرماید که با وجود این که مظهر جلال و جمال الهی بر عرش مستوی است لکن عموم محروم از مشاهده این جلال و جمال هستند مثل کسی که به زکام مبتلا است و هیچ بوئی را قادر به استشاق نیست. مقصود این است که مظهر ظهور ظاهر شده و تعالیم او نازل گردیده و عده زیادی با خون خود به آن شهادت داده اند اما کسانی که خود را عارف می شمارند آنقدر به علم خود مغرور هستند که نتوانسته اند به این حقیقت پی برند و البته مایه تأسف است که نه تنها در ایام ظهور عرفای پیشین به این حقیقت دست نیافتند بلکه هنوز هم با این که محل استقرار عرش مظهر



مظاهر مقدسه در تثلو است قادر به درک حقیقت نگشته اند و محل استقرار عرش رحمانی آن مظاهر عظمت و عزت و رفعت و قدرت در عالم عنصری را هم ندیده و درک نکرده اند. این امر به وضوح نشان می دهد که مردم تا چه اندازه در خواب غفلت فرو رفته و فقط به علماء و عرفاء و پیشوایان خود توجه نموده و بدون تحری حقیقت حق را انکار می نمایند در حالی که علما و عرفا مخلوق حق هستند نه خود حق. حضرت بهاء الله می فرماید: "آنچه عرفاء فکر نموده اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افئده مجرده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود... و هر نفسی فی الجمله تفکر نماید خود تصدیق می نماید به این که از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه..." (۱۰۶)

## ای پسران آمال

جامه غرور را از تن برآرید و ثوب تکبر از بدن بیندازید.

حضرت بهاءالله در الواح و آثار دیگری هم غرور و تکبر را نهی فرموده اند زیرا نخوت سبب نفرت و دوری و بیگانگی است و خداوند در این دور عظیم انسانها را به اتحاد و اتفاق دعوت فرموده است. از جمله در کلمات مبارکه مکنونه که به عربی نازل گردیده می فرمایند: "یا ابناء الانسان هل عَرَفْتُمْ لِمَ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ وَاحِدٍ لئَلَّا يَفْتَخِرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ..." یعنی ای فرزندان انسان، آیا می دانید چرا شما را از یک خاک خلق کرده ام؟ برای اینکه کسی بر دیگری فخر نفروشد... (۱۰۷) و همچنین در بیانی دیگر می فرمایند: "... از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه نمائید..." (۱۰۸)

بنابراین چه زیباست که طبق بیانات مبارکه فوق لباس غرور و تکبر را از تن خارج نمود و بجای آن لباس یکرنگی و صفا پوشید تا هم خود راحت زندگی نمائیم و هم دیگران را مورد آزار و اذیت روحی و فکری قرار ندهیم. زیرا هرکس در زندگی روزمره مایل است که برتری خود

را بنوعی نشان دهد. یکی با علم خود دیگری با ثروت، گروهی با قدرت و نفوسی با مقام و شهرت و حتی برخی با زیبایی ظاهری خود. اما همه این امور دلیل بر نادانی و نادانی به علت عدم معرفت حق و عمل نمودن به تعالیم الهی است و الا اگر انسان فکر کند که دیر یا زود به خاک راجع خواهد شد نیازی به فخرفروشی ندارد پس چه بهتر که با محبت و یگانگی با عموم مردم دنیا زندگی نموده و بتوانیم بی ریا در بساط قدس الهی داخل شویم و به آسایش و آرامش حقیقی واصل گردیم.

در سطر سیم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی  
از قلم خفی ثبت شده این است:

ای برادران

با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید به عزت افتخار  
منمائید و از ذلّت ننگ مدارید. قسم به جمالم که کل را از  
تراب خلق نمودم و البته به خاک راجع نمایم.

در توضیح به این بیان مبارک بهتر است ابتدا به مقصود از  
خلقت انسان از خاک توجه نمائیم.  
حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "به طبیعت جسمانی انسان،  
طبیعت خاکی گفته می شود چنانکه گوئیم خداوند انسان را  
از خاک آفرید و طبیعت روحانیه او را از امرالله و کلمه الله  
دانیم چنانکه در آیه شریفه وارد: *قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي*  
یعنی روح به امر پروردگار من است" (۱۰۹) و همچنین  
می فرمایند: در انسان دو طبیعت است. طبیعت جسمانی و  
طبیعت روحانیه. طبیعت جسمانیه موروث آدم است و  
طبیعت روحانیه موروث از حقیقت کلمه الله... عالم جسمانی  
انسان عالم گناه است... اما حقیقت مسیح یعنی کلمه الله  
سبب حیات روحانی است... (۱۱۰)"

بنابراین یکی از خطاهای انسان در این عالم جسمانی که عالم خاکی و عالم گناه است همین مسئله مباهات کردن و خود را از دیگران برتر شمردن است که حضرت بهاءالله آن را نهی فرموده اند. پس وقتی که انسان از خاک آفریده شده و به خاک هم راجع می شود این همه برتری جوئی و افتخار و استکبار بی معنی و بی مفهوم است اما کوشش و تلاش برای برتری در معنویات و روحانیات آن هم اگر به قصد فخرفروشی نباشد بهترین است زیرا انسان سعی می کند که برای کمک به دیگران پیشی گیرد و یاری رساندن به هموعان را لازمه زندگی خود بداند، این کمک و همکاری و همیاری با دیگران سبب محبت بین آنان می گردد که الی الابد باقی و برقرار می ماند. بنابراین این گونه خدمات انسانی که سبب سبقت گرفتن در اعمال خداپسندانه بوده و ایجاد محبت و دوستی و اتحاد می نماید، مقبول و پسندیده است. حال اگر در اثنای چنین خدماتی انسان در زحمت و تعب بیافتد و یا بخاطر خداوند عزتش به ذلت تبدیل شود نباید هراسی داشته باشد زیرا این ذلت، اوج عزت است. چنانکه احبای ایران در این ایام هرگونه زحمت و رنجی را با کمال شهامت پذیرفتند اما حاضر نشدند که بخاطر عزت دنیوی از ایمان و ایقان خود دست بکشند. این ذلت را اوج

عزت شمردند و خم به ابرو نیآوردند و با تمام مردم به مدارا رفتار کردند و توانستند حقیقت ایمان خود را آشکار نمایند و کوچکترین ارزشی برای دنیا و مافیها قائل نشدند.

## ای پسران تراب

اغنیاء را از ناله سحرگاهی فقرا اخبار کنید که مبادا از غفلت  
به هلاکت افتند و از سدره دولت بی نصیب مانند. الْكَرْمُ وَ  
الْجُودُ مِنْ خِصَالٍ فَهَنِيئًا لِمَنْ تَزَيْنَ بِخِصَالِي.

معنی لغات:

سدره: درخت

الکرم و...: کرم و بخشش از خصلت های من است پس  
خوشا بحال کسانی که مزین به صفات و اخلاق من هستند.  
حضرت بهاء الله کسانی را که به دنیا و مادیات و ظواهر آن  
تعلق خاطر بیشتری دارند و به جنبه های مالی و اندوختن  
ثروت و مکنت توجه نموده و از فقراء و مساکین غافل  
مانده اند، هشدار می دهند و می فرمایند مبادا که غفلت  
شما و بی خبری از حال دیگران سبب شود که آنان به  
هلاکت افتند در حالی که شما زندگی خود را با تجمعات  
گوناگون زینت می دهید و در زندگی روزمره خود به  
اسراف و ولخرجی مشغول هستید. می فرمایند که بخشش و  
کمک به دیگران از صفات من است و خوشا بحال کسانی  
که از صفت من پیروی نمایند.

حضرت ولی امرالله می فرمایند: "... از وظائف محفل اعانه و دستگیری ضعفاء و عجزاء و فقراء و ایتام و اراامل از یار و اغیار است." (۱۱۱) و نیز می فرمایند: "اغنیاء نه تنها ترک تکبر و تفاخر کنند بلکه فقرا و ضعفا را امانت حق دانند و امانت الهیه را محفوظ و مسرور دارند نه اینکه به آرایش مزید حسرت و ملال آنان گردند..." (۱۱۲)

شایان ذکر است که کمک های مالی بصورت فردی در دیانت بهائی نهی شده زیرا سبب از بین رفتن آبروی کمک گیرنده و غرور کمک کننده خواهد شد و همچنین سبب سستی و کاهلی در افراد جامعه می گردد. بنابراین طبق موازین امر تمام کمکهای که به عنوان خیریه تقدیم می شود به وسیله محفل مقدس روحانی جمع آوری گردیده و با ایجاد کار و تأسیس کارخانجات سعی می شود که همه افراد سالم بکار گرفته شوند و از دسترنج خود امرار معاش نمایند. به این طریق هم غرور و آبروی افراد محفوظ می ماند و هم کار که نوعی عبادت است برای همه ایجاد می شود. همچنین سرمایه گذاری صحیح باعث پیشرفت و ترقی جامعه خواهد گردید و برای افراد مریض و ناتوان و از کار افتاده نیز از طرف جامعه کمک های لازم بصورت کاملاً محرمانه انجام می گیرد و به این ترتیب آبروی



همگان محفوظ خواهد ماند. ثروتمندان با کمک های مالی خود سبب خیر و برکت بیشتر می گردند و از ثمرات کار خیرشان مسلماً بهره مند می شوند و فقراء نیز از دسترنج خود با آبرومندی زندگی می کنند و به آسایش و آرامش فکری و روحی می رسند.

## ای سازج هوی

حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد زیرا که لازال  
حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول.

معنی لغات:

سازج: بسیط، ساده، بی آرایش، در فارسی معنای جوهر و  
خالص

در این بیان مبارک شخص حریص را به لقب جوهر و چکیده  
خالص نفس و هوی ملقب فرموده اند. زیرا انسان حریص  
هرگز به آنچه که خداوند برایش مقدر فرموده قانع نیست و  
همیشه زیاده خواه است و برای بدست آوردن مال و ثروت  
بیشتر، از روح و روان خود غافل می شود و از ثمرات کمک  
به دیگران محروم می ماند. این است که تمام عمرش صرف  
اندوختن می شود بدون آنکه از آن بهره لازم را کسب نماید  
یا به دیگران سودی برساند. درحقیقت او فقط به اندوختن  
ثروت فکر می کند و از نتیجه آنکه زندگی راحت و خدمت  
و کمک به دیگران است غافل می ماند و لذا از تأییدات  
الهیة محروم می گردد زیرا خداوند انسانهای بخشنده را  
دوست دارد و حریص نه تنها بخشنده نیست بلکه همیشه در

فکر افزودن به ثروت خود است و البته این افکار تمامی نخواهد داشت و سبب پریشانی خاطر خواهد بود. حضرت امام حسن مجتبی می فرمایند شخص حریص مانند کرم ابریشم است که فقط ابریشم را بوجود می آورد و خودش را در آن محبوس می سازد و سبب نابودی خودش می شود. حضرت بهاء الله می فرمایند: "أَصْلُ الْعِزَّةِ هُوَ قَنَاعَةُ الْعَبْدِ بِمَا رَزَقَ بِهِ وَالْإِكْتِفَاءُ بِمَا قَدَّرْتَهُ" یعنی اصل عزت همانا قناعت شخص است به آنچه که به او رزق داده شده و اکتفا کردن به آنچه که برای او مقدر شده است. (۱۱۳) همچنین حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "قناعت در هر موردی محبوب است حتی در تجارت. مقصد سهولت معیشت است زیرا ثروت موقت است و توسیع دایره تجارت سبب پریشانی حال و عاقبت ندارد." (۱۱۴)

و نیز حکما گفته اند که توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت. (۱۱۵)

## ای پسر کنیز من

در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید. هر فقیری را غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب و لکن فقر از ما سوی الله نعمتی است بزرگ، حقیر بشمارید. زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام "انتم الفقراء" مستور و کلمه مبارکه "و الله هو الغنی" چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد و مقرر یابد.

معنی لغات:

اضطراب: پریشان شدن، غمگین شدن، منقلب شدن، لرزیدن،

مختل شدن

ماسوی الله: آنچه غیر خداست، غیر حق

حقیر: کوچک، ذلیل، خوار، زبون

غایت: نهایت، پایان، مقصد، مقصود

والله هو الغنی: قسم به خدا که او بی نیاز است

باهر: روشن، ظاهر، آشکار، واضح، غالب، فائق

هویدا: پیدا، آشکار

متمکن: دارای شأن و مقام، مستقرشونده، بر قدر و شأن افزون شونده

مقر: محل استقرار، جایگاه، محل قرار و اقامت

حضرت بهاءالله انسان را متوجه این حقیقت نموده اند که نه از فقر واهمه داشته و شکایت نماید و نه به ثروت دنیا دل بستگی پیدا نموده و تمام عواطف انسانی خود را بخاطر آن از دست بدهد. زیرا هر دو (فقر و غنا) ناپایدار است چه بسا فقیری که با طلب تأیید و تلاش و کوشش بتواند به ثروت بی منتهی دست یابد و چه بسیار از ثروتمندان که در یک شب تمام اموال و دارائی خود را از دست داده و به فقر و فلاکت افتند.

حضرت ولی امرالله می فرمایند: "... وقتی عالم انسانی رو به ترقی شایسته نهد که رؤسای دنیا در نهایت سادگی زندگی نمایند چندان که آن طرز زندگی برای عموم رعایا نیز سهل الحصول شود و فقراء را مسرور نماید نه ملول. زیرا زندگی ساده و ترک تکبر و آرایش هر صعوبتی را سهولت بخشد و ظلم و اعتساف را به عدل و انصاف مبدل کند و عالم را از احتیاجات شدید برهاند." (۱۱۶)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "یکی از پادشاهان وقت مردن آرزوی مقام فقراء می نمود و می گفت: کاش من فقیر

بودم که اولاً ظلم نمی نمودم و ثانیاً دم آخر حسرتی نداشتم. فقیری شنید و گفت: الحمدالله که ملوک وقت موت آرزوی فقیر بودن می نمایند ولی ما فقراء وقت مردن هیچ آرزوی اینکه کاش پادشاه بودیم نمی کنیم." (۱۱۷)

بنابراین فقراء همیشه مورد عنایت حق بوده و هستند. اگر از مال و منال دنیا نصیبی نداشته اند اما در عوض قلبی مهربان و بسیار رقیق و نزدیک به خدا دارند و این از هر ثروتی بهتر است به همین جهت است که می فرماید فقر از ماسوی الله نعمتی است که در انتهای آن غنای بالله است. یعنی درست است که فقراء مال و ثروتی ندارند که بتوانند ظاهری آراسته و مزین به جواهرات گرانبیقیمت و غیره داشته باشند اما دارای قلب پاک و مطهری هستند که عرش الهی است و چه ثروتی می تواند با این غنای الهی برابری بکند؟ لذا خداوند آنان را مخاطب ساخته و می فرماید انتم الفقراء و الله هو الغنی یعنی شما فقراء درگاه خداوند هستید و قسم به خدا که او بی نیاز است و همه محتاج درگاه او هستند و چه نعمتی بالاتر از این است که شما خدا را دارید و از غیر او بی نیاز هستید. در حقیقت شما در مقابل غنا و ثروت الهی فقیر هستید نه در مقابل ثروت ناپایدار مردم این دنیا. و البته آن فقر بهتر از هر ثروتی است که به آن مباحثات

می کنند و تکبر و فخر به دیگران می فروشند و نمی دانند که اگر فقراء چند روز ایام حیات را بسختی گذرانده اند در عوض هم از قرب الهی بهره مند بوده اند و هم از امتحان سختی که برای ثروتمندان بخاطر مال و دارائیشان مقدر گشته رهائی یافته اند زیرا خداوند آنان را وسیله ای برای امتحان ثروتمندان قرار داده است تا معلوم گردد که از دستورات الهی پیروی کرده و امانت او را نگهداشته اند و یا بر عکس با تکبر و غرور و نخوت از کنار آنان گذشته و قلب آنان را مجروح نموده و اعتنائی هم نداشته اند. حضرت بهاء الله می فرمایند: یا ابن الانسان اَنْفِقْ مَالِي عَلَي فَقْرَائِي لِيَتَفَقَّ فِي السَّمَاءِ مِنْ كُنُوزِ عِزٍّ لَا تُفْنِي وَ خَزَائِنِ مَجْدٍ لَا تُبْلِي... یعنی ای پسر انسان از اموال خود بر فقراء ببخش تا در آسمان از گنجهای عزتی که فناپذیر است به تو داده شود... (۱۱۸)

شیخ حافظ علیه الرحمة هم می فرماید:

توانگرا دل درویش خود بدست آور

که مخزن زر و کانِ درم نخواهد ماند

بر این رواق زبرجد نوشته اند به زر

که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

## ای پسران غفلت وهوی

دشمن مرا در خانه من راه داده آید و دوست مرا از خود رانده آید. چنانچه حب غیر مرا در دل منزل داده آید. بشنوید بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمائید. دوستان ظاهر نظر به مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارند و لکن دوست معنوی شما را لاجل شما دوست داشته و دارد. بلکه مخصوص هدایت شما بلایای لاتحصی قبول فرموده، به چنین دوست جفا مکنید و به کویش بشتابید. این است شمس کلمه صدق و وفا که از افق اصبع مالک اسماء اشراق فرموده. **اِفْتَحُوا آذَانَكُمْ لِاصْغَاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ الْمُهِمِّنِ الْقَيُّومِ.**

معنی لغات:

لاجل: برای، بخاطر، بجهت، برای خاطر

لاتحصی: بیرون از حساب

اصبع مالک...: انگشت مالک اسماء، اشاره به قدرت

پروردگار

افتحوا...: باز کنید گوشهایتان را برای شنیدن کلام پروردگار

مهیمن قیوم



در این بیان مبارک دوباره به جنبه های منفی انسان اشاره نموده و او را اندازمی فرمایند که غفلت و دوری از حق و پیروی از هواهای نفسانی سبب گردیده که قلب را که محل محبت الهی است با خواهشهای بیهوده و شیطانی انباشته نمائی. در حقیقت قلب خود را بجای نور رحمان از ظلمت شیطان پر نموده و خدا را فراموش کرده و مرتکب اعمال غیر انسانی گردیده اید. حضرت بهاء الله می فرماید: "... حق جل جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده. نه از اطاعت عالم به او نفعی راجع و نه از ترک آن نقصی وارد. در هر آن طیر ملکوت بیان به این کلمه ناطق: جمیع را از برای تو خواستم و تو را از برای خود..." (۱۱۹)

بنابراین خدا از ما می خواهد که همانطور که او ما را دوست دارد ما هم او را دوست بداریم و دستورات او را عمل نمائیم تا به آرامش و آسایش روحی و معنوی نائل گردیم. همچنین می فرماید: اَنَا خَلَقْنَاكُمْ لِلْمُحِبَّةِ وَالْوَفَا لَا لِلضَّغِينَةِ وَالْبَغْضَاءِ. یعنی من شما را برای محبت و وفا آفریده ام نه برای دشمنی و کینه ورزی (۱۲۰) و همچنین می فرمایند که من برای خاطر محبت و هدایت شما هستم که این همه زجر و زندان را تحمل کرده و می کنم لذا از شما می خواهم که به این نصیحت گوش بدهید و خود و دیگران

را از آن محروم مسازید. خداوند شما را بخاطر خودتان دوست دارد زیرا اشرف مخلوقات او هستید. اما دیگران شما را بخاطر مقام و یا ثروت و یا قدرت و یا چیزهای دیگری که بتواند برای آنان نفعی داشته باشد شما را می خواهند پس بخودتان رحم کنید و فکر کنید و خودتان را از این فیض الهی بی بهره نسازید و از ما می خواهند که آنچه را سبب بر هم خوردن آسایش و آرامش خودمان و دیگران است از خود دور کنیم و در عوض محبت الهی را که سبب جذب قلوب است انتخاب نمائیم و بی ریا به همه خدمت و محبت کنیم آنچنان که قلب ما مملو از عشق و وفا و دوستی گردد و بتوانیم صفا و صمیمیت خود را بی دریغ و عاشقانه نثار یکدیگر سازیم پس باید با دقت به کلام الهی توجه نموده و دستورات او را اجرا نمائیم تا به سعادت و خوشبختی که آرزوی حقیقی است نائل گردیم.

## ای مغروران به اموال فانیه

بدانید که غنا سدّی است محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق. هرگز غنی بر مقر قرب وارد نشود و به مدینه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی. پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند. قسم به اسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را.

خطاب مبارک به اشخاص ثروتمندی است که به اموال و دارائی خود دل بسته و خدا را فراموش نموده و آن را سبب افتخار و استکبار خود قرار داده اند. ایشان چنین گمان نموده اند که این ثروت ابدی و پایدار است و چنان بخود مشغول شده اند که از خداوند و احکام او رویگردان شده و به امور دنیوی مشغول گشته اند و هیچکدام از این ثروتمندان به قرب الهی نزدیک نشده اند مگر تعداد بسیار کمی از آنان. زیرا مال و ثروت تمام اوقات زندگی را پر نموده و وقتی برای اندیشیدن به غیر مادیات نگذاشته است. اما کسانی که خداوند به فضل و موهبت خود به آنان ثروت بی کران عنایت فرموده و در عین حال مؤمن و منقطع باقی

مانده اند مقرب درگاه الهی هستند زیرا هیچ چیز در دنیا نتوانسته آنان را از محبوب حقیقی خود باز دارد. حضرت بهاءالله چنین نفوسی را به خورشید تشبیه نموده و می فرماید همانطور که خورشید سبب گرمی و حرارت و پرورش گل و گیاه و سایر موجودات است شخص ثروتمندی که مؤمن و موقن و وارسته باشد هم مانند خورشید عالم را از مال و ثروت خود بهره مند می نماید و سبب آرامش خاطر مردمان و حتی حیات معنوی و روحانی آنان می گردد.

اشخاصی که ثروت خود را از راه تلاش و کوشش بدست آورده و با توکل و تسلیم و رضا در راه الهی و یا برای کمک به هموعان خود صرف می نمایند البته بسیار قلیل و اندک هستند. در نظر بیآوریم اشخاصی را که به کمک ثروت و دارائی خود بتوانند به تأسیس کارخانجات و یا ساختن بیمارستانها و مدارس و یا سایر اماکن دارالمنفعه اقدام نمایند، علاوه بر آنکه شغل و کار برای عده زیادی از مردم فراهم نموده اند، خودشان هم از نتایج مادی و معنوی آن بهره مند می گردند. این نفوس اگر به نور معرفت مظهر ظهور هم موفق شوند حقیقتاً نور علی نور هستند و البته چنین نفوسی بسیار کم و قلیل هستند. زیرا واضح است که

نفوس مؤمن به این ظهور همیشه جان و مالشان دستخوش دسیسه های جهال بوده و در هر ضوضائی نه تنها اموال بلکه جانشان را هم از دست داده اند. اما چون در راه خداست اهمیت آن چند صد برابر است و نامشان تا ابد زینت بخش تاریخ است. اینها هستند که نورشان ملک و ملکوت را روشن می سازد اما برعکس، بسیاری نفوسی که دارای ثروت بی کران بودند و بعد از خودشان اموالشان تقسیم شده و به مصرف عیش و نوش دو روزه حیات کسانی گردیده که در دوره زندگانشان مایل نبودند حتی نام آنان را بر زبان برانند. این است که اموالشان بعد از خودشان از بین می رود و از خودشان هم نامی و نشانی باقی نخواهد ماند. حضرت بهاءالله درباره این زخارف دنیا می فرمایند: "آنچه غیر ذکر و حب حضرت محبوب است، اشباحی است فانیه و ظلالی است زائله... حکمت الهی در آفرینش این زخارف فانیه آن بوده تا اغیار به این آرایش بی مقدار مشغول شده از جمال یار محبوب و محروم مانند..."(۱۲۱) این است که می فرمایند معدودی از ثروتمندان هستند که می توانند ثروت خود را در راه حق و حقیقت بکار گیرند و ثروت مانع معرفت آنان از مظهر ظهور نگردد بلکه می توانند به راحتی از آن بگذرند

چنانکه در تاریخ امر مبارک از این نفوس منقطع و وارسته زیاد بوده و هستند. خوشا بحال آنان که غنا و ثروت سبب غرور و نخوت آنان نشود و مانع دوریشان از نور حقیقت نگردد بلکه سبب ارتقاء روحانیت و معنویت خودشان و سایرین بشود و از آن ثروت، زندگی دیگران نیز رونق گیرد این است آنچه که خداوند از ثروتمندان خواسته است.

## ای اغنیای ارض

فقرا امانت منند در میان شما، پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.

مقصود از فقراء کسانی نیستند که در عین سلامت جسمانی حاضر به انجام کار و کسبی نبوده و از دیگران می خواهند که به آنان کمک نمایند، این افراد را سائل یا گدا می گویند و طبق دستور کتاب مستطاب اقدس کمک به آنان حرام است. اما نفوسی هستند که با وجود کار و تلاش قادر به تهیه مایحتاج زندگی خود نیستند کمک و یاری به این گونه نفوس و وظیفه هر فردی از افراد بشری است مخصوصاً کسانی که دارای ثروت خدادادی هستند کمک و مساعدت آنان نه تنها لطمه ای به زندگی پرفاهشان وارد نخواهد ساخت بلکه سبب جلب برکات الهیه و آرامش روحی آنان نیز می گردد. حضرت عبدالبهاء درباره رعایت فقراء می فرمایند: "... به شما نصیحت می نمایم که به فقراء مهربان باشید. محبت نمائید. آنها را دستگیری کنید زیرا فقراء دلشکسته اند اگر شما به جهت اغنیاء جان نثاری نمائید گمان می کنند مجبوری است ولی چون به فقراء

محبت کنید از صمیم قلب ممنون و خوشنود می شوند لهذا رعایت فقراء واجب است." (۱۲۲) و همچنین می فرمایند: "فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه غنی منفق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته با آنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر به انفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات." (۱۲۳) بنابراین نگهداشتن امانت الهی یکی از امتحانات بزرگی است که برای ثروتمندان در نظر گرفته شده است. زیرا معمولاً ثروت سبب دوری و فراموشی از خدا می شود و خداوند دوست دارد که انسانها همیشه دوستش بدارند زیرا او خودش همه را دوست دارد، این دوستی سبب نزدیکی به حق است و متأسفانه اغلب انسانها وقتی در راحت و آسایش و بی نیازی مادی هستند، گوئی خدا را فراموش می کنند و دلیل آن این است که به خلق خدا توجه ندارند. به همین جهت است که خداوند در قبال ثروتی که به آنان بخشیده و وظیفه ای را هم برایشان معین نموده و آن دستگیری از فقراء و مساکین است که به رسم امانت در بین مردم زندگی می کنند و با وجود تلاش فراوان قادر به رفع نیازهای روزمره زندگی خود نیستند، این اشخاص باید مورد لطف و محبت ثروتمندان قرار



گیرند. حضرت ولی امرالله در لوح مبارک خطاب به احبای  
شرق می فرماید: "... از وظائف محفل اعانه و دستگیری  
ضعفاء و عجزاء و فقرا و ایتام و ارامل از یار و اغیار  
است." (۱۲۴)

ای فرزند هوی

از آرایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم  
گذار تا خمر بقا از عین فنا بیآشامی.

بیان مبارک فوق مجدداً اشاره به نفوسی دارد که تمایلات  
نفسانی را دنبال نموده و از مقامات روحانی غافل گشته اند.  
در حالی که هدف از زندگی ارتقاء روحانی است که  
بایستی با وسائل و وسائط مادی برای رسیدن به آن بهره  
جست. ثروت و غناء هم یکی از وسائل مادی و امور  
جسمانی است که برای سلامت انسان و پیشرفت و ترقی او  
لازم و واجب است اما نباید وسیله تدنی روح گردد و از  
پیشرفت افکار بسوی فضائل بکاهد. در اینصورت است که  
باید خود را از آرایش آن پاک نمود تا بتوان به آسایش و  
آرامش روحانی کمک کرد. حضرت بهاءالله می فرمایند که  
مبارزه برای در اختیار گرفتن این خواهش های جسمانی و  
هدایت آن بخشی از لوازم رشد انسانی محسوب می گردد.  
همآهنگی طبایع جسمانی و روحانی موجب وصول بشر به  
درجه کمال انسان است. (۱۲۵) (مضمون بیان مبارک)

بنابراین دیانت بهائی مخالف ثروت و غناء نیست اما فرد بهائی باید متوجه باشد که ثروت او را متکبر و خودخواه نسازد و از عوالم الهی باز ندارد بلکه با صرف ثروت خدادادی در امور عام المنفعه خود را از قید افزایش ثروت بی حساب و بی بهره ساختن خود از خیر و برکت برهاند و در افلاک فقر بالله قدم گذارد تا بجای ناراحتی و پریشانی افکار که از وجود ثروت بی کران حاصل می شود، خود را آزاد سازد و به آرامش حقیقی برسد.

## ای پسرمن

صحبت اشرار غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزدايد.  
 مَنْ أَرَادَ أَنْ يَأْنِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَأْنِسْ مَعَ أَحِبَّائِهِ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ  
 يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَلْيَسْمَعْ كَلِمَاتِ أَصْفِيَاءِهِ.

معنی لغات:

اشرار: بدکاران، بدکردارها، اشخاص پرشر یا شریر  
 مصاحبت: با یکدیگر دوستی و رفاقت نمودن، صحبت با  
 یکدیگر،

ابرار: نیکان، خوبان و صالحان، راستگویان  
 من اراد...: یعنی کسی که اراده هم نشینی با خدا را دارد با  
 احبای او مأنوس شود و کسی که اراده شنیدن کلام خدا را  
 دارد کلام اولیاء و اصفیاء او را بشنود.

حضرت بهاءالله جل اقتداره ابناء بشری را فرزندان خود  
 محسوب داشته و آنان را با محبت مورد خطاب قرار داده و  
 نصیحت می فرمایند که با انسانهای نیکخو و درست کردار  
 معاشرت نمائید و از افراد شریر و بدکار برحذر باشید زیرا  
 افراد صالح و نیکوکار از خوبیها و درستی ها و اعمال و  
 افعال نیکو و تعالیم الهی سخن می گویند و انسان علاوه بر

آنکه مسرور می شود، درسهای خوبی از معاشرت با آنان فرا می گیرد. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان در شرایط مجاهده می فرماید که شخص مجاهد "... مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد..." (۱۲۶) اما معاشرت و همصحبتی با اشرار همانطور که از اسمش هم پیداست جز شر و رنج ثمری نخواهد داشت. بنابراین ابرار هستند که سبب ارتقاء علمی و اخلاقی و روحانی می گردند و معاشرت با آنان سبب بهتر شدن افعال و حرکات انسان می شود و معاشرت با آنان مانند نزدیکی با خدا است همانطوری که انسان با نزدیک شدن به خدا روحش آرامش می یابد و ارتقاء حاصل می کند معاشرت با دوستان حق هم همین نتیجه را عاید انسان می نماید و سبب تعالی روح و خلوص انسان از ناپاکی ها می گردد و انسان از هر شر و فتنه ای محفوظ می ماند.

## زینهار ای پسر خاک

با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار نور  
جان را به نار حسابان تبدیل نماید.

معنی لغات:

زینهار: مبادا

مؤانست: انس و الفت گرفتن، خو گرفتن، آشنا شدن

مجالست: همنشینی کردن، نشست و برخاست با یکدیگر

نار حسابان: آتش جهنم، آتش دوزخ

این بیان مبارک جنبه هشدار دارد. گوئی که این زاده بشر،  
بیان قبل را که با محبت او را فرزند خود خوانده و نصیحت  
فرموده متوجه نشده و همچنان با اشرار در تماس است. لذا  
او را با عنوان پسر خاک مخاطب ساخته و مانند جسم بی  
روح توصیف فرموده اند یعنی کسی که فقط جسم خاکی او  
مورد نظر است زیرا حتی اگر بی روح هم باشد اشرار در او  
اثر گذاشته و او را فاسد می نمایند. بنظر می رسد که بیان  
مبارک بیشتر توجه احبای الهی را به ناقضان عهد معطوف  
داشته که در آن زمان گروهی از پیروان حضرت باب  
بوده اند که از ازل پیروی می کردند و نصایح حضرت باب

را بفراموشی سپرده بودند لذا می فرمایند که مبادا با اشرار انس و الفت گرفته و یا معاشرت و همنشینی داشته باشید زیرا عاقبت کار شما سوختن در آتش جهنم یا نار بی ایمانی است. حضرت عبدالبهاء نیز می فرمایند: "جمال مبارک در جمیع الواح و رسائل احبای صادق ثابت را از مجالست و معاشرت با ناقضان عهد حضرت باب منع فرموده اند که نفسی نزدیکی به آنان نکند زیرا نفسشان مانند سمّ ثعبان می ماند فوراً هلاک می کند. (۱۲۷)

بنابراین باید توجه داشت که معاشرت با این اشخاص حتی اگر به نیت اصلاح آنان هم باشد کار درستی نیست زیرا تصحیح اخلاق بوسیله متخصصان مخصوص باید انجام گیرد و الا اگر جوانان یا نوجوانان ما به فکر اینکه می خواهند این افراد را اصلاح نمایند با آنان معاشرت کنند چه بسا که خودشان در ورطه فساد غرق شوند. اگر چه این جوانان خوش فکر و پاک نیت هستند اما کسی که شنا و نجات غریق نداند نه تنها نمی تواند شخص غرق شده در گرداب را نجات دهد بلکه خودش نیز غرق شده و به هلاکت خواهد افتاد. پس چه بهتر که به نصایح الهیه با دقت توجه نموده و عمل نمایند و از این اشرار دوری جویند.

ای پسر کنیز من

اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که  
ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب مردگان  
را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند.

معنی لغات:

روح القدس: فیض الهی، اشعه ساطعه از مظهر ظهور،  
واسطه بین حق و خلق. نزد مسلمین جبرئیل و فرشته وحی،  
نزد زردشتیان بهمن سرور، نزد مسیحیان یکی از اقانیم  
ثلاثه، و نزد فلاسفه جوهر عقل است.

خلد: دوام، بقا، بهشت

در این بیان مبارک اشاره به ابرار یا نفوس نیکوسرشت شده  
است که همنشینی و همصحبتی با آنان مانند این است که  
انسان در بهشت الهی وارد شده است زیرا صحبت با ایشان  
سبب روحانیت و مسرت وجدان است. سخنان آنان در امور  
دنوی و غیبت و افترا و تهمت و امثال آن نیست بلکه از  
امور معنوی و کمک به هموعان و خدمت به دیگران و  
مسیر صحیح زندگی و در یک کلام حکایت از ایمان و  
روحانیت است بنابراین باعث سرور روحانی و جسمانی و



ارتقاء مراتب معنوی و مادی است. هم نشینی با آنان روح را زنده می کند و باعث نشاط می گردد. حضرت ولی امرالله می فرمایند: اگر مدتی با نفسی معاشر بودید و شما بر او تأثیر مثبت نکردید، باید مواظب باشید که آن شخص در شما تأثیر منفی ننماید... مضمون بیان مبارک (۱۲۸)

تأکید مبارک در سه فقره از کلمات مبارکه مکنونه در فوق، نشان از اهمیت موضوع دارد و مشخص می نماید که تا چه حد می تواند همصحبتی با اشرار انسان را فاسد نموده از تمام ترقیبات مادی و معنوی محروم سازد و برعکس معاشرت با نیکان و مؤمنان پاک نیت و نکوسیرت می تواند انسان را به درجات عالیه علمی و اخلاقی و روحانی سوق دهد. بنا به گفته سعدی شاعر شیرین سخن شیراز:

با بدان کم نشین که صحبت بد / گر چه نیکی ترا پلید کند  
آفتاب به این بزرگی را / لکه ای ابر ناپدید کند

## ای غافلان

گمان مبرید که اسرار قلوب مستور است بلکه به یقین بدانید که به خط جلی مسطور گشته و در پیشگاه حضور مشهود.

معنی لغات:

اسرار: رازها، امور پنهان، رازهای مکتوم و پنهان

مستور: پوشیده، پنهان، مخفی

مسطور: نوشته شده

جلی: واضح، آشکار، روشن، صیقل داده شده

مشهود: دیده شده، گواهی داده شده،

اگر چه بیان مبارک جنبه عمومی داشته و تمام نوع انسان را در برمی گیرد اما بنظر می رسد که بیشتر روی سخن با بایبان آن زمان است که پیروی از ازل نموده و از حقیقت احکام حضرت باب دور گشته و در سر خیال باطل می پروراندند. آنان گمان نموده بودند که حق از اسرار پنهان آنان بی خبراست و آنچه را که در مغز خود می پروراندند از نظر مبارک مخفی و مستوراست. به همین جهت به آنان گوشزد نموده و می فرمایند: "ای اهل بیان با

جميع اين مراتب عالی و مقامات متعالی از خود غفلت  
مجوئيد و از حق عزلت مگيريد و از مراقبت امرالله در جميع  
احوال غافل نشويد و جهد نمائيد كه كلمات الهی را بدون  
آن قياس ننمائيد." (۱۲۹) بنابراین همه افعال و اعمال را  
بايد با ميزان حق سنجيد و خود را با تعاليم او در هر زمان  
هماهنگ ساخت نه اين كه برای خود از آیات الهی تفسیری  
ساخت و خود را از حق و دستورات او محروم نمود زیرا  
تمام اعمال و رفتار انسان در پيشگاه حق واضح و روشن  
است حتی اگر بظاهر خود را بصورتی ديگر جلوه دهد.  
بنابراین اگر به حقانيت مظاهر مقدسه آگاه باشيم می توانيم  
اين مطلب را كاملاً درك نمائيم كه روح قدسی و علم لدنی  
آنان بر جميع مخلوقات احاطه دارد و واقف بر كلييه اسرار  
كائنات و از جمله قلب انسانها است.

## ای دوستان

براستی می گویم که جمیع آنچه در قلوب مستور نموده اید نزد ما چون روز واضح و ظاهر و هویدا است و لکن ستر آن را سبب جود و فضل ماست نه استحقاق شما.

## معنی لغات:

ستر: پوشاندن، پنهان کردن، پوشیده  
 استحقاق: شایستگی، لیاقت داشتن، سزاوار بودن، حق داشتن، اگرچه در بیان مبارک قبل، غافلان را مورد خطاب قرار داده بودند اما در این بیان مبارک به دوستان هم متذکر شده اند که آنها هم مراقب باشند زیرا در قلوب آنچه را پنهان نمایند از نظر حق پوشیده نمی ماند مبدا که به نام دوستی با او و عرفان مظهر امرش به خود ببالیم و فخر بفروشیم و دیگران را به حساب نیآوریم و یا خدای نخواستہ عناد و دشمنی پیشه کنیم زیرا اسرار قلبی ما مثل روز برای او روشن است. حضرت بهاءالله می فرمایند: "همچه گمان نکنید که ذره ای از اعمال نفسی مستور باشد... جمیع اعمال و افعال و اقوال ناس در ساحت اقدس مشهود و واضح است" (۱۳۰) حال اگر ما خدای ناکرده رفتار و یا گفتار

ناشایستی انجام داده ایم و او ما را رسوا ننموده است مسلماً از فضل و کرم و محبتی است که نسبت به بندگان خود دارد نه این که ما شایستگی و استحقاق این فضل و بخشش را داشته یا داریم. خداوند به محبت خود بندگان را دوستان خود شمرده و آنان را هشدار می دهد که به خود آیند و مواظب اعمال و رفتار خود باشند و از مکافات عمل غافل نمانند زیرا او عادل است و پاداش اعمال هرکس را به موقع خواهد داد. منتهی فرق بسیار میان آن دسته از کسانی است که خود را به حق نسبت می دهند و از تعالیم او آگاهند با کسانی که او را نشناخته و بی خبر مانده اند. کسانی که خود را به حق نسبت می دهند هر چند که به فضل و موهبت الهی دل بسته و وامیدوارند اما اگر خدای نخواستہ عملی مغایر با تعالیم الهی انجام دهند گناه بزرگتری را مرتکب شده اند. زیرا آنان که ندانسته کاری را انجام می دهند با کسانی که دانسته ولی مرتکب می شوند تفاوت فراوان است. نباید فراموش نمود که کوچکترین عمل خلافی که ما به نام بهائی مرتکب شویم کل جامعه بهائی را لکه دار خواهیم ساخت و مسلماً عملی نابخشودنی خواهد بود حتی اگر او بفضل و رحمتش عیوب ما را از دید دیگران مستور فرماید.

## ای پسر انسان

شبنمی از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان مبذول داشتیم  
 و احدی را مقبل نیآفتم زیرا که کل از خمر باقی لطیف  
 توحید به ماء کثیف نبید اقبال نموده اند و از کأس جمال  
 باقی به جام فانی قانع شده اند. فَبَّسَ مَا هُمْ بِه یَقْنَعُونَ

معنی لغات:

ژرف: عمق

مقبل: اقبال کننده، مؤمن، روی آورنده به مظهر ظهور

ماء: آب، بمعنی شیره و عصاره نیز آمده است

نبید: شراب، شراب انگور یا خرما، شربت، آشامیدنی، آب

افشرده

کأس: لیوان، کاسه آبخوری

فبَّس... پس چه بداست آنچه که شما به آن قانع شده اید

در بیان مبارک فوق، نزول مقام و بی فکری و عدم لیاقت

انسانی را یادآور شده اند که اگرچه اشرف مخلوقات است

و کلیه مواهب الهیه برای او خلق شده و تمام موجودات

برای خدمت به او آماده گشته اند اما او از خداوند خود

چشم پوشیده و چنان شیفته افکار و معلومات خود گردیده

که تعالیم و دستورات الهیه را فراموش کرده و به آن اقبال نموده و به مسکرات روی آورده و خود را به بی خیالی زده است. حضرت بهاء الله در لوح رام می فرمایند: "اتقوا الله یا ملا الارض... رأی الذی یشربون منه الناس و یذهب به عقولهم و یغیر فطرتهم و یبدل نورهم و یکدر صفائهم... ایاکم ان تبدلوا خمر الله بخمر انفسکم لانها حرمت علیکم من لدی الله العلی العظیم." یعنی (نگاه کنید که می نوشند از آن مردم و عقلشان از بین می رود و فطرتشان تغییر می کند و نورانیت آنان تبدیل می شود و صفا و صمیمیت آنان تیره می گردد. مبادا که شراب الهی را به شراب نفسانی خود تبدیل کنید. بدرستی که آن از نزد خداوند علی عظیم بر شما حرام شده است. (۱۳۱) بنابراین باید توجه داشته باشیم که تمام تعالیم الهی برای رفاه جسمانی و اجتماعی و روحانی انسان نازل گشته و انسان برای رفع مشکلات و موانع زندگی خود بایستی با تلاوت الواح و آثار مبارکه خود را به خدا نزدیک نماید و رفع موانع را از او بخواهد و به او پناه ببرد نه آنکه با نوشیدن الکل عقل خود را زائل نموده و مشکلات خود را چند برابر نماید. به همین دلیل است که می فرمایند فیئس ما هم یقنعون یعنی به چه چیز بی ارزش و بدی قانع شده ای. خداوند

ترقی و تعالیٰ را برای انسان می‌خواهد نه فساد اخلاقی و جسمانی و روحانی. او مانند پدری مهربان ما را انذار می‌نماید و با رأفت و مهربانی برنامه زندگی ما را تدوین نموده و هدایت می‌فرماید و برماست که اطاعت نموده و عمل کنیم تا به نتایج آن پی بریم.



## ای پسرخاک

از خمر بی مثال محبوب لایزال چشم میپوش و به خمر کدره  
 فانیه چشم مگشا. از دست ساقی احدیه کؤوس باقیه برگیر  
 تا همه هوش شوی و از سروش غیب معنوی شنوی. بگو ای  
 پست فطرتان از شراب باقی قدسم چرا به آب فانی رجوع  
 نمودید.

## معنی لغات:

لایزال: پیوسته، همیشه، دائم، باقی، ابدی  
 کدره: تیره، تیرگی در آب، تیرگی در رنگ و...، غم و  
 اندوه

سروش: ندا، بانگ و نغمه الهی

در این بیان مبارک مجدداً انذار فرموده اند که چرا از تعالیم  
 الهیه که برای امروز نازل شده خود را بی بهره نموده و از  
 آن چشم پوشیده اید و برای فراموش کردن ناراحتیهای خود  
 که در نتیجه بی ایمانی حاصل گشته به شراب مصنوعی که  
 سبب زائل شدن عقل و درک انسان می شود متوسل شده  
 اید و گمان نموده اید که به این وسیله می توانید مشکلات  
 و گرفتاریهای خود را معالجه نمائید!! در حالی که این

شراب نه تنها درد ترا درمان نمی کند بلکه بر آلام جسمانی و روحانی تو می افزاید. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "حضرت یزدان به انسان قوای عجیبه احسان فرموده تا همیشه توجهش رو به علو باشد و هر نعمتی طلب نماید... اما افسوس که انسان قدر این نعمت عظمی نداند و بخواب غفلت گرفتار و غافل از جمیع عنایات پروردگار از نور روی گرداند و در ظلمت سیر کند." (۱۳۲)

بنابراین انسان می تواند با تلاوت آیات الهی و توکل بر حق مشکلات و گرفتاریهای مادی و معنوی خود را حل نموده و به آسانی به آرامش و آسایش فکری و روحی برسد و نیازی به استفاده از مشروبات الکلی که منجر به اعتیاد و گرفتاریهای بیشتر روحی و روانی است ندارد. به همین جهت است که این نوع افراد را پست فطرتان و پسر خاک خوانده اند یعنی کسانی که فطرت آنان پائین آمده و از مقام انسانی خود نزول نموده و به درجه جمادی یعنی فاقد درک و فهم انسانی رسیده است.

## بگو ای اهل ارض

براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب  
عظیمی از عقب. گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید از  
نظر محو شده، قسم به جمال که در الواح زبرجدی از قلم  
جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته.

معنی لغات:

عقاب: مجازات عمل بد، کیفر، عذاب

الواح زبرجدی: نوشته های گرانبها و قیمتی، مقصود کتاب  
عهد است

این بیان مبارک خطاب به تمام انسانهایی است که ظلم  
نموده اند. خطاب مبارک به سران ممالک اعم از سلاطین و  
امراء و وزراء و همچنین حکماء و علماء و روحانیون  
دنیاست که نه تنها به مظاهر مقدسه و پیروان آنان ظلم و  
ستم نموده اند بلکه در حق تمام نفوس بشری جنایت کرده  
اند زیرا آنان را از شناخت مظهر ظهور ممانعت نموده و  
پزشک حقیقی را که برای علاج تمام دردها و آلام بشری  
مبعوث گشته بود با بدترین رفتار و گفتار مورد اذیت و  
آزار قرار داده و ناس را از شناسائی ایشان محروم

ساخته اند. حضرت بهاء‌الله می فرماید: "مظلومیت انبیاء و اصفیاء و اولیای الهی را استماع نمودی، تفکر نما که سبب چه بود و علت چه. در هیچ عهد و عصری انبیاء از شماتت اعداء و ظلم اشقیاء و اعراض علماء که در لباس زهد و تقوی ظاهر بودند، آسودگی نیافتند. در لیالی و ایام به بلایائی مبتلا بودند که جز علم حق جل جلاله احصاء ننموده و نخواهد نمود..." (۱۳۳)

در حقیقت انبیای الهی و مظاهر مقدسه در هر زمان طیب دانائی هستند که دردهای جامعه را می دانند و به نسبت زمان داروهای لازم را عنایت فرموده و امراض مهلکه جهل و غفلت و نادانی را درمان می نمایند. اما ظالمان ارض با سرکشی و نافرمانی سبب می شوند که این دارو به موقع مورد استفاده قرار نگیرد و این تأخیر سبب ازدیاد بیماری گشته تا آنجا که این عالم جسمانی و مادی و جامعه بشری به هلاکت می افتد چنانچه امروزه اثرات این نافرمانیها به وضوح آشکار است. عالم انسانی با وجود پیشرفتهای موفقیت آمیز علمی و فنی نتوانسته است از فساد و تباهی جلوگیری نماید بلکه بر توسعه آن به کمک همین تکنولوژی افزوده است. بنابراین خداوند وعده فرموده که بلای ناگهانی به سبب گناهانی که مرتکب شده اید شما را

تعقیب می کند و دیر یا زود به سزای اعمال خود خواهید رسید. بیت العدل اعظم الهی در مورد روش و سلوک اهل بهاء در مقابل چنین وقایع دردناکی می فرمایند: "احباء باید در مقابل مصیبت منتظره آینده روش و عمل و حرکت صحیحی را در پیش گیرند. ما می دانیم که امر حضرت بهاء الله تنها راه نجات عالم است و وظیفه ما این است که به طریق فعال امر را به نفوس مستعده ابلاغ نمائیم و حداکثر سعی را در تحکیم اساس مؤسسات بهائی بکار گیریم. فقط بدین وسیله خواهیم توانست حق عبودیت خود را به آستان مقدس اداء نمائیم سپس باید بقیه را به حق واگذاریم. (۱۳۴)

همچنین در رابطه با این فقرات کلمات مکنونه می فرمایند: "هرگونه سعی برای پیش بینی زمان و ماهیت بلائی که خود حضرت بهاء الله آن را ناگهانی می خوانند، بیهوده است. (۱۳۵)

## ای ظالمان ارض

از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدی است که در لوح محفوظ محتوم داشتم و به خاتم عزّ مختوم.

معنی لغات:

لوح محفوظ: علم الهی، مقام علم مظهر ظهور  
محتوم: حتم شده، واجب گردیده، لازم شده، استوار و  
محکم، حتمی الوقوع  
مختوم: مهر شده، تمام شده، پایان رسیده، بسته شده با لاک  
و موم و غیره

خطاب مبارک به کلیه ظالمان است کسانی که با داشتن قدرت و یا ثروت و یا به نام روحانیت موجبات اذیت و آزار دیگران را فراهم می کنند. حضرت بهاءالله هر نوع ظلم و اعتساف را اکیداً منع فرموده و ظالمان را هشدار داده اند که مراقب اعمال خود باشند و بدانند که خداوند عادل است و عدل او حکم می کند که ظالم بسزای اعمال خود برسد. حضرت بهاءالله در بیانی دیگر چنین می فرمایند: "حق شاهد و گواه اگر چنانچه مخالف شریعت الله نبود دست قاتل

خویش را می بوسیدم و از مال خود او را ارث می دادم  
ولی چه توان نمود که حکم محکم کتاب روا  
نداشت... " (۱۳۶) در حقیقت حضرت بهاءالله می فرمایند اگر  
این ظلم و ستمها فقط مربوط به نفس خودشان بود از حق  
خود می گذشتند و حتی دست قاتل خود را می بوسیدند اما  
وقتی موضوع حفظ ناس و نظم عالم در میان است باید  
جهت حفظ عدالت ظالم را بسزای اعمالش رساند و به کمال  
تأکید می فرمایند: "به یقین مبین بدانید این ظلمهای وارده  
عظیمه تدارک عدل اعظم الهی می نماید... " (۱۳۷) به همین  
جهت است که می فرمایند از ظلم احدی نمی گذرم زیرا  
این ظلم به احبای الهی و عموم مردم دنیا شده و ظالمین  
باعث دوری آنان از حقیقت گردیده اند و این نهایت عدل  
است برای کمال جامعه که دست ظالمین قدرت تعدی  
بیشتر نداشته باشد و بیش از این نتوانند نفوس بشری را  
تحت سلطه و اقتدار خود قرار دهند.

## ای عاصیان

بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به غفلت  
 آورد که در سیل های مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس  
 بی باک می رانید. گویا مرا غافل شمرده اید و یا بی خبر  
 انگاشته اید.

معنی لغات:

عاصیان: نافرمانان، سرکش ها، غیر مطیع ها، مخالف ها

جری: گستاخ، شجاع

مهلک: هلاک کننده، کشنده، سبب هلاک و مرگ

مراکب: وسائل نقلیه زمینی و هوایی، زورق ها، کشتی ها،

هر نوع وسیله نقلیه

نار نفس: آتش نفس و هوی

مانند بیان مبارک قبل خطاب به ظالمان جقهلمان است. اعم

از سلاطین و وزراء و وکلاء و علماء و روحانیون که

بالاترین ظلم را به مظاهر مقدسه روا داشته و مردم را از

رسیدن به حق محروم ساخته اند. حضرت بهاءالله در کلمات

مبارکه مکنونه همه این ظالمین را انذار فرمودند و بعدها

هم در الواح سلاطین به بلایائی که مبتلا خواهند شد آنان را



متذکر ساختند آنان بعلت نافرمانی از اوامر الهیه و در حقیقت تمام شدن صبر خداوندیش، در همین دنیا به عقوبت اعمال خود رسیدند و پیشگوئیهای مبارک در همین عالم مشاهده گردید. تا در عالم بعد چه شود متأسفانه دیده بصیرت کم است. برای مثال: لوح مبارک خطاب به امپراطوری عثمانی که وعده نابودی سلطان عبدالعزیز و تقسیم شدن امپراطوریش را ذکر فرموده اند، و لوح پاپ پی نهم و درحقیقت تمام الواح مبارکه که به سلاطین و روحانیون ارسال گردیده، مصداق کامل این بیانات مبارکه است. باید توجه داشت که کلمات مبارکه مکنونه تقریباً حدود دهسال قبل از الواح ملوک نازل شده بود ولی توجهی به آن نگردید و لذا در الواح ملوک عواقب این نافرمانیها را متذکر گردیدند. همچنین در این بیان مبارک به صبر و تحمل الهی اشاره فرموده اند که این صبر و تحمل دلیل بر غفلت حق از اعمال و رفتار شما نیست بلکه این از فضل اوست که به شما فرصت می دهد که شاید بتوانید گذشته خود را جبران نمائید نه آنکه گستاخ شده بر ظلم و اذیت خود بیفزائید و البته تمام این اعمال ناهنجاری را که به انبیاء و اصفیاء و اولیاء نموده اید در لوح محفوظ الهی ثبت گشته و نه تنها در این عالم که در عوالم بعد نیز به عقوبات

خود خواهید رسید. متأسفانه جامعه بشری با این انذارات و  
ملاحظه عقوبات باز هم متنبه نشده و هنوز هم سلاطین و  
روحانیون بسیاری هستند که همچنان به ظلم خود ادامه می  
دهند.

## ای مهاجران

لسان مخصوص ذکر من است به غیبت میآلایید و اگر نفس ناری غلبه نماید به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما به نفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من.

معنی لغات:

لسان: زبان

عیوب: عیبهها

ابصر: بیناتر، بصیرتر

اعرف: داناتر، آگاه تر

اگر چه غیبت یکی از عادات مذمومه و نهی شده در کتاب مستطاب اقدس است اما باید بخاطر داشت که در کلیه ادیان قبل هم مورد مذمت قرار گرفته است این عادت زشت متأسفانه نقل مجالس دوستان هم بوده و مسلماً سبب نفاق و اختلافات زیادی هم خواهد بود. حضرت بهاءالله کلیه مؤمنین را از این عادت مذموم برحذر داشتند زیرا دیانت بهائی یک دیانت صلح و محبت است و غیبت سبب اختلاف بین مردمان. بنابراین غیبت را نهی فرموده و به آنان می آموزند

که اگر هوای نفس شما را به غیبت و سوسه نمود و مایل بودید که از عیوب و رفتار دیگران سخن به زبان رانید، بهتر است که اول به عیوب و نقائص خود فکر کنید چون هرکسی از معایب خود بیشتر آگاه است تا معایب دیگران. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "اگر چنانچه از بعضی دوستان قصوری صادر گردید دیگران باید به ذیل ستر پوشند و در اکمال نواقص او کوشند نه آنکه از او عیبجوئی نمایند و در حق او ذلت و خواری پسندند. نظر خطاپوش سبب بصیرت است و انسان پر هوش، ستار عیوب هر بنده پر معصیت. پرده دری شأن و حوش است نه انسان پر دانش و هوش." (۱۳۸)

بنابراین هیچکس بی عیب و نقص نیست و از گفتن عیوب دیگران جز ناراحتی و بغض و عناد نتیجه دیگری حاصل نمی شود، مخصوصاً اگر خدای نخواستہ هرکس در صدد انتقام برآید و بخواهد عیوب دیگری را برملا سازد. توجه داشته باشیم که حضرت بهاء الله می فرمایند: "... بد مگو تا نشنوی و عیب مردم بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت نفسی مپسند تا ذلت تو چهره نگشاید..." (۱۳۹)

## ای پسران وهم

بدانید چون صبح نورانی از افق قدس صمدانی بردمد، البته  
اسرار و اعمال شیطانی که در لیل ظلمانی معمول شده،  
ظاهر شود و بر عالمیان هویدا گردد.

معنی لغات:

وهم: خیال، گمان، تصور غلط،

صمدانی: خدائی، الهی، منسوب به صمد که از اسماء الله  
است

لیل: شب، فاصله بین غروب خورشید تا طلوع صبح

هویدا: آشکار

مقصود از صبح نورانی، علاوه بر معنی ظاهری آن اشاره به  
طلوع شمس حقیقت از مشرق وحی است یعنی ظهور مظاهر  
مقدسه الهیه. و منظور از لیل ظلمانی هم علاوه بر معنی  
ظاهری آن که شب تاریک است اشاره به زمان قبل از  
ظهور انبیاء یا مظاهر حقیقت است که مردم در تاریکی جهل  
و نادانی گرفتار شده، تعالیم الهیه بکلی تغییر یافته و به  
اوهام و خرافات و تعصبات تبدیل گردیده است.

اشاره مبارک به همان ظلمت بی دینی و جهل و نادانی است که مردمان بظاهر مؤمن و بباطن بی ایمان و ظالم و شرور را مخاطب قرار می دهد. کسانی که ادعای ایمان می کنند و منتظر ظهور منجی خود بوده اند ولی او را به شهادت رسانده اند. حضرت بهاءالله می فرماید که وقتی صبح شود و نور خورشید همه جا را روشن کند آنوقت است که تمام اعمال و رفتاری را که در تاریکی شب انجام داده و گمان نموده اند که کسی متوجه نخواهد شد آشکار می گردد. چنانچه امروز بوضوح دیده می شود کسانی که قبلاً دعوی ایمان می نمودند و بهائیان را کافر و بی ایمان می شمردند و نهایت ظلم و اذیت را به مؤمنین این امر روا می داشتند و بعد از آنکه خود یا فرزندان‌شان به نور جدید ایمان مزین شده اند از اعمال و رفتار گذشته خود و یا پدران‌شان شرمنده و شرمسار گشته و متأسف هستند از اینکه تعصبات و اوهام مانع حقیقت شده و سبب ظلم و آزار دیگران گردیده اند. البته هنوز هم کم نیستند افرادی که در ظلمت جهل و تعصب به هر عمل ناشایستی دست می زنند زیرا در ظلمت بیدینی گرفتارند و البته در تاریکی قلبشان نوری نیست که حقیقت را روشن سازد. به همین جهت است که می فرمایند اس اساس سیئات نادانی و جهالت است. زیرا

همچنان که ظلمت عدم نور است، جهل هم عدم علم است و  
نداشتن علم و دانائی سبب گمراهی است.

## ای گیاه خاک

چگونه است که با دست آلوده به شکر مباشرت جامه خود  
نمائی و با دل آلوده به کثافت شهوت و هوی معاشرتم را  
جوئی و به ممالک قدسم راه خواهی. هیئات هیئات عما  
انتم تریدون.

هیئات عما انتم تریدون: دریغا، چه دور است آنچه اراده  
می کنید

شاید عنوان گیاه خاک، وجه تشابهی باشد بین او و انسانی  
که از درون مادیات سر برآورده و از روحانیات بی بهره و  
نصیب مانده است. با دقت مراقب ظواهر امور است اما به  
درون خود توجهی ندارد. مهم نیست که در قلبش چه  
می گذرد مهم آن است که لباسش مرتب و زیبا باشد. این  
است که از رفتار و کردار انسانها و آنچه که آرزو دارند  
اظهار تأسف می کنند و می فرمایند که چقدر برای ظاهر و  
حتی لباس خود دقت و مراقبت و مواظبت می نمائید اما  
جهت عرفان حق یعنی شناختن مظهر ظهور قلب و روح خود  
را پاک نمی کنید و مراقب اعمال خود نیستید؟ شکر را به  
عنوان مثال می آورند که ماده ای شیرین و دوست داشتنی



و تمیز و خوردنی است اما اگر دستتان به آن آلوده شود به لباس خود نزدیک نمی کنید ولی با قلبی پر از کینه و نفرت، یا با چشمانی مملو از حرص و طمع، یا با دلی لبریز از آرزوی قدرت و ثروت و شهرت و شهوت، یا با دستانی آلوده به ظلم و ستم، یا با زبانی آلوده به غیبت و تهمت و افتراء و... مایل هستید که به عرفان حق نائل شوید و به بارگاه قدس الهی راه یابید و از بندگان محبوب من هم محسوب شوید!! هیئات، چه تصورات خامی!! خداوند ناظر به اعمال و گفتار و اسرار قلوب بندگان خود است و به همین جهت است که در ایام ظهور نفوس مؤمن و خالص موفق به شناخت او می گردند و به بارگاه معرفت او پی می برند اما نفوسی که فقط به ظواهر امور متوجهند هرگز به مقصود نمی رسند و در غفلت باقی می مانند و از درگاه کبریائی محروم می شوند زیرا می فرمایند: "اگر نفسی اراده نماید از سلسبیل استقامت بیاشامد و به ایقان بالله فائز گردد باید قلب را از ماسوی الله فارغ و آزاد سازد." (۱۴۰)

## ای پسران آدم

کلمه طیبه و اعمال طاهره مقدسه به سماء عز احدیه صعود نماید، جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک شود و به ساحت عز قبول درآید، چه که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند این است آفتاب حکمت و معانی که از افق فم مشیت ربانی اشراق فرمود. طوبی للمقبلین.

معنی لغات:

صرافان: جمع صراف، عیارشناس، کسی که پول خوب را از تقلبی جدا می کند

طوبی للمقبلین: خوشا بحال مؤمنین (اقبال کنندگان)

خداوند در این قرن که اکثر انسانها آلوده به انواع مشتهیات نفسانی گشته اند می خواهد که خود را از تیرگی نفس و هوی پاک و مقدس نمایند تا بساحت خداوند بزرگ راه یابند زیرا در این دور مبارک تقوی و پرهیزکاری بهترین وسیله برای وصول به مقامات اخلاقی در عالم بشری است. حضرت بهاءالله در لوح اشراقات می فرمایند: "... بندگان

الهی را به تقوی و پرهیزکاری سفارش و تأکید نما. قسم به خدا، اوست اولین قائد و پیشوا در عساکر پروردگار تو و سپاهش اخلاق پسندیده و اعمال پاک است و بوسیله این سردار است که شهرهای قلوب در جمیع اعصار و قرون فتح شده و بیرقهای فتح و ظفر بر بلندترین مکانها نصب گردیده است.".

فضیلت تقوی عبارت از ترس از خداوند و دوری از گناهان و تزکیه نفس است که هر قدر انسان بتواند از معاصی کسر نموده و به اعمال نیک آراسته گردد، مسلماً به خدا نزدیکتر خواهد شد و قرب الهی سبب تزکیه روح و پاکی قلب از کلیه شئونات نفسانی خواهد گردید و در نتیجه سلامت و آزادی فکر را سبب خواهد شد. اگر کسی به چنین مقامی برسد آنوقت می تواند خود را مقبل و مؤمن بحساب آورد در غیر این صورت صرافان وجود او را در پیشگاه حضرت باری تعالی نمی پذیرند. زیرا در مکان قرب الهی فقط تقوای خالص پذیرفته می شود و کسانی که از آن محروم باشند به ساحت عز الهی راه نخواهند یافت. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "ای بنده جمال ابهی، سؤال از آیه مبارکه نموده بودی که می فرمایند عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص پذیرند و غیر

عمل پاک قبول ننمایند معنی این آیه مبارکه مفصل. فرصت نه، مختصر بیان می شود و آن این است که ماعدای تقوی و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه. ایمان مانند شجر و تقوی و عمل پاک بمثابة ثمر است الیوم اعظم تقوای الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک یعنی رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا و نصایح الهی است." (۱۴۱)

بنابراین باید بیان مبارک حاسب نفسک فی کل یوم را بخاطر داشته و هر روز سعی نمائیم که با اعمال و رفتار و گفتار خود مشار بالبنان گردیم.

## ای پسر عیش

خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آئی و نیکو  
 بساطی است بساط باقی اگر از ملک فانی برتر خرامی و  
 ملیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی  
 بیآشامی اگر به این مراتب فائز شوی از نیستی و فنا و  
 محنت و خطا فارغ گردی.

## معانی لغات:

ساحت: حضور، پیشگاه، میدان، ناحیه، فضای باز

بساط: فرش، سفره، حصیر زیر پا

ملیح: زیبا و ظریف

ساغر: جام شراب

ید: دست، و همچنین به این معانی نیز آمده: نعمت و احسان،

جاه و عزت و وقار، غلبه، قدرت و چیرگی

فائز: نائل، به مقصود رسیده، چیره و غالب، پیروز

فارغ: به مقصود رسیده، به پایان رسیده، خالی. در فارسی:

آسوده، بی نیاز

شراب یا رحیق در الواح الهیه به معنی بیانات و کلمات حق

است که از فم مظهر ظهورش ظاهر می گردد. در این بیان

مبارک نیز به همین موضوع به زیبایی اشاره نموده و می‌فرمایند که اگر می‌خواهی در بساط عیش وارد شوی، در این بساط الهی وارد شو که ساقی آن مظهر قدس الهی است و شراب بیاناتش انسان را سرمست و مدهوش می‌نماید و نشاط و سرور حقیقی می‌بخشد و فراموشی از عالم و عالمیان را در پی دارد. اگر در این بساط زیبای روحانی و معنوی وارد شوی و قدری از این شراب الهی بیاشامی، آنوقت است که از فنا و نیستی رهایی می‌یابی و از خطا و محنت روزگار آسوده خاطر خواهی شد و به بساط باقی راه خواهی یافت.

مقصود این است که هر کس در راه و مسیر حق قدم گذارد و از بیانات الهیه سرمست گردد از غم دنیای دون که فانی است آسوده خاطر خواهد شد. دیگر در اندیشه بیش و کم دنیا نیست و در آرزوی مال اندوزی و کسب شهرت و قدرت نیست و برای رسیدن به آنها که فانی و زودگذر هستند به هر وسیله ناثوابی متوسل نمی‌شود. بلکه در عوالم الهی و سرمست از کلام حق به خدمت عالم انسانی می‌پردازد و این خدمت سبب سرور روحانی او می‌شود و این مسرت روح و وجدان است که او را بی‌نیاز از هر شرابی می‌نماید و نیازی به فراموشی مصنوعی ندارد.

## ای دوستان

یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نموده اید و ملاء اعلی و اصحاب مدین بقا را بر آن عهد گواه گرفتم و حال احدی را بر آن عهد قائم نمی بینم. البته غرور و نافرمانی آن را از قلوب محو نموده به قسمی که اثری از آن باقی نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتم.

معنی لغات:

جبل: کوه

بقعه: جا، مکان، زمینی متمایز از اطراف، در فارسی: مدفن

امامزاده ها، صومعه

مدین: نام شهر و سرزمینی است که حضرت موسی در آنجا

مبعوث گردید.

زمان: وقت، عصر، فصل، دوران، عمر، مدت حیات

خداوند بصرف فضل و عنایت خود بندگان را دوستان من

خطاب فرموده و به آنان یادآوری می نماید عهدی را که از

روز الست با آنان بسته است یعنی وفای به عهد و پیمان

الهی. از آنان خواسته شده بود که هر زمان خداوند مظهر

ظهور خود را برای هدایت آنان مبعوث فرمود او را بپذیرند و تعالیم و دستورات او را شنیده و عمل نمایند اما انسان همیشه فراموشکار بوده و هستند بطوری که هر زمان پیامبری ظاهر شد استکبار نموده و او را نپذیرفتند. حضرت بهاءالله در این بیان مبارک بوضوح به این غرور و نافرمانی که سبب تیرگی قلبشان شده اشاره فرموده اند. حضرت عبدالبهاء در این باره می فرمایند: "عهدی که در کلمات مکنونه مذکور آن عهد و میثاق است که در بقعه مبارکه فاران محبت الله قبه الزمان به اثر قلم اعلی واقع گردید و اهل مدین بقا و ملاء اعلی نفوسی هستند که ثابت بر میثاقند..." (۱۴۲)

بنابراین بیان مبارک مقصود از جبل فاران، اولاً آن کوهی که خداوند بر حضرت موسی تجلی فرمود و اشاره به کتاب عهد دارد که در عکا نازل گردیده و ثانیاً جبل فاران به معنی محبت الهیه است که همیشه خداوند نسبت به بندگان خود داشته و آنان را از هدایت محروم ننموده و مظاهر قدسیه اش را برای راهنمایی آنان ارسال داشته است. جناب فیضی ایادی امرالله در این باره می فرمایند: "در آن زمان هیچکس نمی دانست... اما ثر مدینه عکا در کتاب اقدس نازل و موضوع مکشوف شد که کل آنچه که در



کتب و آثار در مورد عهد و میثاق برای شما معلوم است به غصن اعظم راجع است... " (۱۴۳)

جناب دکتر ریاض قدیمی بعد از معنی کلمه زمان با استشهاد به بیان حضرت ولی امرالله که فرموده اند: اصل این کلمه عبری است و برای تعبیر از ابدیت استعمال می شود. منظور از فاران و بقعه زمان را فوران نار محبت الله و ظهور انوار مشیت الهیه که با ظهور انبیای الهی و مظاهر مقدسه در هر دور شروع شده و تجدید می شود، معنی نموده اند متأسفانه در قسمت بعد می فرمایند که احدی را بر آن عهد قائم نمی بینم. می توان تصور نمود که منظور مبارک علاوه بر عمومیت آن، در آن زمان خاص بابیان بوده اند که با آن همه فداکاری و شجاعت و از خود گذشتگی که در دوران حضرت باب از خود نشان دادند و برای این زمان آماده شده بودند متأسفانه پی به عظمت مقام حضرت من یظهره الله نبردند و گوئی که تمام عهد و پیمانی را که با حضرت اعلی بسته بودند، فراموش نمودند و این نبود مگر بخاطر غرور و نافرمانی که تمام دستورات حضرت باب را فراموش کردند و از صفحه قلوبشان پاک نمودند. اما حضرت بهاءالله با نهایت فضل و مرحمت می فرمایند: من دانسته و صبر نمودم و اظهار نداشتم و یا

در بیان دیگری می فرمایند: معذک ستر نمودم و سرّ  
نگشودم و خجالت ترا نپسندیدم.

## ای بنده من

مَثَل تو مثل سیف پر جوهری است که در غلاف تیره پنهان  
 باشد و به این سبب قدر آن بر جوهریان مستور ماند، پس از  
 غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا  
 و روشن آید.

معنی لغات:

سیف: شمشیر

جوهر: اصل و خلاصه هرچیز، گوهر، هر سنگ قیمتی و  
 گرانبها

غلاف: پوشش و جلد، پوشش و پرده خارجی قلب  
 مثال زیبایی را بیان فرموده اند. انسان تا گرفتار نفس و  
 هوی است مانند آن است که خود را در پوشش ضخیمی  
 قرار داده و نه تنها خود را از کلیه مواهب و فیوضات الهی  
 محروم ساخته بلکه اگر ارزشی هم دارد از دیده دیگران  
 مخفی مانده است. حضرت بهاءالله انسان را به شمشیر  
 آبدیده تشبیه فرموده اند یعنی چیزی گرانبها، بُرنده و  
 کارساز و کارآمد که در غلاف پوشیده شده است، حال این  
 شمشیر تا زمانی که در غلاف است کسی نمی تواند ارزش

آن را تعیین کند زمانی ارزش و قیمت آن مشخص می شود که از غلاف بیرون آید و در میدان کارزار هنرنمائی نماید. در این زمان است که جوهریان یعنی قیمت شناسان ارزش او را تعیین می کنند.

در این بیان مبارک هم اشاره به همین است که انسان تا وقتی که در غلاف نفس و هوی و خودپرستی و غرور مستغرق است و در ظلمت و تیرگی مادیات خود را محو و نابود ساخته کسی ارزشی برای او قائل نیست ولی زمانی که از این ظلمت و تیرگی خارج شد و به نور معرفت و روحانیت روشن گردید، آنوقت است که مقام و منزلت او ظاهر و هویدا می شود. پس انسان به انسانیت و روحانیت مقام انسانی او ظاهر می گردد نه بوسیله جسم و مقامات عنصری و مادی او.

ای دوست من

تو شمس سماء قدس منی، خود را به کسوف دنیا میآلای.  
حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف  
سحاب بدرآئی و جمیع موجودات را به خلعت هستی  
بیآرائی.

معنی لغات:

شمس: خورشید، آفتاب، محل آفتابی، روز آفتابی

سماء: آسمان، فلک، بالا و فوق و اعلاى هرچیز

کسوف: تیره شدن و گرفتن خورشید، تیره و گرفته شده  
رنگ چهره، عبوس

خرق: پاره کردن، شکافتن، منهدم کردن، سوراخ کردن

خلف: جانشین شدن، عوض دادن خدا به بنده اش، عقب

افتادن

سحاب: ابر

خلعت: جامه یا شال مزینی که بعنوان جایزه یا هدیه در  
تقدیر به کسی عطا می کردند.

خطاب مبارک به بندگان خود در اوج محبت و نهایت رأفت  
و عنایت است که آنان را بعنوان دوست و خورشید آسمان

خود مخاطب ساخته و می فرماید: همچنان که خورشید به آن بزرگی و عظمت را اگر سایه ای حائل شود عالم وجود از نور و حرارت او محروم می گردد به همان ترتیب اگر روح و قلب انسان را هم پرده های غفلت و نادانی بپوشاند قادر به درک کلام الهی نخواهد بود و همین مانع کافی است که او را از اوج عزت به حضيض ذلت سوق دهد. بنابراین با لطف و شفقت می فرمایند این حجابها را پاره کن تا بتوانی از نور و حرارت شمس جمال مظهر الهی بهره مند گردی. البته این حجابها منحصر به غفلت و نادانی نیست بلکه هرچیز یا هرکس که بتواند مانع رسیدن انسان به حق و حقیقت گردد، حجاب محسوب می شود از جمله منکرین و معرضین از حق. حضرت بهاءالله می فرماید: "...چنین گمان مکن که دنیا و مقصود از او نعمت های مقدوره و یا زینت های متلونه در آن است چه که این اشیاء مصنوع حقند و مظاهر صنع اویند بلکه مرایای ظهور الهیه اند و مظاهر تحکی قدرتی بلکه مقصود از دنیا منکرین جمال بی مثال است و معرضین از نعمت بی زوال. این است که تجنّب از چنین اشخاصی لازم و اعراض واجب..." (۱۴۴)

بنابراین یکی دیگر از حجابها هم اعتراض و دوری از منکرین حق است که انسان باید فریب ظواهر امور را

نخورده و فقط به حق ناظر باشد ولو آنکه چند صباحی مردم از حقیقت روگردان باشند و یا مؤمنین بظاهر در سختی و محنت افتند. مبادا که گرفتار امتحانات الهی شود. بنابراین مؤمنین به حضرت دوست باید مانند خورشید در آسمان دیانت بهائی روشن و درخشان باشند. بایستی ابرهای مختلفی را که مانع نور و حرارت ایمان آنان می گردد با شعله های معرفت حق بسوزانند و از پشت ابرهای تیره غفلت و جهل و نادانی بیرون آیند تا بتوانند سبب هدایت نفوس گردند و آنان را به خلعت هستی مزین سازند. مقصود از خلعت هستی، روح است یعنی عالم امکان و طبیعت، عالم جسمانی است و حقیقت انسانی عالم روح است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "جسم مانند قفسی است که انسان را به مشکلات اندازد... اسیر طبیعت کند و به هر دردی مبتلا سازد... لهذا باید قوه روحانی این زنجیر را بگسلد... پس قوه روحانی غالب گردد تا از این قیود آزاد شود و نجات یابد... و نیز می فرمایند: عالم به منزله جسد است و انسان به منزله روح..." (۱۴۵)

حال اگر حقیقت انسان از پشت سحاب نفس و هوی خارج شود عالم وجود را از بروز کمالات خود روشن و منیر نماید.

شایان ذکر است که چون کلمات مبارکه مکنونه قبل از اظهار امر علنی نازل گردیده، می توان گفت که شاید مقصود از کسوف دنیا اعراض و اعتراض بایان هم بوده که در اوج غفلت از حضرت من یظهره الله چشم پوشیده و به نافرمانی مشغول بودند لذا خداوند به مظهر امر خود ندا می دهد که وقت آن رسیده که حجاب غفلت آنان را با اظهار امر خود پاره نمائی تا تمام عالم انسانی از مقام شما آگاه گردند و به معرفت حقیقی برسند و حیات دوباره یابند و زندگی سرمدی پیشه نمایند.

یکی دیگر از حجابها، هیکل بشری نفس مقدس مظهر ظهور است که سبب غفلت ناس می شود و نمی توانند تفاوتهای خودشان را با مظهر ظهور درک کنند زیرا او را انسانی شبیه بخودشان می بینند و نمی توانند روح قدسی او را که آینه تمام نمای قدرت حق است، درک کنند لذا به غفلت می افتند.

حجاب دیگری هم که سبب غفلت عباد است علمای عصر هستند که در زمان ظهور مطالع قدسیه مردم را از حقیقت دور نموده و سبب گمراهی آنان می شوند چنانچه می فرمایند: ... سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علماء ایران... (۱۴۶) بنابراین انسان باید از پشت ابرهای



ظنون و اوهام خارج گردد تا بتواند حرارت و نور خورشید  
حقیقت را درک نماید و الا در ظلمت جهل و نادانی عمر را  
سپری نموده و مانند جسم بی روح زندگی خواهد کرد.

## ای ابناء غرور

به سلطنت فانیه ایامی از جبروت باقی من گذشته و خود را به اسباب زرد و سرخ می آرائید و بدین سبب افتخار می نمائید. قسم به جمالم که جمیع را در خیمه یک رنگ تراب در آورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر کسانی که به رنگ من در آیند و آن تقدیس از همه رنگهاست.

اگرچه بیان مبارک فوق سلاطین و علماء و بزرگان و قدرتمندان تمام ممالک دنیا را با عنوان ابناء غرور مخاطب ساخته و آنان را از افتخار و استکبار بر مردم منع فرموده اند اما در حقیقت خطاب مبارک به تمام اهل عالم است که متوجه باشند و عمر گرانمایه را به غفلت نگذرانند در مثال زیبایی که بیان فرموده اند کلیه انسانها را مخاطب قرار داده و هرکسی را که توجه به ظواهر امور نموده و هر روز خود را به رنگی می آراید و با تغییر مثلاً خانه و زندگانی خود آن را سبب فخر بر دیگران می پندارد، هشدار داده و می فرمایند دنیا محلی برای خوشگذرانی و فخرفروشی نیست بلکه برای ارتقاء نفوس به مقامات عالیه است.

حضرت بهاءالله می فرمایند: "دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته، دل به او مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباحثید از غفلت کنندگان. برآستی می گویم که مثل دنیا مثل سرابی است که به صورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون به او رسند بی بهره و بی نصیب مانند." (۱۴۷)

بنابراین دنیائی که عاقبت آن هیچ است و همه به خاک راجع خواهند شد این همه تکبر و ریا و فتنه و فساد برای رسیدن به قدرتی ناپایدار و یا مکتبی بی ثبات برای چیست؟ اگر روح را بخاطر جسم از ارتقاء روحانی و معنوی باز داریم چه ثمره ای بدست آورده ایم. دنیا برای خدمت و تعالی روح است نه برای جمع کردن ثروت و مکننت و نه برای رسیدن به مقامات زود گذر.

حضرت ولی امرالله می فرمایند: "عجیبی نیست که چون در نتیجه فساد بشری چراغ دین خاموش شود و خلعت معنوی که بایستی زینت هیکل انسانی باشد از او خلع گردد ناچار انحطاط تأسف انگیزی در سرنوشت بشر فی الفور به وجود آید و با خود هر نوع شری را که از یک شخص خاطی منحرف سرزدنی باشد همراه می آورد..." (۱۴۸)

و متأسفانه امروز می بینیم که چگونه این انحطاط بوجود آمده و توجه به مادیات و رسیدن به مقامات عالیه چنان افکار را بخود متوجه ساخته که برای رسیدن به آن از هر نوع عمل ناشایستی فروگذار نمی کنند و برای رسیدن به این مقامات زودگذر زندگی چشمان خود را بسته و بر روی اجساد دوستان و حتی بستگان خود راه می روند و ابداً متوجه عواقب آن نیستند و هرگز فکر نمی کنند که هدفشان از آمدن به عالم چه بوده و اکنون به کجا می روند این است که حضرت بهاءالله قسم یاد نموده اند که همگی به خاک راجع می شوید و این تفاوتها از میان برداشته خواهد شد ولی فرصت شما هم تمام شده است و دیگر کاری از دست شما برنخواهد آمد.

## ای ابناء غفلت

به پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتتاً صیاد اجل او را به خاک اندازد، دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند. پس پسند گیرید ای بندگان هوی.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: ای منجذب به ملکوت الهی، هر نفسی را فکری و مقصدی، شب و روز در تحصیل مقصود می کوشد. یکی نهایت آرزویش ثروت است و دیگری عزت است و دیگری شهرت است و دیگری صنعت است و دیگری تجارت است و امثال اینها. لکن عاقبت کل خائب و خاسر گردند. جمیع این امور را بگذارند و مع صفر الید (با دست خالی) به جهان دیگر شتابند همه زحمات بیاد رود برهنه و افسرده و پژمرده و مأیوس زیر خاک روند. الحمدلله تو تجارتی داری که ربحش الی الابد باقی و برقرار و آن انجذاب به ملکوت الله و ایمان و عرفان و نورانیت وجدان و سعی و کوشش در ترویج تعالیم الهی. این موهبت ابدی است و این ثروت کنز ملکوتی است. (۱۴۹)

در این بیان مبارک به صراحت ذکر گردیده که عاقبت دنیا جز خسران چیزی نیست و حیف است که انسان اوقات خود را فقط به امور مادی معطوف سازد و از روحانیات و معنویات که اصل و اساس مقصود از این جهان است فراموش گردد و یا به زمان دیگری موکول شود زیرا عمر انسان اولاً محدود است ثانیاً کسی نمی داند که تا چه وقت این زندگی ادامه خواهد داشت مثال زیبایی را که ذکر فرموده اند جای بسی تأمل است. صیاد اجل همیشه در کمین است و نباید وقت را از دست داد و به امید آینده امور را معوق ساخت و خدمات روحانی و معنوی و اجتماعی را به بعد موکول نمود.

حضرت بهاءالله می فرمایند: "چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که به آخر رسید و چه ساعتها که به انتهی آمد و جز به اشتغال دنیای فانی نفسی برنیآمد. سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود..." (۱۵۰)

## ای فرزند کنیز من

لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود. چه که در اقوال کل شریکند و لکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست. پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید. کَذَلِكَ نَصَحْنَاكُمْ فِي لَوْحِ قُدُسٍ مُنِيرٍ.

کَذَلِكَ...: این چنین شما را در لوح مقدس و نورانی نصیحت می کنیم.

حضرت بهاءالله در این دور مقدس از احبای خود خواسته اند که فقط با گفتار خود را بهائی و مؤمن بحساب نیآورند بلکه وقتی می توانند ادعای ایمان کنند که به تعالیم الهی عمل نمایند و اعمالشان مؤید گفتارشان باشد. چنانچه می فرمایند: "رَأْسُ الْإِيْمَانِ هُوَ التَّقَلُّ فِي الْقَوْلِ وَ التَّكثُّرُ فِي الْعَمَلِ وَ الَّذِي كَانَ أَقْوَالَهُ أَزِيدَ مِنْ أَعْمَالِهِ فَاعْلَمُوا إِنَّهُ عَدَمَهُ خَيْرٌ مِنْ وُجُودِهِ." (۱۵۱) یعنی سرآمد ایمان، کم گفتن و زیاد عمل کردن است و کسی که گفتارش بیشتر از اعمالش باشد بدانید که نبودنش بهتر از بودنش است. علت این امر را هم مشخص فرموده اند زیرا می فرمایند در حرف زدن همه

شریک هستند اما به مرحله عمل که می رسد افراد بسیار کمی هستند که به گفتار خود پایبند هستند و به آنچه که می گویند عمل می کنند و افعال و کردار خوب و نیکو مخصوص دوستان ماست. بنابراین اگر این افتخار را داشته و لیاقت دوستی با حضرت محبوب را پیدا کنیم نشانه اش اعمال پاک و صادقانه و خالی از ریب و ریاست.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "بهائیان باید نظر به این امر دقیق نمایند که مانند سایر ادیان به عربده و های و هوی و لفظ بی معنی کفایت ننماید بلکه به جمیع شئون از خصائل و فضائل رحمانی و روش و رفتار نفوس ربانی قیام کنند و ثابت نمایند که بهائی حقیقی هستند نه لفظ بی معنی. و بهائی این است که شب و روز بکوشند تا در مراتب وجود ترقی و صعود نمایند و نهایت آرزوی هر یک این باشد که نوعی روش و حرکت نماید که جمیع بشر از آن مستفیض و منور گردند..." (۱۵۲) و در بیانی دیگر می فرمایند: "دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است عبارت از الفاظ نیست. زیرا دین الله عبارت از علاج است. دانستن دوا ثمری ندارد بلکه استعمال دوا ثمر دارد. اگر طبیبی جمیع دواویه را بداند اما استعمال نکند چه فایده دارد..." (۱۵۳)



بنابراین در دیانت بهائی تأکید شدید بر روی اعمال است و  
الا سخن خوب و نیکو زیاد گفته می شود اما عمل به آنها  
بسیار مشکل است و همین امر ما به الامتیاز بهائیان از  
سایرین است. "بهائی را به عمل شناسند نه به اسم و به خُلق  
پی برند نه به جسم." (۱۵۴)

## ای پسر انصاف

در لیل جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست. گریستنی که جمیع ملاء عالین و کرویین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفا منتظر ماندم و رائجه وفا از اهل ارض نیآفتم و بعد آهنگ رجوع نمودم، ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده اند. در این وقت حوریه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاری شد، اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند و چون حرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند. در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جائز نه. اَنَا كُنَّا شُهَدَاءَ عَلٰی مَا فَعَلُوا وَ حَيْثُ ذَرِكَانُوا يَفْعَلُونَ.

در این بیان مبارک تلمیحات زیادی بکار رفته که بهتر است ابتدا به شرح آن پردازیم.

لیل: معنی لیل شب تاریک است اما منظور تاریکی جهل در زمان پایان ادیان است.

جمال: به معنی زیبایی است اما مقصود اوصافی چون سلطنت، عظمت، قهر، قدرت و... مظاهر ظهور است.

هیكل بقا: اشاره به مظهر ظهور

عقبه: به معنی گردنه است اما مقصود مراتب روحانی و ایمانی افراد و گذشتن از آن گردنه است که سخت و دشواری باشد.

زمردی: رنگ سبز اما مقصود مقام تقدیر است.

سدره منتهی: مقصود نهایت درجه امکان برای نوع بشر،

آخرین مقصد، مظهر ظهور و بارگاه خداوندی

حمامات قدسی: منظور مظاهر مقدسه هستند. در این بیان به

نفوس مبارکه مؤمنه نیز اطلاق گردیده است.

کلاب: سگهای درنده، در این بیان مقصود ظالمین بی باک و

جسور هستند.

حوریه الهی: فرشته وحی

اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند: مقصود این

است که حقایق و معانی روحانی که تا آن زمان مخفی و

مکتوم بود از مکانهای بزرگ و با عزت خود ظاهر و

آشکار شدند.

منصعق: بی هوش، منظور عدم طاقت بشری از شنیدن حکم الهی

حرف اول و دوم: مقصود حرف ب و ه از کلمه بها است و مقصود این است که آنچه تا بحال ظاهر شده قسمتی از حقایق مکنونه است و بقیه بتدریج ظاهر خواهد شد.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "آن اسم عظیم اسم اعظم است مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست است معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن ب، ه." (۱۵۵)

حضرت ولی امرالله می فرمایند: "و مقصد مبارک این است که آنچه در هویت این سه حرف مکنون و مخزون است ظاهر نگشته و عالم کون هنوز استعداد و قابلیت ظهور و بروز تجلیات الهیه را بتمامها نیافته..." (۱۵۶)

انا کنا شهداء... ما شاهد هستیم بر آنچه که کردند و آنچه که هم اکنون در حال انجام آن هستند.

با توجه به بیانات فوق می توان گفت که حضرت بهاءالله به زمان آینده و اظهار امر علنی خود اشاره فرموده اند یعنی عظمت و قدرت و مقام آن حضرت برای اطرافیان در حجاب است. آن حضرت و مؤمنین واقعی در دست ظالمین جسور و پرکین گرفتار خواهند شد ولی در همان حال بیانات و الواح الهی مانند حوریه های بهشتی از قصرهای مخفی خود

آشکار خواهند گردید اما بشر طاقت ندارد که تمام آن بیانات را درک کند لذا به اندازه ای که قادر به درک باشد بیان خواهد شد و بقیه به امر حضرت پروردگار متوقف خواهد گردید.

حضرت بهاءالله در لوح احمد فارسی می فرمایند: "... ای عباد، لئالی صدف بحر صمدانی را از کنز علوم و حکمت ربانی بقوه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکمت محشور نمودم و روائح قدس مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم..." (۱۵۷)

## ای فرزند کنیز من

از لسان رحمان سلسبیل معانی بنوش و از مشرق بیان  
 سبحان اشراق انوار شمس تبیان من غیر ستر و کتمان  
 مشاهده نما، تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلب  
 بیفشان و به آب یقین آبخش ده تا سنبلات علم و حکمت من  
 سرسبز از بلده طیبه انبات نماید.

## معنی لغات:

لسان رحمان: یعنی زبان خداوند اما مقصود آیات نازلہ از  
 فم مطهر مظاهر الهیه است.

سلسبیل معانی: به معنی چشمه های معنی، مقصود درک  
 حقایق الهیه از زبان مظهر امر

شمس تبیان: یعنی خورشید آشکار، مقصود مظهر ظهور  
 یعنی حضرت بهاءالله

در این بیان مبارک می فرمایند که آیات و الواح نازلہ را  
 که بصورت واضح و روشن بیان شده بدقت مطالعه نمائید و  
 آن را در اعماق قلب خود حفظ نمائید و با تلاوت روزانه  
 الواح و آثار مبارکه ایمان خود را تقویت نموده تا به ایقان  
 نائل شوید و گلهای علم و حکمت الهی از قلب شما ظاهر

شود. مقصود مبارک این است که انسان بتواند خودش از سرچشمه حقیقت، آیات الهی را بخواند و درک نماید و از تبیینات مراکز مخصوصی که مشخص فرموده اند کمک بگیرد تا بتواند به یقین برسد وقتی به این مقام رسید از قلبش گلهای علم و حکمت می روید.

حضرت بهاءالله می فرماید: "فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور. کل از تراب مخلوق و به او راجع. ای اهل بهاء، زینت انسان به اسباب دنیا نبوده بلکه عرفان حق عز اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده شما لئالی بحر احدیه اید. در لؤلؤ ملاحظه کنید که صفا و عزت او بنفس او بوده اگر او را در حریرهای بسیار لطیف بگذارید آن حریر مانع ظهورات طراوت و لطافت او خواهد شد. زینت او بنفس اوست کسب این زینت نمائید و از عدم اسباب ظاهر محزون مباشید." (۱۵۸)

بنابراین انسان باید تا می تواند از الواح و تعالیم الهیه بهره مند گردد تا وجودش با آن آیات و تعالیم چنان آراسته گردد که مانند لؤلؤ درخشان شود و قلبش با تلاوت آثار مبارکه مطهر و پاک گردد.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "اصل علویت انسانیه  
خصائل و فضائلی است که زینت حقیقت انسانست و آن  
سنوحات رحمانیه و فیوضات سمائیه و معارف عمومیه و  
ادراکات عقلیه و اکتشافات فنیه است... و این مواهب در  
حقیقت انسان جز بقوه ملکوتی الهی و تعالیم آسمانی جلوه  
ننماید زیرا قوتی خواهد ماوراء الطبیعه... پس بکوشیم تا  
گوهر آبدارش بر جهان بدرخشد." (۱۵۹)



## ای پسرهوی

تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی؟ پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی. شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی.

حضرت عبدالبهاء در تبیین این آیات می فرمایند: و اما پر و شانه که در کلمه مبارکه مکنونه مذکور آن میثاق الهی است. این عهد و میثاق از برای آن گرفته شده که وفا به عبدالبهاء نمایند نه این که گلوی مبارک یعنی امر مبارک را بخراشند ولی بکلی چشم از انصاف بسته، بنهایت جفا و اعتساف پرداختند. (۱۶۰)

حضرت ولی عزیز امرالله در تفسیر تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی به زبان انگلیسی و بطور واضح اشاره می فرمایند که این آیه انذار است تا از آنچه جمال مبارک برای برای اصلاح عالم مقرر فرموده اند مورد سوء استفاده نشود. (۱۶۱)

بنابراین باید توجه نمود که در اکثر بیانات مبارکه در کلمات مکنونه اجتناب از نفس و هوی تأکید گردیده و

مقصود مبارک از تلاوت هر روز آن این است که بموجب آن عمل نمائیم یعنی هر روز متذکر باشیم که به امر مبارک وفادار باشیم و این وفاداری فقط با عمل و اخلاق مرضیه و صفات حسنه ممکن است و الا لفظ بی معنی خواهد بود. مقصود این است که با اخلاق نیکو در هوای قدس الهی پرواز کنیم و روح و قلب خود را با الواح و آثار مبارکه صیقلی نمائیم تا شایستگی نام بهائی را داشته باشیم نه این که خدای نخواستہ به اوهام و وسوسه های شیطنانی مبتلا گردیم و از انصاف چشم بپوشیم و به هر نوع عمل ناروا مشغول گردیم که در این صورت سقوط و نزول روحانی و معنوی ما حتمی است.

## ای بندگان من

شما اشجار رضوان منید باید به اثمار بدیعه منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند. لذا برکل لازم که به صنایع و اکتساب مشغول گردند. این است اسباب غنا یا اولی الالباب. وَ إِنَّ الْأُمُورَ مُعَلَّقَةٌ بِأَسْبَابِهَا وَ فَضَّلَ اللَّهُ يَغْنِيكُمْ بِهَا وَ اشجار بی ثمار لایق نار بوده و خواهد بود.

معنی لغات:

اشجار: درختان

رضوان: باغ

اثمار: میوه ها

منتفع: بهره مند، سودمند

نار: آتش

ان الامور...: بدرستی که انجام کارها منوط به اسباب و وسائل است و خداوند شما را به آن وسیله بی نیاز می سازد.

در این بیان مبارک حضرت بهاءالله انسان ها را مانند درختان پرمیوه در باغ الهی تشبیه نموده و مانند سایر تشبیهات زیبایشان در کلمات مکنونه (سیف پر جوهر، سماء

قدس... دارای مفاهیم عمیق عرفانی است. یعنی همچنان که باغ بدون درخت و گل و گیاه بی فایده و اصلاً باغ نیست انسان بی ثمر هم در عالم وجود بی فایده است و مانند درخت بی ثمر یعنی هیزم است نه درخت مفید و پرمیوه، لذا لایق سوختن و نابودی است. به همین جهت حضرت بهاءالله به مؤمنین خود امر فرموده اند که هر یک حرفه و صنعتی را بیاموزند و از طریق کار مفید و سودمند علاوه بر تأمین مخارج زندگی خود، به جامعه نیز خدمت نموده و از ثمرات آن علاوه بر خودشان دیگران را نیز بهره مند سازند. البته برای داشتن هر صنعت و حرفه ای نیاز به اسباب و وسائلی است از جمله دانش لازم و تجربه کافی که علم و عمل را با هم اقتضاء می نماید و پس از آن نیاز به وسایل و لوازم اولیه انجام کار است که البته خداوند به نفوس مصمم کمک خواهد کرد تا وسایل لازمه را کسب نمایند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "در امر بهاءالله بر هر نفسی اشتغال به صنعت و کسبی فرض است مثلاً من حصیربافی می دانم و شما صنعت دیگر. این عین عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد و این سبب ترقی است. اما با وجود مشغولیت، اگر قلب تقید و تعلقی به این دنیا نداشته باشد و از این حوادث عالم متألم نگردد نه با ثروت عالم از خدمت

نوع انسان ممنوع ماند و نه از فقر محزون شود این کمال  
انسان است...'' (۱۶۲))

چنانچه ملاحظه می شود مهم اشتغال به کار یا حرفه ای  
است که جامعه به آن نیاز دارد و انسان می تواند علاوه بر  
آنکه نیاز خود را در زندگی رفع می نماید خدمتی هم به  
هموعان خود نموده است. مهم نیست که حرفه ما چگونه  
باشد مهم آن است که بتواند نیاز خود و جامعه را برطرف  
نماید. در زمان گذشته فرش معمولی مردم حصیر بوده و  
حضرت عبدالبهاء با نهایت غرور می فرمایند که من  
حصیربافی می دانم. منظور این است که هرکس در هر  
کاری با افتخار دانش و بینش کسب کند و کار را عار  
نداند و حقیر نشمارد و دیگران نیز بیاموزند که کار دیگران  
را بی ارزش و یا کم اهمیت تلقی نکنند و به هرکس در هر  
شغلی که مشغول است احترام بگذارند و او را محترم  
شمرند نه آنکه خدای نخواستہ با غرور و نخوت به کار  
دیگران نگاه کنند و آن را حقیر بدانند بلکه نفس کار، کاری  
که آبرومند و خدمت به هموعان باشد عبادت محسوب گشته  
و خداوند کارگران را بر کسانی که عابد و بیکار هستند و  
از دسترنج دیگران امرار معاش می نمایند برتر دانسته است.  
به همین جهت کار جزء واجبات در این دیانت محسوب

گشته است. بنابراین کسانی که به کاری مشغول هستند نیازی به کمک مالی دیگران ندارند و علاوه بر این که خدمتی از این طریق به همشهریان خود می کنند در فعالیت های اجتماعی دیگران سهیم و شریکند. اما نفوسی که بیکار در جامعه هستند افرادی سربار بحساب می آیند که نه تنها خدمتی و کمکی به هموعان خود نمی کنند بلکه از زحمات دیگران استفاده می نمایند. این افراد بی ثمر هستند و نفوس بی ثمر بی فایده و لایق زندگی نیستند.

ای بنده من

پست ترین ناس نفوسی هستند که بی ثمر در ارض ظاهرند  
و فی الحقیقه از اموات محسوبند بلکه اموات از آن نفوس  
معطله مهمله ارجح عندالله مذکور.

معنی لغات:

اموات: مردگان

معطله: ترک کرده شده، فرو گذاشته شده.

مهمله: بیهوده، بی مصرف گذاشته شده، بیکار و بی مصرف

ارجح: برتر

عندالله: نزد خداوند

در این بیان مبارک نفوس بی کار را افرادی بی مصرف و  
ترک شده محسوب داشته اند. این نفوس مانند مردگانی  
هستند که در روی زمین زندگی می کنند و هیچ نفعی برای  
مردم ندارند بلکه می فرمایند مردگان از این نفوس بهتر و  
برترند زیرا آنان در زیر خاک خفته اند و مزاحمتی برای  
دیگران ندارند اما این نفوس مرده در بین مردم و سربار  
زندگی دیگران هستند زیرا خودشان کاری نمی کنند اما از  
دسترنج دیگران بهره مند می گردند و استفاده می کنند.

حضرت بهاء الله این نفوس را پست ترین مخلوقات خوانده و می فرمایند: "امروز اشتغال به حرف و صنایع از عبادات محسوب است. بر کل لازم بلکه واجب است که به شغلی و عملی مشغول باشند. کسالت و قعود و انزوا و بی کاری و تنبلی لدی الحق محبوب نبوده و نیست. انشاء الله جمیع بما امر به فائز شوند و عامل گردند." (۱۶۳) و نیز می فرمایند: "از انسان باید ثمری پدید آید انسان بی ثمر بفرموده حضرت روح بمثابه شجر بی ثمر است و شجر بی ثمر لایق نار." (۱۶۴)



ای بنده من

بهترین ناس آنانند که به اقراراف تحصیل کنند و صرف خود  
و ذوی القربی نمایند. حُبَّ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

معنی لغات:

ناس: مردم

اقراراف: کار، حرفه و صنعت

ذوی القربی: بستگان

حُبَّ اللَّهِ...: بخاطر رضای پروردگار عالمان

حضرت بهاء الله در بیان دیگری می فرماید: "يا أَهْلَ الْبَهَاءِ  
قَدْ وَجِبَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ الْإِسْتِغَالُ بِأَمْرِ مِنَ الْأُمُورِ مِنَ  
الصَّنَائِعِ وَالْإِقْتِرَافِ وَأَمْثَالِهَا وَجَعَلْنَا إِسْتِغَالَكُمْ بِهَا نَفْسَ  
الْعِبَادَةِ لِلَّهِ الْحَقِّ تَفَكَّرُوا يَا قَوْمَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَالْطَّافَةِ ثُمَّ  
اشْكُرُوهُ فِي الْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ." (۱۶۵)

یعنی ای بهائیان بر هر یک از شما اشتغال به اموری از  
کسب و کار و صنعت و امثال آن واجب شده و نفس انجام  
کار را برای شما خداوند از عبادات محسوب داشته است  
فکر کنید ای مردم در رحمت و الطاف الهی و شکر کنید  
خداوند را در هر صبح و شام.

در این بیان مبارک به صراحت تام می فرمایند که بهترین انسانها کسانی هستند که کار می کنند و منافع آن را خرج خودشان و فامیل و بستگان‌شان می نمایند و این کار را نشانه دوست داشتن خداوند محسوب داشته اند. از طرف دیگر باید توجه داشت که نباید تمام وقت و فکر و ذکر خود را مشغول به کار نمود به اندازه ای که از سایر وظایف وجدانی و روحانی که نسبت به جامعه بشری دارد محروم گردد. حضرت ولی عزیز امرالله می فرمایند "... علامت پیشرفت در هر امری این است که اعضاء بر کار و وظیفه خویش مسلط باشند نه آنکه کار بر آنها تسلط یابد و تحمل آن مشکل شود." (۱۶۶)

## ای دوستان من

سراج ضلالت را خاموش کنید و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید که عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر از عمل پاک قبول ننمایند.

حضرت بهاءالله با نهایت فضل و مرحمت مؤمنین و بندگان الهی را دوستان خطاب فرموده و از آنان می خواهد که چراغهای گمراهی را با ایمان و اعمال پاک و کردار نیک خود خاموش نمایند و بجای آن مشعل های هدایت و راهنمایی را در دست گیرند تا نفوس بشری بتوانند در ظل روشنائی این مشعلهای فروزان که مقصود انسانهای پاک و مقدس و خوشرفتار هستند هدایت شوند و به نور ایمان مزین گردند. حضرت عبدالبهاء در خصوص تبیین این فقره از کلمات مبارکه می فرماید: "هوالله، ای بنده جمال ابهی، سؤال از آیه مبارکه نموده بودی... مختصر بیان می شود و آن این است که ماعدای تقوی و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه. ایمان مانند شجر و تقوی و عمل پاک مانند ثمر است. الیوم اعظم تقوای الهی ثبوت بر عهد و

پیمان است و عمل پاک یعنی رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا و نصایح الهی است... (۱۶۷) جناب معانی در کتاب کنز اسرار، صرافان وجود را اعضاء بیت العدل اعظم محسوب داشته اند که البته نظر شخصی ایشان است و استدلال فرموده اند که چون مقام بیت العدل مقام عدل است نه فضل لذا هرکس را به نسبت اعمالش پاداش می دهند. در هر حال صراف کسی است که می تواند جنس اصلی را از غیر اصلی تشخیص دهد که در زمان قدیم منحصر به تشخیص سکه های اصلی با تقلبی بوده اما در این بیان مبارک مقصود تشخیص اعمال و کردار صحیح از نادرست است.

عروس معانی بدیعه که ورای پرده های بیان مستور و پنهان بود به عنایت الهی و الطاف ربانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد. شهادت می دهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید. كَذَلِكَ تَمَّتِ النُّعْمَةُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

#### خاتمه

حضرت بهاء الله جل ذکرة الاعلی در پایان کلمات مبارکه مکنونه فارسی چکیده کل بیانات خود را القاء فرموده اند. معانی و مفاهیم کلام الهی را به عروس معانی که در پشت پرده های اسرار نهفته شده بودند، تشبیه فرموده و می فرمایند که آن عروسهای معانی را برای شما ظاهر و آشکار کردم و خود شهادت داده اند که من حجت را بر شما تمام کردم و راه هرگونه مجادله را مسدود نمودم دلیل و برهان را کاملاً واضح و آشکار ذکر نمودم و جای هیچ شبهه ای را نگذاشتم حالا نوبت شما است که با اعمال طیبه طاهره خود را مزین سازید و با انقطاع به خدمت اهل عالم بپردازید

و این نعمت بزرگی است که من برای شما و تمام اهل زمین  
و آسمان کامل کردم. شکر و سپاس خداوند عالمیان را  
سزاست. والسلام.

## منابع و مأخذ

- ۱- فاتح دلها - صفحه ۲۳۱
- ۲- همان صفحه ۹۲
- ۳- کنز اسرار - جلد یک - صفحه ۱
- ۴- قرن بدیع - چهار جلدی - صفحه ۲۸۸
- ۵- کنز اسرار - جلد ۱ - صفحه ۲
- ۶- همان - صفحه ۳
- ۷- همان - صفحه ۱۹
- ۸- مائده آسمانی - جلد ۱ - صفحه ۴۰
- ۹- کنز اسرار - جلد ۱ - صفحه ۷۴
- ۱۰- همان - صفحه ۷۵
- ۱۱- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۱۶
- ۱۲- زر و آتش یا ذهب و نار - صفحه ۱۴۳
- ۱۳- سفر روحانی - صفحه ۱۷
- ۱۳- کلمات مبارکه مکنونه فارسی - شماره ۷۴
- ۱۴- زر و آتش - صفحه ۱۴۰

- ۱۵- کلمات مکنونه عربی - شماره ۵۹
- ۱۶- دریای دانش - صفحه ۱۱۳
- ۱۷- اخلاق بهائی - صفحه ۹۲
- ۱۸- ایقان - صفحه ۱۴۹
- ۱۹- هفت وادی - وادی عشق
- ۲۰- همان
- ۲۱-
- ۲۲- اخلاق بهائی - صفحه ۱۸۷
- ۲۳- کتاب حیوة بهائی - صفحه ۱۶۶
- ۲۴- همان - صفحه ۱۶۵
- ۲۵- کتاب اقدس آیه ۱
- ۲۶- حیوة بهائی - صفحه ۸۸
- ۲۷- مفاوضات - صفحه ۱۵۹
- ۲۸- همان - صفحه ۱۵۹
- ۲۹- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۵۵
- ۳۰- قرآن کریم - سوره ۱۷ - آیه ۸۵
- ۳۱- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۵۷
- ۳۲- سفر روحانی - صفحه ۹۱
- ۳۳- همان
- ۳۴- مفاوضات - صفحه ۲۱۹
- ۳۵- سفر روحانی - صفحه ۹۱
- ۳۶- همان - صفحه ۹۲
- ۳۷- ایقان مبارک - صفحه ۱



- ۳۸- دریای دانش - صفحه ۳۰
- ۳۹- مجموعه الواح مبارکه - صفحه ۱۶۹
- ۴۰- کلمات مبارکه مکنونه عربی - شماره ۱
- ۴۱- سفر روحانی - صفحه ۱۳۷
- ۴۲- کلمات مبارکه مکنونه عربی - فقره ۱
- ۴۳- سفر روحانی - صفحه ۶
- ۴۴- همان - صفحه ۷
- ۴۵- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۶۳
- ۴۶- آیات الهی - صفحه ۱۷۸
- ۴۷- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۷۰
- ۴۸- آیات الهی - صفحه ۱۷۸
- ۴۹- همان - صفحه ۱۸۰
- ۵۰- همان - صفحه ۱۷۹
- ۵۱- کتاب اول روحی - صفحه ۲۸
- ۵۲- سفر روحانی - صفحه ۳۶
- ۵۳- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۱۸۲
- ۵۴- قد ظهر يوم الميعاد - صفحه ۱۷۹
- ۵۵- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۱۳۴
- ۵۶- نمونه حیات بهائی - صفحه ۲۶
- ۵۷- کنز اسرار
- ۵۸- قرن بدیع - چهار جلدی - صفحه ۲۴۱
- ۵۹- آیات الهی - صفحه ۱۷۹
- ۶۰- همان - صفحه ۳۳۱

- ۶۱- ایقان مبارک - صفحه ۲۸
- ۶۲- آیات الهی - صفحه ۴۸
- ۶۳- همان - صفحه ۳۰۲
- ۶۴- دیانت بهائی آئین فراگیر جهانی - صفحه ۱۲۷
- ۶۵- آیات الهی - صفحه ۳۱
- ۶۶- سفر روحانی - صفحه ۱۲۰
- ۶۷- نور ایمان - صفحه ۲۲۶
- ۶۸- ایقان مبارک - صفحه ۹۲
- ۶۹- سفر روحانی - صفحه ۱۲۰
- ۷۰- همان
- ۷۱- همان - صفحه ۸۹
- ۷۲- دریای دانش - صفحه ۱۲۵
- ۷۳-
- ۷۴- بهاء الله و عصر جدید - صفحه ۱۰۵
- ۷۵- آهنگ بدیع - شماره ۲۳۵ - صفحه ۴۶
- ۷۶- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۱۲۰
- ۷۷- همان
- ۷۸- بهاء الله و عصر جدید - صفحه ۱۰۴
- ۷۹- آیات الهی - صفحه ۱۱۴
- ۸۰- نور ایمان - صفحه ۱۳۲
- ۸۱- بهاء الله و عصر جدید - صفحه ۹۳
- ۸۲- دیانت بهائی آئین فراگیر جهانی - صفحه ۱۵۳
- ۸۳- آیات الهی - صفحه ۸۲

- ۸۴- همان - صفحه ۱۰۴
- ۸۵- کلمات مکنونه عربی - شماره ۹
- ۸۶- بهاء الله و عصر جدید - صفحه ۱۱۰
- ۸۷- ادعیه حضرت محبوب - صفحه ۳۰۳
- ۸۸- ادعیه ضروریه - صفحه ۹۵
- ۸۹- کلمات مبارکه عربی - شماره ۱
- ۹۰- ایقان مبارک - صفحه ۱۷۸
- ۹۱- آیات الهی - صفحه ۱۵۱
- ۹۲- همان - صفحه ۹۱
- ۹۳- همان - صفحه ۱۸
- ۹۴- نوزده هزار لغت ذیل کلمه کوثر
- ۹۵- همان
- ۹۶- آیات الهی - صفحه ۱۰۸
- ۹۷- همان - صفحه ۴۷
- ۹۸- سفر روحانی - صفحه ۱۲۹
- ۹۹- همان
- ۱۰۰- آیات الهی - صفحه ۱۱۲
- ۱۰۱- نور ایمان - صفحه ۲۰۷
- ۱۰۲- سفر روحانی - صفحه ۱۱۶
- ۱۰۳- پیام بهائی - شماره ۱۸۶ - صفحه ۳
- ۱۰۴- اخلاق بهائی - صفحه ۲۳
- ۱۰۵- نوزده هزار لغت - حرف ع
- ۱۰۶- آیات الهی - صفحه ۱۰۲

- ۱۰۷- کلمات مکنونه عربی - فقره ۶۸
- ۱۰۸- اخلاق بهائی - صفحه ۱۱۸
- ۱۰۹- کنز اسرار - جلد ۱ - صفحه ۱۳۶
- ۱۱۰- همان
- ۱۱۱- اخلاق بهائی - صفحه ۵۴
- ۱۱۲- همان - صفحه ۶۱
- ۱۱۳- ادعیه محبوب - صفحه ۴۱
- ۱۱۴- اخلاق بهائی - صفحه ۷۷
- ۱۱۵- همان - صفحه ۷۸
- ۱۱۶- اخلاق بهائی - صفحه ۶۲
- ۱۱۷- همان - صفحه ۶۰
- ۱۱۸- کلمات مبارکه عربی - فقره ۵۷
- ۱۱۹- آیات الہی - جلد یک - صفحه ۲۵
- ۱۲۰- اخلاق بهائی - صفحه ۱۶۰
- ۱۲۱- آیات الہی - صفحه ۱۱۹
- ۱۲۲- اخلاق بهائی - صفحه ۶۰
- ۱۲۳- همان - صفحه ۵۹
- ۱۲۴- همان - صفحه ۵۴
- ۱۲۵- دیانت بهائی آئین فراگیر جهانی - صفحه ۱۴۶
- ۱۲۶- کتاب مستطاب ایقان - صفحه ۱۵۰
- ۱۲۷- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۳۵
- ۱۲۸- همان - صفحه ۳۶
- ۱۲۹- دریای دانش - صفحه ۱۲۴

- ۱۳۰- نور ایمان - صفحه ۱۳۶
- ۱۳۱- حیات بهائی - صفحه ۱۷۹
- ۱۳۲- بهاء الله و عصر جدید- صفحه ۱۲۸
- ۱۳۳- آیات الهی - صفحه ۴۸
- ۱۳۴- کنز اسرار- جلد ۲ - صفحه ۱۷۹
- ۱۳۵- همان - صفحه ۱۷۹
- ۱۳۶- قد ظهر يوم الميعاد- صفحه ۵۸
- ۱۳۷- کنز اسرار- جلد ۲ - صفحه ۱۷۷
- ۱۳۸- نور ایمان - صفحه ۲۲۲
- ۱۳۹- کلمات مبارکه مکنونه - فقره ۴۳
- ۱۴۰- آیات الهی - صفحه ۳۰۶
- ۱۴۱- کنز اسرار- جلد ۲ - صفحه ۱۵۴
- ۱۴۲- همان - صفحه ۸۱
- ۱۴۳- فاتح دلها - صفحه ۲۳۲
- ۱۴۴- مائده آسمانی- جلد ۸- صفحه ۲۹
- ۱۴۵- کنز اسرار- جلد ۱ - صفحه ۲۴۳
- ۱۴۶- قد ظهر يوم الميعاد - صفحه ۱۳۴
- ۱۴۷- سفر روحانی - صفحه ۴۷
- ۱۴۸- نظم جهانی بهائی - صفحه ۱۳۷
- ۱۴۹- نور ایمان- صفحه ۱۸۵
- ۱۵۰- دریای دانش - صفحه ۳۰
- ۱۵۱- اخلاق بهائی - صفحه ۱۶
- ۱۵۲- همان - صفحه ۹

- ۱۵۳- همان - صفحه ۱۹
- ۱۵۴- حیات بهائی - صفحه ۸
- ۱۵۵- کنز اسرار- جلد ۲ - صفحه ۱۰۹
- ۱۵۶- همان - صفحه ۱۱۰
- ۱۵۷- همان - صفحه ۱۰۸
- ۱۵۸- اخلاق بهائی - صفحه ۲۲
- ۱۵۹- همان - صفحه ۲۴
- ۱۶۰- کنز اسرار- جلد ۲ - صفحه ۱۹۰
- ۱۶۱- همان - صفحه ۱۹۱
- ۱۶۲- اخلاق بهائی - صفحه ۶۷
- ۱۶۳- همان - صفحه ۶۵
- ۱۶۴- حیات بهائی - صفحه ۱۹۶
- ۱۶۵- همان - صفحه ۱۹۵
- ۱۶۶- اخلاق بهائی - صفحه ۶۸
- ۱۶۷- کنز اسرار - جلد ۲ - صفحه ۱۵۴

## کتابشناسی

### الف: آثار حضرت بهاءالله

- ۱- کتاب مستطاب اقدس، بیت العدل اعظم - حیفا ۱۹۹۵ میلادی
- ۲- کتاب مستطاب ایقان، زکی - فرج الله - چاپ مصر ۱۳۵۲ هجری قمری
- ۳- ادعیه حضرت محبوب، زکی - فرج الله - چاپ مصر ۱۳۳۹ هجری قمری
- ۴- آیات الهی، جلد ۱- آلمان - لانگنهاین - نشر اول - ۱۴۸ بدیع
- ۵- دریای دانش، مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۳۳ بدیع
- ۶- کلمات مبارکه مکنونه، فارسی - عربی همراه با ترجمه حضرت ولی امرالله به انگلیسی
- ۸- مجموعه الواح مبارکه، صبری - محی الدین کردی - چاپ مصر ۱۹۲۰ م

۹- هفت وادی و چهار وادی، مؤسسه مطبوعات کرمیل -  
چاپ دهلی ۱۹۹۹ میلادی

**ب: آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء**  
۱- کتاب مستطاب مفاوضات، مطبعه بریل در شهر لیدن  
(هلند) ۱۹۰۸ میلادی

**ج: آثار مبارکه حضرت ولی امرالله**  
۱- قد ظهر يوم الميعاد، طهران - لجنه ملی نشر آثار امری  
سنه ۱۰۴ بدیع  
۲- قرن بدیع، چهارجلدی - مؤسسه معارف بهائی به لسان  
فارسی - کانادا - ۱۴۹ بدیع

**د: آثار نویسندگان بهائی**  
۱- اخلاق بهائی، فیضی - محمدعلی ۱۳۴۰ هجری شمسی  
- شیراز  
۲- بهاءالله و عصر جدید، اسلمنت - ج، ای - برزیل -  
۱۹۸۸ میلادی  
۳- حیات بهائی، سهراب - عنایت الله - مؤسسه ملی  
مطبوعات امری - ۱۲۷ بدیع



- ۴- دیانت بهائی آئین فراگیر جهانی، هاچر- ویلیام و مارتین  
 - دو گلاس - مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی -  
 ۱۴۶ بدیع
- ۵- زر و آتش یا ذهب و نار، کورزیوس - برایان ترجمه  
 فاروق ایزدینیا - آکسفورد ۱۹۹۵ میلادی
- ۶- سفر روحانی، ایزدینیا - فاروق - زیراکس شده از اصل  
 بدون تاریخ
- ۷- فاتح دله، فیضی - ابوالقاسم - تألیف شرلی ماکیاوس -  
 جولای ۲۰۰۲
- ۸- کنز اسرار، جلد ۱ و ۲ - دکتر معانی - داریوش -  
 لانگنهاین آلمان - لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی  
 و عربی ۱۵۰ بدیع
- ۹- مآئده آسمانی، اشراق خاوری - عبدالحمید - مؤسسه  
 ملی مطبوعات امری
- ۱۰- منتخبات نصوص مبارکه، مؤسسه ملی مطبوعات  
 امری ۱۳۳ بدیع درباره حیات بهائی
- ۱۱- نوزده هزار لغت، زیراکس نسخه خطی - بدون تاریخ  
 و نام نویسنده
- ۱۲- نور ایمان، صادق زاده - پرویز و بهنام گل محمدی -  
 نسخه زیراکس شده